

لرما

۱۹

ماهنامه فرهنگی
سیاسی - اجتماعی
دی ماه هشتاد و یک
۲۰۰ تومان

با آثاری از:

کلی امامی، جواد مجابی، اسدالله امرانی
داود نامی، احمد آسوده، رسول یونان، جهانگیر هدایت
غلامرضا خواجه پور
کریم پالی، مری کالاهان، زان پل سارتر، ارسلا هکی

کوه باید شد و ماند
رود باید شد و رفت

سیاست و ادبیات
برگزاری مسابقات
برگزاری مطبوعات داخلی
اعلام و صولت

آرشیو



به یاد آن شیفته
زیبایی تاریخ

فَلَزْ بَاب



پارس پارس



۰۹۱۱ - ۲۱۴۴۴۹۵

۰۹۱۱ - ۲۳۰۷۷۱۲

۰۹۱۱ - ۲۲۴۷۴۹۲

جهت دریافت کاتالوگ رایگان با ما تماس بگیرید.

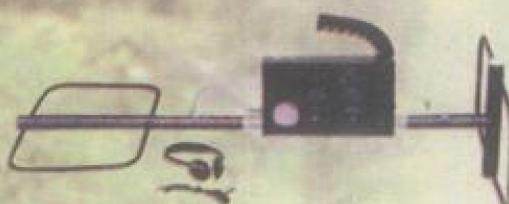
۰۲۱ - ۷۳۷۷۸۸۵

۰۲۱ - ۷۳۷۷۸۹۳

۰۲۱ - ۷۳۷۷۲۸۲

۰۲۱ - ۷۳۶۸۰۶۶

شرکت جویندگان آسیا



تهران



پائین تر از میدان قنات کوثر تهرانپارس - جنب پاشگاه شقاقی - خیابان آقابزرگی - پلاک ۱۱۶

جزیره کیش - بازار مرجان - غرفه B-17.1



به نام پروردگار یستانه

نمایه

- ۴/ به یاد حمید مصدق و علی حاجتی
 ۵/ یادداشت نخست آقای بازی و بازی بی‌قاعده
 ۶/ کرودل اوگشتاین
 ۷/ جامعه جربانی چون زندگی
 ۸/ او طلوع صحیح به یاد احمد شاملو
 ۹/ پشت درهای بسته ضیافت
 ۱۰/ نوبل چایزهای در خدمت پیشریت
 ۱۱/ وقتی که تنوری جانشین احساس شاعرانه می‌شود
 ۱۲/ وقتی جهان بدون شاعر زیباتر است
 ۱۳/ شعر
 ۱۴/ لوتیز گلوک شاعر زندگی
 ۱۵/ تلخ نه! شرم‌آور است
 ۱۶/ کبوتر، داستان اورسولا هگی
 ۱۷/ بعد از ظهر آقای کزنیتو/ امری کالاهان
 ۱۸/ اضطراب آگریس پالی
 ۱۹/ مجسمه‌های ژشت/ اهادی حکیمیان
 ۲۰/ آنتیکونه/ احمد آسوده
 ۲۱/ ازان ژنه و کلفت‌ها ازان پل سارتو
 ۲۲/ فرهنگ عامیانه مردم ایران/ جهانگیر هدایت
 ۲۳/ معرفی کتاب
 ۲۴/ باسخ به نامه‌ها
 ۲۵/ فرهنگ عمومی
 ۲۶/ آبیزبان تصویر

ماهانه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی

شماره نوزدهم - دیمهاد ۱۳۸۱

مدیر مسئول و صاحب امتیاز:

ندای عابد

سرپریز:

هوشنگ هوشیار

مشاور ماهانه:

دکتر رضا کاشانی

ترجمه:

اسدالله امراهی

اجتماعی:

غلامرضا خواجه‌پور

طراحی چلد و صفحه‌آرایی:

القبای سیزدهم - ۹۰۵۶۰۵۸-۹

لیتوگرافی چلد:

۶۴۰۴۷۳۹

چاپ متن و صحافی:

نشر و چاپ تهران ۱۷۸۳۶۴۶۳

چاپ چلد:

۶۴۱۲۹۸۲

نشانی مجله:

تهران صندوق پستی ۱۶۸۲-۱۹۳۹۵

تلفاکس:

۸۹۰۹۵۷۲

پست الکترونیک:

AZMA_m_2002@YAHOO.COM

■ در صورت درخواست از نویسنده‌گان مطالب و عدم استفاده از آنها بر ازما مطالب بازگردانده می‌شود.

■ در آزمایش و کوتاه کودن مطالب با کمی اجازه از نویسنده مطالب ارجام می‌شود.

■ عقاید نویسنده‌گان مطالب ازوماً عقاید آزمایش نیستند.

■ نقل مطالب ازما با ذکر مأخذ یا نام معاشر می‌باشد.

■ خواهد بود.

شاعر عشق و آزادی



شاعر عشق و آزادی

بود و به همین دلیل فرم گرایی تا آن جا
برایش اهمیت داشت که رایطه بین او و
مخاطب بشناس و مخدوش نکند و هم زبان
دو بود که پسپاری آن فرم گرایان و شاعرانی
که خفت تدبیشه و احساس خود را در
پازی های زیبایی پنهان می کردند. شعر او
را، شعر اتفاق دانستند. اما مردم و مخاطبان
او و آن ها که عشق و آزادی را می شناختند
با شعر مصدق زندگی کردند مبارزه کردند
و -

من اگر پنجه نمی
تو اگر پنجه نمی
چه کس پر خیزد
من اگر پر خیزم -
تو اگر پر خیزی -
همه بر من خیزند.
پادش، تالمش و تعریش جلو دان بله

آزادی بود دغدغه همه عمر حمید مصدق
دربیق از روزگار خوب آزادی
در آن شب مادر من
داستان کاوه،
آن آهنگر آزاده را من گفت -

پیرای مصدق کرامت انسانی چیز در
حضور آزادی ممتاز نشد و او در شعرش
درد انسانی را فریاد می کرد که در زیر یار
اسارت و ستم، و در رویای رهایی پر پر
می زند و همه ارزش های را و عشق را زیباد

برده است
در رایا یاد گفت:
حرف رایا یاد زد
سخن از مهور من و چور تو فشنجه
سخن از
متلاش شدن دوستی است.
پیرای حمید مصدق، شعر زبان بیان درد

زمستان، همیشه، دست گم برای ما
پیادا و مرگ حمید مصدق است، نوشت
پیرای مایه این دلیل که وقتی قرار بود
نخستین شماره آنما منتشر شود، حمید
صدق نخشن کسی بود از شاعران که
در باره آزمایا لو حرف زدیم و او نخستین
کسی بود که گفته همراهان خواهد بود.
اما درین وقتی که آنما در آمد حمید مصدق
نیوود که همراهیمان کنند دی ماه سال ۷۷
بود.

صدق از آن دست شاعری بود که
«شعر» فریادش بود و هنگامی که نخستین
مجموعه شعرش در سال ۱۳۴۱ به چاپ رسیده
نام کتاب خبر از تولد شاعری می داد که
پیرای سرمهین اش، پیرای مردمان و پیرای
آزادی، می سراید.
کاوه آهنگر پیرای او تملا مبارزه پیرای



چیستجوی عشق،

در لایه‌لای نور و رانک

هیج سینماگری شاید به اندازه علی حاتمی در سینمای ایران، در بی کشف را و رمز زیبایی‌ها بروده استه حاتمی، شیفته تاریخ، حاتمی شیفته زیبایی‌های کلامی، حاتمی، چیستجوگر ظرفیت‌های پنهان زبان و -

باشد شناخته نشده او سینماگری بود که با دوربین فیلمبرداری در بی کشف زیبایی‌های تنهفته و پنهان در اعماق زندگی بود

حاتمی سینماگر پژکلری بود و در عین حال دقیق و تا آخرین لحظه‌های زندگی اش، رملی که می‌دانست شاید توانسته فیلم چهان پهلوان تختی را تمام کند، باز هم تحوّست و نتوانست بخت و ظرافتی را که می‌خواست در کارش پاشد فداخوی سرعت گفت. هر لحظه‌ای پرای حاتمی ارزشمند بود و او در فیلم‌هایش، استادانه، لحظه‌ها را می‌شکافت و آن‌چه را که در اعماق آن‌ها نهفته بود ببرون. می‌رخست، اما درین اگرچه فیلم‌های او، تمايلکر تجربه‌هایش در اثرهای مختلفی و شمار می‌روند اما در همه آن‌ها عنصر مشترکی وجود دارد: تلاش برای درک لایه‌های پنهان زندگی و زیبایی‌های گم شده در هیاهوی روزگار که زندگی، لحظه‌های ساعت‌ها و سال‌های بسیاری را از او درین کرد. لحظه‌ها و مساحت‌ها و مال‌هایی که پاید می‌ماند و تملک و زندگی اش همچنان که در فیلم‌هایش به رنگ‌ها عشق می‌ورزید، در خزانی از اثیوه و نگاهایه پایان رسید اما خاطر ماش و نامش در سینمای او سچادران ماند.

قاعده بازی و بازی بی قاعده

نان و گوشت و روغن و قند و چای مان را
با کدام توان و امکان می خواهیم در این
عرصه قد علم کنیم و متوجه معاشران نکنیم
به بودی نفت پوش را بدھیم هر چند که
در مصرف آثار فرهنگی تیازی به دادن بول
نمی بودم.

در چندین شرایطی طبعاً نه تولید و نه
اندیشه برای تولید خردبار چندانی ندارد و
نه اوقاتی می شود رمان خارجی خواندن
حلوسل پروست را داشت یا جیمز جولیوس
راوی‌ها بر کدام دیگر از شاعران و
نویسنده‌گانی که آثارشان به من تنوجه
در اختیارمان استه چه تیازی به تولید است
و چنان‌گذشته‌ین پژای تولید و خدمه‌دار این
اکه آثار آن محدود از چان گذشته‌گان تولید
کننده‌آثیر داستانی و شعر را هم با متوجه
معیاری برگرفته از آثار ترجمه شده اندیشه
گرفتم و دیدم که در پسیلری از مولود به
طریق هوکای کوتاه‌ترند چنان نفت خواری
از این خوان یافتا باعث قد کشیده‌مان هم
خشد چرا که دل بسته معامله‌ای پنکسیویه
و یوهیم و نه تبراندیشه تعامل که برای تعامل
و حضور در پیغمبرستان چهانی باشد قواعد
لین حضور و بدین پستان پایان می گرفتیم و
راعیت می کردیم و ما علی‌غیرم می‌لماں به
حضور در بازی؛ حضور در پیغمبرستان قواعد آن
نیودیم و نیسته‌پیس طبیعی است که
دیگران ما پایه بازی نگیرند و حاصل این
است که -

که در عرصه شروعه در داستان نویسی،
در هیچ چای دنیا تحولیمان نمی‌گیرند
چه رسد به این که مثلاً مثل آن تویسته
مندی پا آن دیگری که از نیزجیه آمده
است و یا آن شاعر و نویسنده عرب به

دلشت و لین که با وجود چنین چاپه‌ای ما
با کدام توان و امکان می خواهیم در این
عرصه قد علم کنیم و متوجه معاشران نکنیم
است.

تلخ تراز همه اما این بود که مگر ما
چایی در عرصه ادبیات چهانی داریم که
حالا می خواهیم چاچه‌هه بدھیم و غوره
نشده ادعای موزی شدن داشته باشیم.

واقعیت این است که او صدر
مشروعیت‌ناکون یعنی درست از این‌تفقی
در واره‌های این سلطنت بر روی آثار
نوشتاری دیگران باز نمی‌داند، ما به هیات مصرف
گشته‌دهی و دمای در اندیشه که می‌بینی
لایزال و لکشتره از آثار اگریم، دیگران در
برگزاری از این امور کفته بوده به هیچ مانع و
ردیغی می تواسیم از آن بوده باگیریم یعنی آن
که ما به ازایی پردازیم یا چایی نیازمند

بازارهای از اصحاب اصلی از تاشیم.

چنین توان پنهانی برای مانع‌منی
بود و فرضیه که این اثار تقدیسه و عرق ریزان
روح دیگران مت و مهانی پدره و پریمه و
از این طرق بر ذاتی خود پیازایم و خود
را اشیک در عرصه ادبیات چهان پشناسبیم
شایی که تنها گرفتن را می‌داند و می‌لی
په پس دلان تدارد و همین رابطه پک سویه
پا عاست شد که ایلار ادبیات را پر کنیم از
حاصل گلار دیگران و ترجمه‌هاید و تکن
لسنسی قعلیت‌های ادبی ما و ذهنمنان

بایانگانی آراء و اندیشه‌های دیگران و چتر
معدود کستانی بقیه، علیرغم حضورشان در
وادی ادبیات به عنوان مترجم و مؤلفه
گوششی برای تولید نشان ندادند و پیش‌شیدا
عادت کردیم به مفت خواری و پادست کم
آمده خواهی، همچنان که علدت کردیم،

وقتی صحبت از جایزه بین‌المللی پوش
آمد و این که ما هم جایزه‌ای داشته باشیم
و به پشتونه مبلغه فرهنگی کشورمان، به
مردم چهان پیویم که ما هم می خواهیم
نقش خود را در تحسین و تقدير
ارزش‌های فرهنگی و آثار دلستانی ارزشمند
ایضاً کیم، واکنش‌ها متفاوت بود
پیکی خندید که فلاحت را تقوی ده و
نمی‌دانند و -

دیگری گفت مگر می شود در این اوضاع
و سویی در آمد که با کدام توان و با چه
معیاری و چهارمی تلخ تراز همه مری به
حیرت نکان داد که مگر ما چایی در عرصه
ادبیات چهانی داریم که بخواهیم اعلام
وجود کیم و ادعای حضور و جایزه هم
پیویم و اصلاً کی قبولمان دارد؟!

در این میان لاماسانی هم بودند که
اصل فکر را مدیرفتند اما به موانع و
مشکلات اشاره کردند و این که با این
مشکلات چه می‌کنند
همه راست می‌گفتند هر یک از این
همه از منظر اندیشه خود ماجرا را دید و بر
همان مبنای نظرش را گفتند

به راستی آیا در این دده‌ای که گفتند
و یا دده‌کده کوچک چهانی که می‌گویند
چایی برای مانیست و سراغ گرفتن از خانه
گذخای این دده کلر لغو و مضحکی به
نظر می‌آید

ایا اوضاعی که از آن سخن گفتند و
 نوع تعامل ما با چهان خارج چنان است که
 مان توانیم به حضور در عرصه فرهنگ چهانی
 پیویشیم
 آن که سخن از توان می‌گفت، بی تردید
 جایزه‌ای مثیل نوبل را در منظر اندیشه‌اش



البته خیلی از حضرات که از فانقه عقب مانده‌اند هنوز و همچنان در چستجوی ویژه‌گی‌هایی هستند که می‌توانند یک اثر ادبی را جهانی کند و هنوز در شش و پیش این‌اند که باید بومی توشت یا جهانی و برا برای حضور در بازی جهانی باید قواعد این بازی را هم پذیرفته

پسکی گفت: جدا از هم گرفتاری‌هایی که به دلیل سایل سیاسی منکن است با چنین چاپزدگی و آهادای آن پیدا کنیم و هر کدام‌شان سد سکندری است در این راه با مسئله کبی را پیش چه می‌کنید مسخره است که بوسیمه‌های را دعوت کنید و یک چاپزدگی پذیرفته داشت اما حق عرق بر زبان روحش را نداده پاشید خنده‌دار استه

راست می‌گفت:

و خیلی‌های دیگر تیز خیلی چیزها گفتند که راست می‌گفتند اما در جواب همه آن‌ها تنها یک چیز را گفته: باید از چالی شروع کرد برای پذیرش قواعد بازی و برای حضور در بازی و چه اشکالی دارد که با فروتنی در برابر جهانیان پیاسیم و پیکوییم

می‌خواهیم ما هم بشیم می‌خواهیم قواعد بازی را بآموزیم و اگر بلطف نیستیم باید مان بدهد و می‌خواهیم به قدر پساعتمان اعلام حضور کنیم، چه بدی دارد چنین اختلافی و چه بدی دارد چنین لغازی؟ باید از یک چا شروع کرد و برای پیدا کردن این اچاهه نیاز به استخاره نیست شروع کردن از هر نقطه‌ای بهتر از شروع نکردن است.

چیزی پاپند که راهشان بدمن و چاپزدگی هم تقدیم‌شان کنند یا حتی چوایز پسپار چه، در مورد تصور یا قصه، یا ادبیات نمایشی که به دنبال نیامده، نکات‌هایش را جوایز پیم و فقط په‌این دلیل که آثار ارزشمند مفتا دم دستمان بود و تیازی به آن احسان نشده‌خدا حفظ کند آثار دورنمای را بوجبله اوپلیا و مروف‌کل را و دیگران را و حالات کی؟ متوجه‌انسان به دفعه گرفتار شده‌اند و تحلیل و تجزیه که باید به سازمان تجارت و جهانی پیوندیم و چیزی‌ای راهی نیست و آنین چیزی بروزگار است و همایی

سپاس‌دان از این اندیشه‌اند که به هر حال باید گردن پکنارند به پذیرش همه آن اصولی که برای حضور در خلواده جهانی باید پذیرفت و

البته برخی از شاعران و نویسنده‌گان این دلشیان خوش است بدانیم اکه مجموعه شعری پارمان و مجموعه داستانی از آن‌ها در فلان کشور ترجمه و چاپ شده و این لاید جهانی شدن و نمی‌گویند رابطه‌های دوستانه پاucht ترجمه این آثار شده است و انتشارشان اینز بهین دوستی‌های امکان پذیر شده و این جهانی شدن نیست والد مکرم هر کدام از این خاتمه‌ها و آقایان هم می‌توانند چیزی پیویسد و در بلاد غربی ترجمه و منتشر کند و این فرق دارد باید

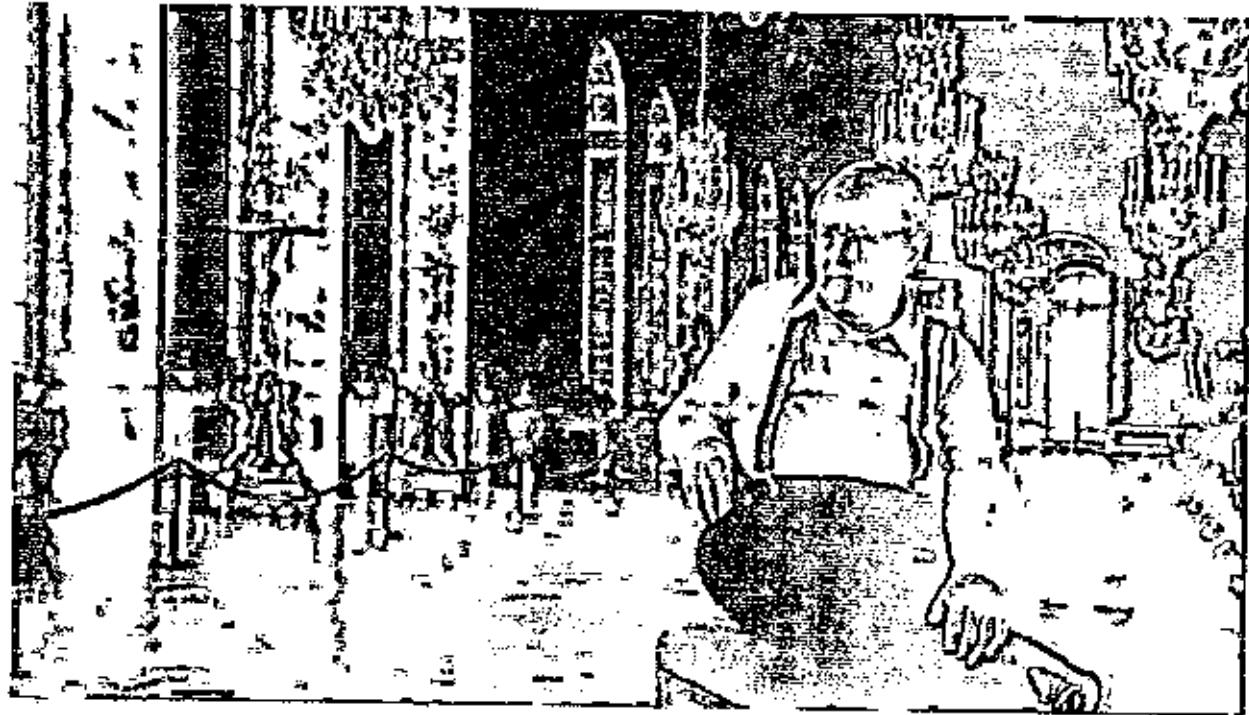
وقتی مارکزیا ساراماکو را جبران خلیل جیران پا هر کدام از این‌هایی که نویسنده جهانی شده‌اند چیزی می‌نویسند مصرف کننده‌ها در همه کشورهایه صرافت می‌افتد که آثارشان را ترجمه و چاپ کنند و یعنی خواسته‌هست واشیان و این است معنی یک نویسنده جهانی

اکادمی نوبل هم راهنمای پدمندی را پولیزز را تقدیم‌مان کنند یا حتی چوایز پسپار کمتر از این‌ها یه عبارت دیگر، اصلی‌به بازی راهمنان نمی‌دهند چه رسید به یادی قضاپا

در چنین شرایطی البته سخن گفتن از اهدای چاپزده بین‌المللی داستان نویسی، از آن جرف‌هایست و شاید به درستی مصناق همان‌که طرف رایه ده راه نمی‌داند و - ابتدا کی؟ و چرا باید به این حضور اتفاقی ادامه بدهیم و مصرف کننده پاشیم بی‌آن که بتوانیم چایگاهی شایسته در عرصه ادبیات جهانی بروی خود بیاییم.

می‌گویی در زمینه شعر و قصه حرفی نداریم که برای دیگران قابل شنیدن باشد و در خور توجیل می‌گوییم مکر در سینما چه داریم و چه کردیم و چرا می‌توانیم چشنواره فیلم داشته باشیم به چشنواره‌ها برویم و چاپزده هم چکیریم مگر این چشنواره‌ها متعلق به همان کشورهایی تبیث که نوبل هم می‌دهند پا پولیزز را بیوکر و یا که اگر درست پیشیم و درست قضاوت کنیم یا همه فرمان در عرصه شعر و قصه خیلی از سینما جلوتریم و از خیلی هنرهای دیگرمان

در عرصه سینما هم ما همان وضعی را داشتیم که در ادبیاتمان یعنی آن جا هم وارد کننده بودیم و مصرف کننده پا این تقاضوت که در سینما می‌جبور بودیم بعضی قواعد را پیشیریم یعنی پول کالای را که مصرف کننده‌اش بودیم پیر داریم و پیدا وقتی آنقدر جریزه و چرات پیدا کردیم که کسلی فیلم‌شان را اینند زیر فیلم‌شان و راهی چشنواره‌ها بشوند و در چننه‌شان هم انقدر



رودلف آوگشتاین، مردی که دشمنان بزرگ را دوست داشت

موسکو هوشیار

که «اوگشتاین» را می‌شنایختند ناخودا گاه
پین عبارت را که محتماله پیش از آن شدید
یا در جایی خوانده بودند تازم کردند که
تاریخ زنده آمان مردم تکرار آین عبارت
یک واقعه فراموش ناشدنی به حساب خواهد
آمد او مردی بود که دشمنان بزرگ را
دوست می‌داشت» با چالش‌های بزرگ
زندگی کرده و با «اشینیکل» الکوبی از یک
نشریه روشنگر و تأثیرگذار رایه مردم جهان
شناخته.

«اوگشتاین» که پس از جنگ دوم
جهانی در قلمان یک روزنامه‌نگار و به عنوان
یک شخصیت آزادی خواه مورد احترام مردم
المان قرار گرفته بود و حتی بسیاری از
مردم لوراسبل آزادی و دموکراسی
می‌خواستند شخصیت پیچیده‌ای داشته
او همان قدر که شفته آزادی و
دموکراسی بوده به مردان بزرگی که تاریخ

مرگ روولدلف آوگشتاین» مردی که
بیش از هر روزنامه‌نگار دیگری در تاریخ
سیاست آلمان تأثیر گذاشت. نه تنها در
علم مطبوعات، که در عرصه سیاست هم
یک واقعه فراموش ناشدنی به حساب خواهد
آمد او مردی بود که دشمنان بزرگ را
دوست می‌داشت» با چالش‌های بزرگ
زندگی کرده و با «اشینیکل» الکوبی از یک
نشریه روشنگر و تأثیرگذار رایه مردم جهان
شناخته.

مشکامی که خبرگزاری‌ها خبر
در گذشت، روولدلف آوگشتاین را در روز
هفتم نوامبر ۱۹۰۰ «شانزدهم آبان» و
درست دو روز پس از په یاپان رسیدن ۲۹
ساله‌گی تو مخبره کرند سیاری از کسانی

گافیست که از
خودم سخن
بگویم تا از
تاریخ سخن
گفته باشم



آوگشتاین رهانی با کنراد آدناید به نبرد برداشت که او در اوج قدرت بود.

خبرنگار واقعی و پک روزنامه‌نگار پزگ بود او به درستی دریافت بود که واکو تمودن واقعیت‌های سطحی و مسطح واقعیت‌ها همه وظیفه پک روزنامه‌نگار نیست و پک روزنامه‌نگار پاید جرأت و توانایی شناوردن در انسان را داشته باشد اگر چه این به عنوان پیانگذار و سردبیر پاچیکل، و پک روزنامه‌نگار می‌توانست تنها نقش یک رواپیشگر را داشته باشد لاما علاقه او به حرفه‌ای که آن را مقدم می‌شناخته با او انجازه نداد حتی پرای پک لحظه فراموش کند که او پک روزنامه‌نگار است و نه پک جارچی که وظیفه‌اش صرفاً انتقال اخبار سطحی به دیگران است و به همین دلیل عملکرد او در طی سال‌ها کار روزنامه‌نگاری تعریف درست و دقیقی از حرفه خیرنگار، به دست چاپ ورودلف آوگشتاین، در سال ۱۹۴۷ تا زمانی که در سال ۲۰۰۲ پادشاهی روزنامه‌نگاری خنده‌افظی کرد، دوران‌های سیاسی مختلفی را تجربه کرد و بالصور گاه توقدنی در دنیای سیاست روپوشد که می‌توانست هر کس دیگری جزا را گرفتار بین و سوسه سازد که به چاپ این را در میان امواج روی تخت راندیشید در پک ساحل آفتانی دراز پکشد و نهایتاً از پشت عینک دوری نظاره گر جریان زندگی و رویدادها پاشد.

«اوگشتاین» در واقع مردم‌سیار و روزنامه‌نگاری که می‌خواست نقش خود را در تاریخ کشید و در زندگی مردم آلمان به درستی ایفا کند و به همین دلیل اصرار داشت تاریخ را آن گونه که بود رواپیش کند و نه آن گونه که صاحب‌جان قدرت می‌خواستند پاشدو و به همین دلیل سیار از کسانی که طرفدار تاریخ رنوش شده بودند میانهای با لو نداشتند.

تاریخ زندگی آلمان

اوردلف آوگشتاین، از این که خود را تاریخ متجرک پیخواند هیچ لایه‌ای نداشت، در واقع او مایل تبود که واقعیت‌ها را در پرایر فروتنی‌ها و مصلحت‌اندیشی‌های بروغین قربانی کند. او شخصیتی بود که به درستی می‌توانست ادعا کند هنگامی که از خودش صنجن می‌گوید از تاریخ سخن گفته استه و اگر لازم بود که این واقعیت را بر زبان اورده هرگز گرفتار و سوسه تعارف و تواضع نمی‌شد از نظر او کتمان تعارف آمیز را نجات نماید. از این جهت که اروپا را به خاطر چراحت، چسلوت و توانایی اش برای حضور در مبارزه تاریخ هنگامی که شعله‌های آتش چنگ چهانی دوم فروکنی کرد مجله «اچپیکل» را پیشان گذاشت و تا سال ۲۰۰۲ آن را اداره کرد او متعلق به نسخی بود که آتش چنگ دوم چهانی را با پوست و گوشت واستخوان خود احسان کرددند و با پیکری تکینه از زیر اوارهای چنگ مریر اورده قابایر دیگر آلمان و اروپای ویران شده را می‌سازند «اوگشتاین» که به عنوان پک المانی اوردید بود احسان عذر نکنده هنگامی که چنگ به پایان رسید، پرای گسترش دموکراسی و ماختن چلمعه‌ای که در آن کرامات‌های انسانی لکنمال نشود به تلاش گستردگی دست زد، شاید به این دلیل که احسان می‌کرد این چه در چنگ دوم چهانی پر از اروپایان امده باشند پس از چنگی پرای بشریت بوده توانی که به ازای پرداخت آن، اینک چامعه پسری پاید به چانگاهی که شایسته آن دست دست پاید و هرگز فرستی فراهم نشود که پک پار دیگر انسان‌ها، ذلتی را که در چنگ دوم چهانی تحمل کرده تجربه کنند.

«اوگشتاین» به عنوان پک روزنامه‌نگار و پک فعال سیاسی دوران‌های مختلفی را در عرصه سیاست تجربه کرد و چیزی حدود بیست سال با کنراد آدناور، اولین صدر اعظم آلمان پس از چنگ مبارزه کرد و به تاوان مبارزه با مردی، که به عنوان پک قدرت پرتو در آلمان حکومت می‌کرد پیش از سه ماه به زندان افتاده لاما با این حال هنگامی که «آدناور» در گذشت «اوگشتاین» درباره‌اش نوشت: «او پک می‌سیتمدار پسیار بزرگ بود پزگ و قابل احترام». شاید پرای اوردلف آوگشتاین، صعود پرتره «بنچه» پک الگو بود، چرا که او همه انسان‌های قادر نمند را دوست می‌داشت و به آن‌ها با دیده احترام می‌نمی‌رسید حتی اگر این انسان‌ها تاریخ را به شکلی تبلیغ رقم می‌زنند سیماهی واقعی پک خوبنگار، اوردلف آوگشتاین نمونه کامل پک.

متفقین که اداره امور آلمان شکست خورد را به عهده داشتند به او اطلاع دادند که با درخواست او برای انتشار مجله‌ای به نام «اشپیگل» که به معنای «آپنه» است موافقت شده است و به این ترتیب نخستین شماره «اشپیگل» در روز چهارم ژانویه سال ۱۹۴۷ منتشر شد در آن زمان فرودلف اوکشتاین، که سردبیری «اشپیگل» را به عهده گرفته بود ۲۷ سال داشت.

کما فرودلفه جوان از همان نخستین شماره‌های اشپیگل تشنان داد که پس از روزنامه‌نگاری ازادی خواه است و مقالاتی که علیه نیروهای متفقین حاکم بر آلمان توشت به سرعت نام او را به عنوان روزنامه‌نگاری که نمی‌تواند خاموش و خنثی بماند مطرح کرد و مال پعد او برای نخستین بار به خاطر مقاله‌ای که نوشته بود به دادگاه رفت و در سومین سال انتشار «اشپیگل» «اوکشتاین» با صاحبان برشی از صنایع آلمان که با دادن رشوه مبلغ از آن شده بودند که فرانکفورت به پایان‌تخت آلمان تبدیل شود در افتاد و دو مال بعد از این ماجرا به دستور مستقیم «کنراد آنباره» که «اوکشتاین» با سیاست‌های او مخالف بود پک شماره «اشپیگل» توقيف شد و به این ترتیب نام فرودلف اوکشتاین به عنوان روزنامه‌نگاری که ساخت نمی‌شود در آلمان شناخته شد «اوکشتاین» در طول ۵۵ سال انتشار مجله «اشپیگل» هیچ‌گاه در نقش یک روزنامه‌نگار خاموش که تنها شاعر و قوی ماجراهاست و فقط گاهی در حد زمزمه کردن و برای خالی تبدیل می‌گردید اعلام حضور می‌کند ظاهر نشد.

لو در متن تمام رویدادهای سیاسی گشورش حضور داشت و نلاش می‌کرد تا دقیق ترین و درست‌ترین تصویرها را از آن چه که روی می‌داد به دست دهد هرای او هیچ چیز په اندازه حقیقت ارزش نداشت و به همین دلیل به همه روزنامه‌نگاران جوانی که زیر دست او پرورش می‌یافتند تأکید می‌کرد «حقیقت این تنها چیزی است که باید آن را باور داشته باشید و شاید به همین دلیل بود که خود او در طول ۵۵ سال کار روزنامه‌نگاری توانت به جایگاه دست پایان که بسیاری از مردان بزرگ آلمان، از روی آن را داشته و این در حالی بود که خود او بزرگترین ارزویش، بازگشت عظمت‌های گذشته بود و این که نسان جایگاه واقعی خود را در پایان

توانایی‌های انسانی‌های پنهانی بود اند تهمی طول زندگی نیز، علی‌برغم موقعیت حسابت‌پردازی که در آلمان و در میان مردان فرهنگ و سیاست داشت پیوسته در حسرت دوران شکوهمند گذشته و قدرت‌های از نیست رفته بود. «اوکشتاین» مرد پرتره‌ای بود که احسان می‌کرد چنان پیوسته پیازمند داشت و مردان پرتره است و به همین دلیل شخصیت‌های قدرتمند تاریخ و شکوهی را که پیازمند آنل است دوست می‌داشت و پرای شخصیت مثل «بیسمارک» احترام زیادی قابل بود و در عین حال به همین تیز به خاطر بجرأت و چسارت‌ش احترام بی‌گذاشت.

فرزند روزهای چنگ

فرودلف «اوکشتاین» روز پیج نوامبر سال ۱۹۳۶ در «هلنوره» آلمان به دنبال آمد و هنگامی که ۹ ماهه بود، شاهدی به قدرت رسیدن ناسیونال سوسیالیست‌ها در آلمان بود و رویدادی که پیش‌می‌نماید سیاری از پاورهای سیاسی او شد. «اوکشتاین» هنوز توجیه بود که از طریق پدرش با مسائل سیاسی آشنا شد و در همان زمان آموخت که دکترین سیاسی هیتلر، چرچیل و ویرلی از این دنیا و پیش‌تر ره اورد دیگری ندارد پدر او از مخالفان مرسیخت هیتلر بود و سعی کرد که فرودلفه توجیه نیز واقعیت‌های را که او احساس می‌کرد به درستی در پایان از این که دوران خدمتش در آرتش و چنگ با دریافت تشنان درجه دو صلیب آهنی که خودش معتقد بود کاری هرای دریافت آن لنجام نداده است به پایان رسید با کمک پکی از دوستش که عکس بود به نام ایومن استمپکه و پک تویسنده انگلیسی به نام اجرالد پارش، مجله‌ای را با نام دیزه و خده که به معنای «این هفته» است منتشر کرد پیش از انتشار این مجله فرودلفه در پکی تو نشریه دیگر و از جمله نشریه «هلنورش آنایاکر» کل کرده بود و تا حدی با کار روزنامه‌نگاری آشنا بود که همین دلیل هنگامی که نشریه «این هفته» را منتشر کرده تا حدی توانت نظر مخاطبان را چلب کند لکوی او در انتشار «این هفته» مجله آمریکایی «تاپو» و مجله انگلیسی «فیوز روویو» بود.

در آغاز سال ۱۹۴۷ نمایندگان نیروهای



**آوکشتاین
مردان بزرگ
را ستایش
نماید،
مردانی را که
توانایا
ایستادند در
برابر تاریخ را
داشتهند**



بررسی جامعه‌شناسی تغییرات و دگرگونی‌های اجتماعی

جامعه جربانی همچون زندگی

ناوود نادم

هر اکلیت همه
عالم را
دستخوش
تغییر
می‌دانست و
عصر دگرگونی
جهان را اصل
ثابت می‌شمرد

معنی که در سچامعه اینتابی تغییرات و دگرگونی‌های آرامی مورث جی گردید این در حالی است که در چوامع پیشرفته میزان تغییر و تبدیل و دگرگونی تا حد زیادی پسته به تغییرات تغییر دهنده‌ای است که در یک زمان بخصوص در گذشته پیشینه نظری تغییرات

بحث در زمینه تغییرات اجتماعی از ملتفه دراز و منتدی پرخوردار استه حکیم چینی به نام «التوسیه» در ۶۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در نوشته‌های خود صریحاً به تغییرات اجتماعی اشاره کرده استه در تاریخ فلسفه پهراکنیت، پیلسوف سرشناس یونان، همه عالم را دستخوش تغییر می‌دانست و اصل دگرگونی عمومی

بحث درباره تغییرات و دگرگونی‌های اجتماعی از اسلامی ترین و کلیردی ترین مباحث علم چامعه‌شناسی است در میان مباحث چامعه‌شناسی کمتر مبحثی است که به نوعی با تغییرات اجتماعی آیینه نهاده زیرا علاوه بر آن که جامعه‌ها در حال تحول و دگرگونی هستند، نوع نهادهای اجتماعی مانند خانواده، سیاست، اقتصاد حقوق، ارزش‌ها، هنگاره‌های آداب و رسوم فرهنگی و مایر جنبه‌های زندگی اجتماعی نیز در حال تغییر و تحول می‌باشند. تغییر و دگرگونی از ویژگی‌های کلیه فرهنگ‌ها است یا این حال باید گفت که درجه تغییر در چوامع پیشرفته و اینتابی و کشاورزی و صنعتی متغیر است به این



چارچوب یک نظریه عمومی، تاریخ تجربی و تفسیر کنند بعد از آینه‌ها دانشمندانی مثل داروین، یوون، لامارک، قائل به نظریه تکامل شدند.

خلاصه افکار این فلسفه و مورخان و تکامل گرایان را بعد از آن‌اگر جامعه‌شناسان همچون سنت‌سیمون، آگوست کنست، کارل مارکس و هربرت اسپرر، می‌توان مشاهده کرد.

ماکس ویر (۱۸۰۴-۱۸۶۵) پژوه و پژوه از آثارش یک توجه تاریخی به مبادی و اهمیت سرمایه‌داری و بوروکراسی چندیده‌تری و در معنای وسیع تو حرکت جامعه به سوی عقلایی شدن روزافزون تقدیم اجتماعی نمود.

ایل دورکیم (۱۸۵۸-۱۹۱۶) در اثرش تحت عنوان تفسم اکل اجتماعی و تفسیر جامعه به همیستگی مکانیکی و همیستگی افرگانیکی به یک فرآیند تغییر و توسعه از جوامع اینسانی به چوامیع جدید توجه دارد.

جهان را اصل ثبات جهان می‌شمرد فلسفه «ایوتی»^۱ قبل از سفارط به مفهوم دیگرگوئی بی برده و قائل به تمیزی‌بین دو دسته امور بودند: یک دسته امور لایق‌بودی و بایدی و دسته دیگر اموری که در غالب زمان و همراه با آن تغییر و تحول می‌شوند. دو سرزمین‌های اسلامی هم‌این خلدون، که به حق او را بزرگترین جامعه‌شناسی شرق شمرده‌اند در برای تغییرات مهم، در لذتیکه جستجوی ریشه‌های تغییر پرآمد تاریخ تعلیلی را پنهان کنده‌اند و به پیش درباره حل تغییرات و تحولات اجتماعی پرداخت و می‌کرده‌اند مؤثث‌در آن‌ها در پایان تاریخ هدفهم نظریه تغییر اجتماعی به پیشرفت مهم قائل نی‌می‌شد. تا این‌که مورخان و فلاسفه اسکاتلندی به ویژه فرگوسن، ولرنسن، میلر و فلاسفه فرانسوی چون ولتر، کندرس و فلاسفه آلمانی مثل هکل، همه علاقمند بودند اتفاقیات اجتماعی و سیاسی عصر خود را در

**تغییرات
اجتماعی
عبارت از
تگرگونی بهایست
که در طول
تاریخ زندگی
اجتماعی ملتها
رخ فی دهد**

«اگر پر» تکنیک را به عنوان عامل اصلی تعیین کننده (عامل مسلط) تغییرات اجتماعی مطرح می‌سازد مانند ماهواره‌ها، عوامل اقتصادی هم بر دگرگویی‌های اجتماعی مؤثرند مارکین عوامل اقتصادی را عامل اصلی تغییرات اجتماعی می‌داند و معتقد است که تکلیف عوامل و مراحل اجتماعی بستگی به اقتصاد و تفتش آن در تحولات اجتماعی دارد.

از عوامل اقتصادی می‌توان به گسترش بازارها و افزایش اختلالات نفتی نام برد. دو عامل جمعیت مثل افزایش پاکاهش چمیعته جوان پا من بودن جمعیت

و عوامل ایندیلوژیک و رهبری‌های اجتماعی هم بر دگرگویی‌ها و تأثیرات آنها در تغییرات اجتماعی چاپگاه ویژه‌ای دارند. در پایان باید گفت که تغییرات و دگرگویی‌های اجتماعی که به سرعت رخ می‌دهند تأثیرات منفی نامطلوبی بر جای می‌گذارند که ممکن است لفراد جامعه دچار بیگانگی، تنهایی، نامیدی، شوند و به مادرگی نمی‌توانند خود را پا از زش‌ها و الگوهای چدید زندگی و هنجاری‌های تو منطبق سازند و سر در گم می‌مانند.

ممکن است تغییر و دگرگویی جامعه از طریق اشاعه و رواج یافتن یک سبک جدید زندگی در جامعه که از یک فرهنگ

اصحالت در خدمات اجتماعی برای انشار کم درآمد و تغییرات بنیادی دگرگویی است که در کل نظام اجتماعی صورت می‌گیرد به عبارت دیگر در صورتی که در نظام اجتماعی همه چیز تغییر گند و هویت آن تغییر نایابد به تجویی که تغییر در یک بخش تغییر در بخش‌های دیگر را به همراه دارد تغییر بنیادی حاصل شده است مثلاً چنایجه تهدادهای دینی، سیاسی، اقتصادی و آموزش و پرورش تغییر پایان تغییرات بنیادی حاصل شده است.

از دیدگاه پروفیسور گینسپرگ هشت بسته عوامل سیب تغییرات عده می‌شوند که همه از خود چلمعه و نظام اجتماعی برگرفته شده‌اند و این عوامل عبارتند از: ۱. امیال و تصمیمات آگاهانه افراد جامعه ۲. اعمال و رفتار افراد که در شرایط اجتماعی تغییر یابند و رفتارهای تازه‌ای پیدا می‌شود ۳. تغییری که در ماختهای اسلامی و شالوده‌های اسلامی چامعه رخ می‌دهد موجیب دگرگویی‌های اجتماعی جزئی یا کلی می‌شود ۴. تأثیرات پیرونی مانند تأثیرات ناشی از تحدی‌های دیگر ۵. لریابیات بین شخصیت و تاریخ-حراناقات و رویانلهای تاریخی ۶. داشتن هدف مشترک بزرگ افراد دیگر گروه یا چامعه ۷. انقلاب که به عقیده گینسپرگ عبارت از تجمع و تشکل تیروهای مختلف و عوامل گوناگون در یک نقطه از زمان است منجر به تحولات و تغییرات مهم و شدید در چامعه می‌شود

نظریه‌های تغییرات اجتماعی در بحث تغییرات اجتماعی نظریه‌ها و دیدگاه‌هایی هم وجود دارد که مختصراً به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- امنظریه‌های تکاملی بر این مبنای استوارند که جامعه از تشكل ابتدائی آغاز شده و به شکل پیچیده اجتماعی تکامل پاکته است. نظریه‌های اسپنسر، هاب هاوس و اکوست کنت معطوف به این مقوله است. ۲- نظریه دوزائی که حرکت چالعه را حرکت صعودی و به سوی پیشرفت می‌داند. جامعه مراحل گوناگونی را پشت سر می‌گذارد اما این مراحل همواره تکرار می‌شوند و خط مستقیمی را طی می‌کنند. از داشتمندان صاحب نظر در این پاره می‌توان به این خلدون، پاره‌نو، سورکین اشاره نمود. ۳- نظریه تعادل که جامعه را متشکل از

هاب هاوس هم در آثار چامعه‌شناختی خود به یک دریافت فلسفی از ترقی اجتماعی و تغییر اجتماعی نظر داشت. تعریف تغییرات اجتماعی

تغییرات اجتماعی، عبارت است از دگرگویی‌هایی که در طول تاریخ در اصول زندگی اجتماعی ملتی رخ می‌دهد این تغییرات از هزاران عامل خارجی و داخلی و پیروهایی که زاینده شرایط داخلی یا خارجی گروه است پدید می‌آید.

با توجه معتقد است تغییر اجتماعی، تغییری است که در ساخت چامعه یا شامل تغییرات در حجم چامعه یا در تهدادهای خاص اجتماعی یا روابط بین نهادها بوجود می‌آید. دگرگویی‌ها و تغییرات در پدیده‌های فرهنگی تغییر پیروت و آراء، هنر، اینین‌های دینی و اخلاقی و آداب و رسوم و راتغیر فرهنگی می‌نماید. این دو یعنی تغییر اجتماعی و تغییر فرهنگی باهم رابطه نزدیکی دارند. مثلاً رشد علم پا تغییرات حاصله در ساخت اقتصادی پیوند نزدیکی داشته و توسعه اقتصادی موجیب تغییر در پدیده فرهنگی می‌شود. مثلاً امروزه شاهد هستیم که وسعت خانواده در حال کاهش و حجم واحدهای اقتصادی در حال افزایش است. گیروشه استاد پرچمته چامعه‌شناسی در دانشگاه مومن‌آل، کلاندا تغییر اجتماعی را این چنین تعریف می‌کند: تغییر اجتماعی عبارت است از تغییری قابل رؤیت در طول زمان به صورتی که موقتی و یا کم دور می‌باشد و بر روی ساخت، یا وظایف سازمان اجتماعی یک چامعه اثر گذارد و چریان تاریخ آن را دگرگون نماید.

پرسون کوتن اعتماد دارد که تغییر اجتماعی به دگرگویی در ساختارهای سازمان‌ای اجتماعی چامعه از تکاملی بر این مبنای استوارند که جامعه از تشكل ابتدائی آغاز دگرگویی در تکنولوژی، اعتقدات، الگوهای رفتاری، هنجارها و نظامهای لرزشی، دگرگویی‌های اجتماعی به شمار می‌روند. علمای علوم ایلوم اجتماعی به ویژه چامعه‌شناسان، تغییرات اجتماعی را به طور کلی به دو گروه تقسیم کرده‌اند: اول تغییرات جزئی و دوم تغییرات بنیادی. تغییرات جزئی دگرگویی است که در پیشی از نظام اجتماعی صورت می‌گیرد. مانند ملی بودن صنایع مادره، مهیم کردن کارگردان در اداره و سود گلزارخانه‌ها.

هاب هاوس در آثار چامعه‌شناختی خود به یک دریافت فلسفی از ترقی و تغییر اجتماعی نظر داشت

پیشرفت اینظر دارند.

به هر حال، تغییر و دگرگونی در ساختارها و بخش‌های مختلف جوامع انسانی امروزه جزو لاینک ازندگی اجتماعی است. باید پوشش از تغییرات و دگرگونی های پرشتاب عصر حاضر در جهت نوسازی و توسعه اجتماعی در همه ابعادش استفاده کنیم که آرائه راهکارهایی در این خصوص مجال دیگری را می‌طلبد.

منابع و مأخذ (برای مطالعه پیشتر)

- ۱ روش، گن، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور و توک، تهران: نشری چاپ هشتم، ۱۳۷۷، صفحه ۳۰-۳۶، ۶۲-۶۴
- ۲ قربی، پاتمور، جامعه شناسی سیاسی، ترجمه حسن منصور، تهران، شرکت سهامی کتاب های چیز، ۱۳۷۷
- ۳ واکو، استفان، درآمدی بر توری ها و مدل های تغییرات اجتماعی، ترجمه احمد رضا طبوقی زاده، صفحه ۶۹-۹۵، ۶۷-۸۳، ۱۰۵
- ۴ کون، بروس، مبانی جامعه شناسی، ترجمه غلامحسن توسلی و رضا فاضل، تهران، چاپ اول، انتشارات سمت، ۱۳۷۶، صفحه ۴۲۳
- ۵ محسنی، متوجه، جامعه شناسی عمومی، تهران، کتابخانه طهوری، چاپ پاتزدهم، ۱۳۷۷، صفحه ۲۲۶
- ۶ عابدالحکم عبدالحمید، مبانی علم سیاست، جلد دوم، انتشارات دانشگاه تهران، صفحه ۲۳۴
- ۷ اسکنی، گر هارد، جامعه های اسلامی، ترجمه مسلمین، تهران: نشری، چاپ اول ۱۳۸۰
- ۸ نیتس، محمود سیبری در اندیشه های اجتماعی مسلمین، تهران: انتشارات امیری، ۱۳۷۸
- ۹ تهابی، حبی درآمدی بر مکاتب و نظریات جامعه شناسی، مشهد: انتشارات مرندیز، ۱۳۷۱
- ۱۰ عالم، عبدالرحمن بن‌بادهای علم سیاست، نشری، تهران
- ۱۱ نقیب‌زاده، احمد، درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۷۷
- ۱۲ اشن، بیته، جامعه شناسی سیاسی معاصر، ترجمه محمد تقی دلفرمذ، تهران: کویر، ۱۳۷۰
- ۱۳ عالم، عبدالرحمن، تاریخ للسلفه غرب، جلد اول، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹
- ۱۴ آزاد ارمکی، تقی، جامعه شناسی، تهران: نشر دوران، چاپ دوم، ۱۳۷۶
- ۱۵ توسلی، غلامحسن، تئوریه های جامعه شناسی، تهران: سمت، ۱۳۷۹



خارجی انتباش شده باشد صورت گیرد و را از طریق پیداع که از آفریدن چیزهای جدید از ترکیب دو یا چند عنصر که در یک فرهنگ موجود است صورت گیرد. همه اختصاراتی که در جامعه به وجود می‌آید به ریشه های فرهنگی (دانش، تکنیک، یا منابع مادی) آن جامعه پستگی دارد. بعضی عوامل هم در برآور دگرگونی ها و تغییرات اجتماعی مقاوم ترند که این به کارکردهای جامعه، ساخته های اجتماعی و فرهنگی و فاصله های زمانی و مکانی پستگی دارد. بهادهای اصلی اجتماعی که مملو از ادب و رسوم مستقر و های پرچا هستند مثاوم ترین پدیده ها در مقابل تغییر و دگرگونی می‌باشند. بهادهایی همچون مذهب و خانواده در مقایسه با دیگر بهادهای آملی جامعه رسیار آند تغییر می‌کنند و همچنین در مقابل سوابع طبیعی و اقلیات دوام پشتیزی بازندگانی کامن هم تغییرات اجتماعی به سمت توسعه و

پرسوں کون
اعتقاد دارد که
تغییر اجتماعی
به دگرگولی در
ساختارها و
سازمانهای
اجتماعی
جامعه املاقو
می‌شود

شاملو از توکل و دیگم آذربایجان
شاملو از توکل و دیگم آذربایجان

و طلوع صبح

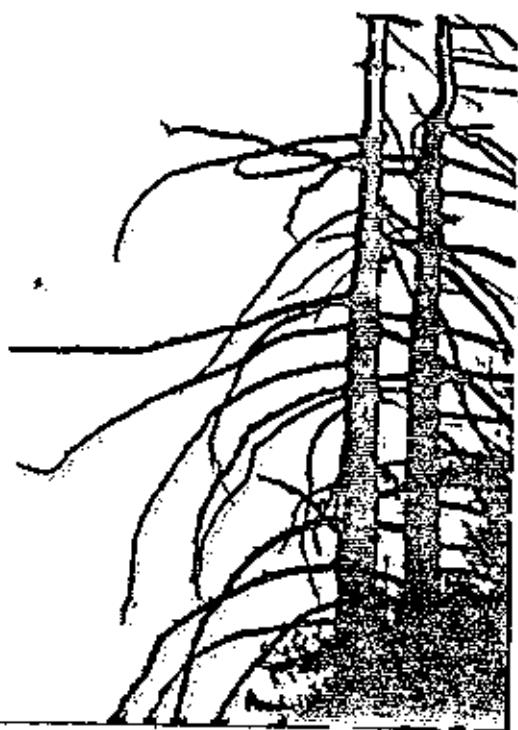
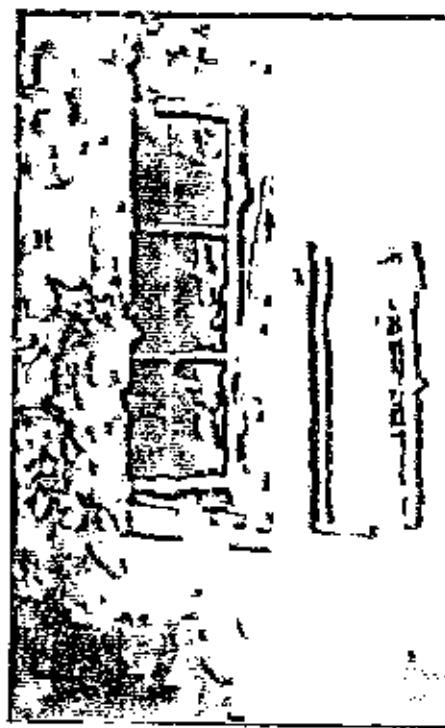
م. پیمان

کلائی زندگی شخص شاملو و پرخی از عقاید و آرای اورا متنفسکی ماختنده بروای کوییدن او و این همه بیانگر یک واقعیت بود و آن این که شاملو حضوری سترگ و قدرتمند در عرصه شعر و ادبیات ماصر داشت و دارد حضوری که به «کوتوله»‌ها اجازه خودنمایی نداد و هنوز هم نداده است و کسانی که تلاش می‌کنند با جریان سازی و جعل پاکی بوداری از تنوری‌های پیش ساخته، شاملو را شاعر دورانی سپری شد به حسب آورند، بی تردید بروای رسیدن به قلمای که شاملو بر آن ایستاده است هم چنان لذک می‌زند چرا که شعر احمد شاملو، الف بالمناد هنوز و همچنان معیار شعر روزگار ماست و خود او شایسته عنوان برترین شاعر معاصر.

یادش گرامی باد و نامش همیشه ماند

او هرگز خالموش نشد و سرودهایش در فضای شعر معاصر مثل همیشه طبیعت پوشکوه داشت. و با صفاتی غیرقابل انکار بر همه جزئیاتی هایی که در عرصه شعر به وجود آمد سایه گشته و شاید به همین دلیل بود که پسیاری از نوآمدگان که در سایه سیطره شعر و حضور شاملو، خود را گم شده می‌دیدند و به درستی اجلسن می‌کردند که به چشم نمی‌آیند گهگاه و به زمزمه و گاهی تیز با چسارت پیشتر در محافل خودی اشاملو را املعنه و دسته به حساب می‌آوردند و برای ناتوانی هایشان توجیهی می‌ترابندند و حضور او را مانع درخشش اخود می‌دانستند که چنین نق زدن هایی البته از سر استیصال بود و ناتوانی پیش از مرگ، وقت خود را بیشتر صرف تدوین و تکمیل کتاب کوچه کرد لاما با این حال، شعر بروای او زندگی بود و با وجود همه تنگناها و موانع موجود صدای شاعرانه





پیشت درهای بسته ضیافت

آیا ما هم می‌توانیم

پرسش این بود؟

آیا ما هم می‌توانیم یک جایزه بین‌المللی ادبی داشته باشیم و هر سال، به پک قصه‌نویس خارجی، به انتخاب پک هیأت ژورنال ایرانی چایزه‌ای بدهیم و به این شکل راهی باز کنیم هموارتر، به سوی عرصه ادبیات جهانی! اگر می‌توانیم، چه معیارهایی را باید در نظر بگیریم و این جایزه چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ اگر نمی‌توانیم؛ دلیل اش چیست؟ مشکلات کجاست و موانع کدام.

این پرسش‌ها را با چند تن از اهل قلم در میان گذاشتیم که لطف کردند و پاسخ‌مان را دادند و آن چه در لین صفحات می‌خوانید، پاسخ‌هایی است برای پرسش‌های ما.

کوهه

و ریش پهن نمی شود

گل امام



وقتی شما آثار
یک نویسنده
خارجی را
بدون هیچ گونه
قید و شرطی
بر می دارید و
ترجمه و چاپ
می کنید بدون
این که روح
نویسنده و
ناشر خبر
داشته باشد
خود به خود
یکی از
عهم ترین
قواعد
بین المللی را
نقض کرده اید

طرفی (به قول آقای ایرج هاشمی زاده در مجله انگاهه نو) وقتی می بینیم آثاری از نویسنده کان رومانیایی و مصری و ترک و مراکشی به زبان های زنده دنبال ترجمه می شوند، از خودمان می برسیم چرا از ادبیات ما جیزی ترجمه نمی شود؟ آیا بوسی پودن آن آثار از مال ما کمتر است؟ یه شهادت خوانده های خودم متلا از ترجمه آثار نویسنده کان عرب می گویم که چنین نیست.

اما بین المللی شدن قواعد دارد شما برای این که بخشی از چامعه بین المللی پسندید ناچار باید قواعد و صوابط بین المللی را رعایت کنید و وقتی شما آثار ادبی جهان را بدون کمترین قید و شرطی بر می دارید و ترجمه و چاپ می کنید پیدون آن که روح نویسنده یا ناشر اکتاب از چنین ترجمه های مطلع باشد، خود به خود یکی از مهمترین قواعد بین المللی را نقض کرده اید در این صورت چیزگونه به خودتان اجازه می دهد؟ آیا مادر همه زمینه های بین المللی حضور والا خودمان را ثابت کرد همایم که فقط مانند چایزه ادبی بدهیم؟ مگر ما ادبیاتمان در مطابق بین المللی مطرح است که حال پژوهیم چایزه ای در آن حد هم بدهیم، بهتر است حتی فکرش را هم نکنید.

به نظر شما چقدر آثار ادبی ما این امکان را ایجاد می کنند که چنین چایزه ای داشته باشیم؟ هیچ باید واقع بین باشیم، آثار ادبی ما در آنها کارهای خوب هم کم نیست، معرف داخلی دارند به عبارت دیگر از ویژه گی های ادبیات ما بوسی پیدون آن است مظنو من البتہ ادبیات جاستی است شعر مقوله دیگری است که به آن نمی برد از چه سایه ای آن حد بوسی که در ترجمه بخش اعظم از پارادی و مفهوم خود را از دست بدهد که لاجرم از اختیار اثر می کاهد از

چرا ایران به عنوان یک کشور صاحب فرهنگ یک چایزه بین المللی در عرصه ادبیات ندارد؟

اگر درست متوجه سؤال شما شده باش ممنظورتان این است که چرا ایران به یک کتاب ادبی غیر ایرانی چایزه ای در مطابق بین المللی نمی دهد؟ به عبارت دیگر نوعی چایزه نوبل ادبی؟ عرض کنم حضورتان آنکه اجازه بدهید در وهله نخست این همه خوش بینی را به شما مسئول گشته تبریک بگویم، و در عین حال چلوی خودم را از بازار گردان طنزهای گوناگونی که در این باب به ذهنم می رسد پگیرم.

و اما بعد سؤال به قدری بلند پروازاته و غیر عملی است که دادن پاسخی معمول و منطقی به آن بکار دشواری است. به علاوه شما چند اکثرورا می شناسید که چنین چایزه ای می دهد؟ آیا مادر همه زمینه های بین المللی حضور والا خودمان را ثابت کرد همایم که فقط مانند چایزه ادبی بدهیم؟ مگر ما ادبیاتمان در مطابق بین المللی مطرح است که حال پژوهیم چایزه ای در آن حد هم بدهیم، بهتر است حتی فکرش را هم نکنید.

به نظر شما چقدر آثار ادبی ما این امکان را ایجاد می کنند که چنین چایزه ای داشته باشیم؟ هیچ باید واقع بین باشیم، آثار ادبی ما در آنها کارهای خوب هم کم نیست، معرف داخلی دارند به عبارت دیگر از ویژه گی های ادبیات ما بوسی پیدون آن است مظنو من البتہ ادبیات جاستی است شعر مقوله دیگری است که به آن نمی برد از چه سایه ای آن حد بوسی که در ترجمه بخش اعظم از پارادی و مفهوم خود را از دست بدهد که لاجرم از اختیار اثر می کاهد از

رابطه‌ای جهانی پرقرار کنیم. کوسه و ریش پنهان نمی‌شود از طرف دیگر، کشوری که به تعداد انسانستان دست اثر ترجمه شده به زبان‌های زنده ندارد، چگونه می‌تواند چاپ‌های در سطح بین‌المللی اعطای کند؟ ایران در زمینه ادبیات بین‌المللی محلی از اعتراف ندارد، لاجرم امکان دادن چاپ‌های در این سطح را هم ندارد.

به نظر من بهتر است در پی یافتن این پرسش پاسیم که چرا داستان‌های کوتاه و رمان‌های مایه‌دارت و با دشواری در خارج ترجمه و چاپ می‌شوند؟ خوشبختانه شعر توی ماریه دلیل نفس شعری بودن، اکمتر اینک بومی بودن به آن می‌جند و قابل ترجمه و مطرح شدن در سطح جهان هست لاما درین از این که ناشری برای آن پیدا شود ما را بازی نمی‌دهند چون پل نیستیم یا نمی‌خواهیم قواعد بیازی را دعایت کنیم فقط با جزو زدن هم نمی‌شود در بازی شرکت کرد.

دوستان فکر قان ریاست‌الاموراً آن چنان غرق در زیباتری آن شده‌اید که فکر مسائل عملی آن را ایگردهاید. یا توجه به تظریات فوق فکر می‌کنم پاسخ دادن به دو سؤال بعدی که باگر پژوهیم چنین چاپ‌های داشته باشیم چه نامی برای آن پیشنهاد می‌کنید؟ و هرای اهمیت یافتن این چاپ‌های در جهان چه ضوابطی باید در نظر گرفته شود؟، منطق خواهد بود.

شما بدانی این که پیش از جامعه بین‌المللی بشویته ناچارید قواعد و ضوابط بین‌المللی را رعایت کنید

بیست یا سی سال بعد!

جواد مجتبی

بسیاری از بنیادهای خصوصی مثل بنیاد هورد بنیاد هالیات هزینه‌ای را صرف کارهای فرهنگی

می‌کنند

که چهت سیاسی یا فرهنگی خاصی نداشتند پاشند و مالها این چاپ‌های به آثار پرتر می‌هداشود و آنقدر لامه پینا کنند که قلبیت بین‌المللی شدن را پینا کند چیزی حسود ۲۰ یا ۳۰ سال بعد و باید مبلغ چاپ‌های مم مدنظر قرار بگیرد این چاپ‌های باید به صورت مستقیم یا غیرمستقیم و بالا بودن فروش چلپ کرد سرمایه‌ای جمیع آوری کرد و به اسم بنیاد زندگی نویسند و آرایه لحاظ ملی هم دچار تحول کند این مسئله هم در اعیان‌گار چاپ‌های اهمیت زیادی دارد و برای انتخاب اسم هم بهتر است که چنین چاپ‌های به نام چکی از پژوهگان عرصه ادبیات نام‌گذاری شود.

من فکر می‌کنم در برایه این چاپ‌های باید بنیادهای مرتبط، اتحادیه ناشران و صحبت گشته تویندگان نمی‌توانند خلی در این باره صحبت گشته ولی متأسفانه ما بنیادهای فرهنگی مستقل نداریم در جوامعی مثل آمریکا اروپا وغیره به دلیل قدرت پختن خصوصی چنین چاپ‌های کم نیستند و معمولاً هم از اعتبار لازم برخوردارند بسیاری از بنیادهای خصوصی مثل بنیاد فورد به جای مالک هرینهای را صرف کارهای فرهنگی می‌کنند که هم به فرهنگ گشتوشان کمک می‌کند و هم به نوعی تبلیغ محسوب می‌شود اما چون بخش خصوصی در کشور ما مغایر است قوانین حماشی نداریم بنیادهای این چنینی شکل نمی‌گیرند بنیادهای دولتی هم که تکاه و خط خاصی دارند

برای این تکار باید نظر اهل فرهنگ را چلپ کرد سرمایه‌ای جمیع آوری کرد و به اسم بنیاد زیر نظر داران با صلاحیت چاپ‌های را بستدا به صورت ملی و بعد بین‌المللی اهداء کرد

بنیادهایی مثل کارنامه، پکا، گلشیری، شاملو وسی می‌توانند با مبالغ کم کار را شروع کنند مهم اختیار داوران است و این

نگران حرف و حدیث‌ها نباشید

غلام رضا خواجه‌پور

**آرمان‌های ما
قابلیت
نهفته‌ای
هستند که در
واقعیت عمل
ما نمود
نمایند**

**چایزه‌دادن
سنت
پسندیده‌ایست
و بدعت نهادن
آن پسندیده‌تر**

و حدیث‌هایی که همه وقت و همه جا هست و در جامعه ما شاید بیشتر، نباشد مانع از در انداختن طرحی برای جایزه‌ای فرهنگی، ادبی و انجام آن باشد. چیزی که هست، این چا مسائل و گرفتاری‌ها دست و پا گیرتر است و چیزهای دیگر هم، شایدنا محفل گرامی و مسلک‌جویی و شاگردخوازی و هواخواه‌پروری غالبه‌تر و معیارهای داوری شخصی تر است، که عموماً پژوهش پروردگارندگی آن است، گاهی هم چیز پذیری نیست، آن چا که محل داشته باشد و معنا، سنت لذیز، یا وسیع تر فرهنگی، چیز خوبی است که می‌تواند عناصر و ایزاري کارآمد عرضه پذارده، پرده‌پوشی نکنیم اگر، این چا کشش برای این بیشتر است که آن چه پسند من نیست، پسندیده نیست، گاهی هم، مایه تنش بوده است. همه ما شایستگانی را می‌شناسیم که در حیطه کارشناسی خود به حق صاحب ملیقه و اندیشه‌اند و دیده‌ایم که پر آن‌ها پر مرتضوی شان در جایی و در انتخابی چه گذشته است، و شنیده‌ایم که گله گفته‌اند نقد و داوری رایه کل کنیار گذاشته‌اند.

با این همه، چایزه دلتن سنت پسندیده‌ای است و بدعت نهادن آن پسندیده‌تر، در عرصه فرهنگی، البته، صادقانه و آرمان‌جوانه عمل کردن نیز از همه پسندیده‌تر

گفتن ندارد که خواست و آرزوهای انسان محرك او برای عمل است. اما هیچ چیز در عمل به کمال حاصل تمیز نشود، اگر قرار بود تنها کمال مطلوب منشاء اثر و عمل باشد چه بسا که عرصه اعمال فرد، و جامعه هر چه کوچکتر و کوچکتر می‌شود به بیان دیگر، آرمان‌های ما قابلیت نهفته‌ای هستند که در واقعیت عمل ما قمود می‌باشند و نشان می‌دهند چه مایه تواناییم، بالین حال، دست‌آوردها، در عین حال که حاصل توان ما هستند، ولبسته به شرایط دیگری هم هستند شرایط عمومی فرد و جمع و جامعه و جهان. این پژوهش تکی را اوردم بلکه لشاره‌ای پاشد به پرسش‌هایی و پاسخ‌شان و نکته و نظرها درباره موضوعی که به میان آمدند در نظر و عمل در تظر آنکنون پژوهش و در رایزنی و ارائه راهکار گذاشته شده و در عمل، آن چه در سراسرت و اعتبار هم گوشی فکری و اقتضای امکانات موجود در تجربه محک خواهد بود، بلکه پر عبارت خواهد شد.

چایزه پولیتزر، که روزنامه‌نگاری ساخته‌کوش و آرمان‌جو، به همت عالی خود طراحش را در انداخت، در تمام سال‌هایی که اهرا و اهدا شده، از لتفاد و اعتراض مصون نمانده، اما به قوت خود پاکی مانده است و البته با معیارهای پیش‌نیاز شایسته و انتخاب‌هایی پی تبعیض و بفرهنگ گستر، پس نگرانی از پاکت حرف



می شود آزمایش کرد

چهانگیر هابت

کردندی که دنیا آن را بشناسد و بینزد. مثل اسلامی تخت چمشید و پرسپولیس که یاداور ایران مستند و همه جا شناخته شده‌اند و البته یک اسم با منفه و اهانتگر، بزرگتر همه این مسائل از همه چیز مهم‌تر آن است که این جایزه را چه کسی یا کسانی اهداء می‌کنند.

کسانی که برای این جایزه تصمیم می‌گیرند باید به عنوان یک چهره ایمن، کاملاً شناخته شده و مورد قبول باشند و باید مشخص شود این جایزه بر اساس چه ضوابطی اهداء می‌شود پعنی معیارهای انتخاب آثار جیبست و چه کسانی آثاری به مسابقه گذاشته شده را انتخاب می‌کنند.

شاید کشور ما مسابقه فرهنگی قابل توجهی داشته باشد لاما این مربوط به گذشته است زمانی که فردوسی، سعدی، خیام و... زندگی می‌کردند و چایگاه والایی هم در عرصه ادبیات چهانی داشتند لاما در عصر حاضر افرادی چون این بزرگان نداریم، ما آلان واقعاً چه داریم؟ اخیرین صادرات ما به دنیا آثار مصدق هدایت بود هیچ اثربری در عرصه بین‌المللی نداشتیم اگر هم بوده خیلی کم و نگ بوده و هیچ وقت به عنوان یک وزنه ادبیاتی در جهان مطرح نبوده‌ایم.

اما می‌شود آزمایش بگرد باید نااستفاده از همان مسابقه مشعشع و بدون توجه به حروفها و نظرات کسانی که مستوپیشهای فرهنگی دارند چنین جایزه‌ای را در نظر گرفت و البته نام ویژه‌ای هم برایش انتخاب



به زمان احتیاج داریم

محمدعلی سهلو

ما آلان جواہری داریم مثل مهرگان، پکا و سالیته بین‌المللی نیستند. برای داشتن یک جایزه بین‌المللی به زمان زیادی احتیاج داریم و باید این را هم در نظر بگیریم که مگر چند کشور فارسی زبان در دنیا وجود دارد که ما بتوانیم به آنها جایزه بدهیم. در حالی که برای سیاری از جایزه‌های بین‌المللی این امکان وجود دارد که از بین نویسندهای تقریباً ۵۰ کشور دنیا به پیشین آثار اعتماد شود من نیاز دارم درباره این مسئله خیلی فکر پکنم تا توکل و پیشتر از این چیزی بگویم.



چه کسی برای شام می‌آید

رسول یونان

یک مسابقه ایمن، خودشان نیز در مسابقه شرکت کرده بودند که با اعتراض اهل شهر روبرو شده و کنار کشیدند.

جوایز ایرانی مثل مهرگان، پکا و... بروند مسابقه‌های محلی خواهند ماند چرا که انتخاب کتاب‌های دم دستی «جز پیشی» موارد آن چنان که باید نمی‌تواند گروه‌گشایان امکانات است. باید کتابی که در ایران «چیزیه می‌گیرد در برخورد با معیارهای چهانی شورازمانی از هم می‌باشد» نکته دیگر این که وقتی داوران مشخص می‌شوند ما قبل از اعلام نام برندگان توسط آن‌ها به راحتی حدم می‌زیم که چه کسی برای شام می‌آید.

تخیلی پهیج می‌دانم که ما روزی جواہر بین‌المللی داشته باشیم، اختیار یک جایزه منوط به اختیار داوران و نایر وسیع شرکت کنندگان است که متأسفانه چامعه ما قادر باشند امکانات است. قعده‌کم شرکت کنندگان و عدم صلاحیت داوران خود به خود از اختیار جواہر وطنی می‌گاهند و گاهی وقتی همان نیز اهمال کاری داوران مسئله واخیزی مضمون چلوه می‌دهد، مثلاً پکی دو سال پیش داوران

گاهی وقتی
اهمال کاری
داوران مسئله
را دیگی
مضحک چلوه
می‌دهند



نوبل، جایزه‌ای در خدمت پژوهیت

فیزیولوژی یا پزشکی به کشف و اختراعات بیزدگی نایل می‌شوند؛ و نیز به بیوسندهای که در ادبیات بهترین کار ایدئولوژیکی (خلقه) را پدید می‌آورند و به هر کسی که در زمینه صلح به پیشرببری برادری جهانی، انحصار یا کامش از اشخاص و تبلیغ یا سازمان‌دهی گنجرهای صلح خدمت پرجسته می‌کنند، جایزه نوبل در اقتصاد در ۱۹۶۸ به اینکار و تأمین مالی بانک سوئد به جواز دیگر اضافه شده است. مقداری جایزه نوبل از ۴۰۰۰۰ دلار در سال ۱۹۰۱ تا ۱۲۰۰۰۰ دلار در ۱۹۹۸ بوده است.

منبع:

برنده‌گان جایزه نوبل، ترجمه و تالیف هرمز همايون پور، فرزان، تهران ۱۳۷۸

**اعطای جواز
باید بی توجه به
ملیت افراد
صورت گیرد. آن
کسانی جایزه را
دریافت کند که
لیاقت پیشتر
دارد، چه
اسکاندیناویا
باشد
و چه عیید آن**

جایزه نوبل وصیت‌نامه نوبل چارچوب پنیاد نوبل است که در ۲۷ نوامبر ۱۸۹۵ در پاریس تشکیل شده هنوز اصلی پنیاد نوبل از آغاز تاکنون اداره پیشنهادی ارثیه نوبل و تضمین این امریکویه که طبق وصیت پنیان گذار آن، جایزه همواره مبلغی قابل توجه باشد از دلایل اصلی انتشار جایزه نوبل و تعلوم این اعتیاد را پاید این دلست که پنیاد نوبل از لحاظ مالی پایه‌های استوار نارد و از دلایل تقدیمها و منافع پیروزی بر اکنار پوشه و استقلال داشته است از خطوط مهم وصیت‌نامه این است که «اعطای جواز باید بی توجه به ملیت افراد صورت گیرد. آن کسانی جایزه را دریافت کند که لیاقت پیشتر دارد، چه اسکاندیناویا پلشد و چه غیر آن» این نیت تا به امروز پذیرفته همگان بوده و با اختلاف جدی مواجه نشده است. اتوانع جواز

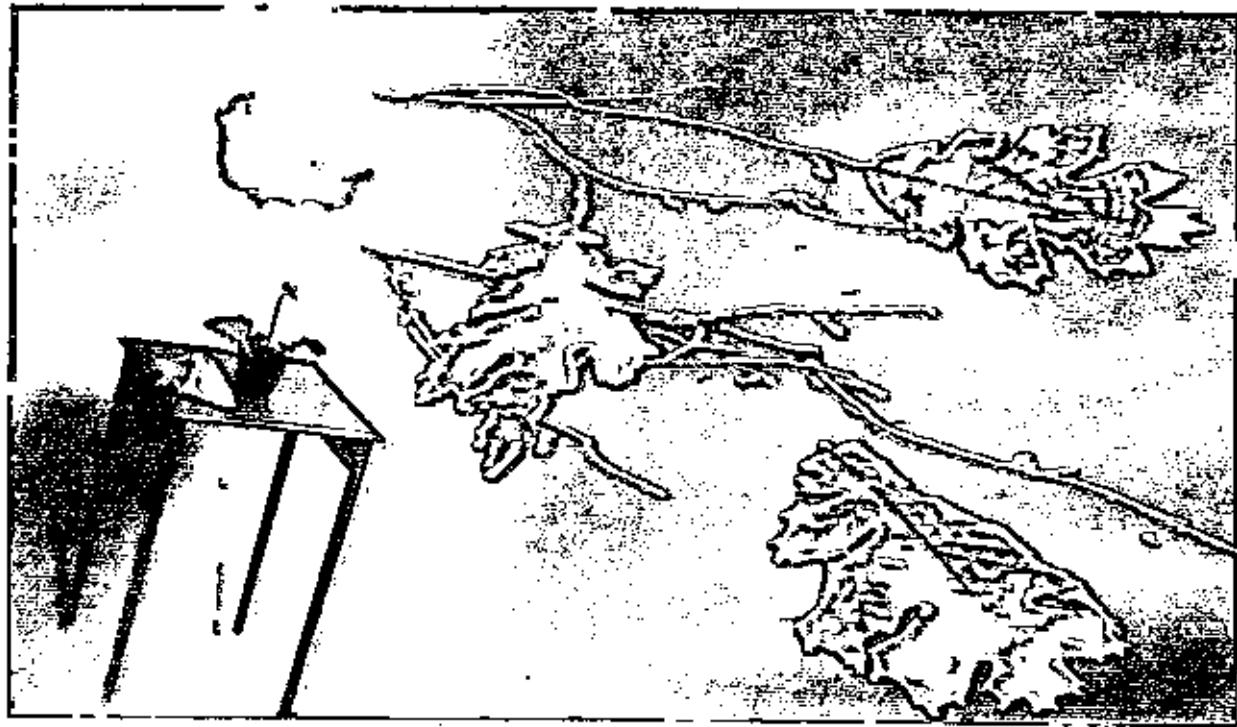
بنابر وصیت‌نامه نوبل، تک ارتبه او پاید در «اوراق مطمئن» سرمایه‌گذاری شود در آمد سالانه آن پایه به هنچ بخش تقسیم شود و هر بخش به عنوان جایزه ابه افرادی اعطای شود که در دشتهای فیزیک شیمی،

آلفرد نوبل، مخترع دینامیت وصیت کرده تا همه قریش را در فعالیت‌های اقتصادی مطمئن و سودآور به کار انداند و عواید آن را برای اهدای جایزه به آنسانی که حاصل تلاش‌هایشان برای خدمت به بشریت است مورد استفاده قرار دهند.

چایزه نوبل برگرفته از کتاب «پرندگان جایزه نوبل» الفرد نوبل، متولد ۱۸۳۳ در استکلهلم سوئد، شعبی‌دان مختاری که بـ خلاف مختاریان دیگر از لحاظ پارگانی نیز فعال بود و روی هم رفته در زیارات علم و تحقیق و تجلیل غرق پووه (با حدود ۲۵۵ مختاری) به زعم صنایعی که پایه گذاشته بود و فعالیتشان در سراسر اروپا و روسیه و قلب امریکا گسترش داشت، همواره تعامل داشت تلاش‌های پسند (و این هم از عجایب مردان عجیب است) او مخترع و پیشگفت پالقوه خطرناک پاشد و در کارهای ویرانگر استفاده شود نوبل در ۱۰ دسامبر ۱۸۹۶ در گذشت که اکنون روز اهدای جواز نوبل است.

مراحل عدمه جریان اهدای جایزه

۱۳. ژوئیه (هزار سال)	آخرین مهلت در بالات پیشنهادهای مربوط به نامزدهای جایزه است
۲۸ نویembre	آخرین مهلت تقدیم گزارش سالانه به از زبان
۲۷ مارس	آخرین مهلت تقدیم گزارش سالانه به هیأت انتخاب
۳۰ آوریل	آخرین مهلت تشکیل املاس های انتخابی بروزیں گزارش سالانه و گزارش از زبان و ترکیش اعضا هیئت جدید
۱ سپتامبر	نشانگار انتضای هیئت جدید
سال بعد	ارسال دعوتنامهای برای اخذ پیشنهادهای مربوط به نامزدهای جایزه در
اکتبر	ایجاد تسمیه تسبیت به برنده‌گان جایزه
۱۰ دسامبر	روز مرگ الفرد نوبل (۱۸۹۶) یا روز تأسیس پنیاد نوبل (روز نوبل) زمان اعطای رسمی جواز نوبل
	جایزه صلح در اسلوب ویژه در استکلهلم اهداء می‌شود



وقتی که تئوری حالشین احسان شاعر آنها شود

کشید. حرفش این بود که شعر از رومانسیاید
در چارچوب اوقات هایی که صدمه‌الل است
تجربه شده محبوس بماند و شاعر برای گیری
از قیدهای دست و پاگیری که مانع بیان
اندیشه و احساس او می‌شود باید که در
جستجوی افق‌های تازه و قالب‌های نو برای
شعرش پاشد و همچ آیندی از همچ اسماعیلی
پیامده است که مثلاً شود افلاطون، فاعلان،
فاعلات و آمستکاری کرد و معبار فارمای برای
وزن آفرید و قلیه اگر فرار پاشد چنان نیک
آید که شاعر به چنندی اید بهتر که نیاشد
بعد از نیمه شاعرانی چون مهدی آخوند
ثارت احمد شاملو، نصرت رحمانی و فروغ
فرخزاد و چند تن دیگر راهی را که نیما
آغاز کرده پویند پیمودند و هر کدام به
افق‌های تازمای دست بافتند شعر معاصر
ایران را که از قالب‌های نیک و تک و تکراری،
غزل و قصیده و دویشی به عنوان آورند و

شعر گارگاهی
بهانه‌ای شده
است بدای
آلها که
مناخواهند
شاعری را مثل
هنرپیشگی در
کلاس بیاموزند

از لیما نا
زمائی که علی اسفندیاری، نیما یوشیج،
برای گیری از تحریری که گریان شعر ایران
را گرفته بود پیرق ساختار شکنی را بررسی

می توانستند کتاب چلپ گشته که گردند و
می توانستند یک ضریر پکشند روی آن چه
که در سرزمین حافظه و مولانا و تیما و شاملو
شعر خوانده می شود که گشته شد و هی راه
رفتند در تاریکی و هی راه رفتند و از قضا
سرشان هم به دیواری نخورد و از آن همه
شعرها تولید هستی یک خطش را گشی حفظ
نکرد و یک بند با پاراگراف یا هر چیز دیگر
در خاطر کسی نماند که زمزمه اش کند و -
کسی هم به صراحت و به درستی نگفت

که هدف و مقصد از آن شعبده چیست؟
پسندن هایی که هنوز در پیچ اول کوچه
مادریسم لغک می گشتند و حتی نمی گانند که
حافظ مرد پوشه یا زن به ثبت نام در
کارگاه های شهر، خودشان، خودشان را شلی
تمیزند و مردم هنوز و همچنان در ربع قرن
پیش با شعرهای خوان و فروغ و سه راب مر
می گشته و از تولید اینها شعر در این ربع
قرن، طرق فبسته اند.

به ذاتی شعر کارگاهی چه مقوله ای
است و آیا شعر در خدمت زبان است یا زبان
در خدمت شعر و اگر قرار است شعری اسروده
شود که مخاطبی نیاید و کسی آن را نخواند
و نفهمد و گاه زمزمه اش نگند اصولاً چه
ضرورتی است به سروشی و -
ای اکسی هست که پاسخی روشن و نه از
دریچه تنگ خودخواهی هایش به این
پرسش های پدهد

و بعد با فروغ و سه راب سه هری اخت
شند و شعر معاصر را دریافتند، وقتی با آثار
برخی از تپیر دلزان مدحی تجربه گرانی و روزرو
شندند احساس در مالدگی گردند، و آنها
برایشان بیگانه بود و ترکیبات بیگانه تر، نه
مفهومی را در شعر می گفتند و نه مقصود و
مقصدی را و اگر کسی پیدا می شد و به عنوان
نهضه در مجله ای یا روزنامه ای شعری را که
خوانده بودند و توانسته بودند با آن رابطه بر
قرار گشته بازخوانی می گرد تعبیرات و
تفاسیری را که معتقد محترم از شعر پیرون
گشیده بود و به استلاح در می گرفتند
و این گونه بود که در ذکر «الشعراء» نیاز به
واسطه یافته و حتی گاه لازم نشد که شاعر
را به شعر سچاق گشته و به این شکل پسیاری
از اهل شعر عطا نمایند و شعرها را
به تفاسیر پختند

ما شفیقان حیرت زده
عمق فاجعه اما هر آن چا بپیشتر شد که
خدمای از شیوه گان تظریه پردازان غریبی، در
یافتد که در آن چا حرفه ای تازه ای درباره
شعر زده می شود و این که شعر و بازی زبانی
است و شعر در خدمت زبان، و شعر پاید
که - و بعد تئوری های ارائه شده در غرب را
نصفه نیمه خوانند و نصفه نیمه تر ترجمه
گردند و پوشش شد که تولید شعر هم مثل
تولید هر محصول دیگری روش های خاص
دارد و تئوری های قابل تعریف که می توان
آنها را فرموله گرد و در کلاس درس بد.
مشتاقان شاعری آموخته

و به این ترتیب شعر از مفهوم تاریخی اش
فاصله گرفت و تبدیل به یک هدف بود
که باید طبق تئوری های تعریف شده از سوی
هزار دریله و بقیه تولید پیشود و کارگاه های
شعر پرای آموزش این تئوری های پیکی پس از
دیگری شکل گرفت و محصولات گیج و گنگ
و اشتمایی که از این کارگاهها پیرون آمد و
نائم شعر را بر پیشانی اش چسباند حیرت ها
برانگیخت و تبدیل به مقوله ای شد که دیگر
در ذکر آن برای مردم علاوه مند به شعر ممکن
نیو و حتی خواص تیز هر چند و چون آن
در مانند و بین خودمان هماند حتی گاهی
زیبگرده و اگر ردیف شده در کنار هم میین
گرفت اینها که با ادعای شاعری به
نبلود و حضور چند مینه ستیر در مرصه
شعر مجال عرض اندام به آنها نمی دهد
شروع کردن به نهضم عملیات آگر و باید
وازه ها و مثلاً تجربه های تازه زبانی و سره
این ترتیب شعر آرام، آرام از مردم فاصله
گرفت اینها که با افسله و های آدم های
تیما و شعرهای الحمد شاملو و نصرت رحمتی
با شعر نوالت پادشاه بودند و ازستان مهدی
اخوان ثالث را از حفظ می خوانند و پسیاری
از شعرهای حمید مصدق و فردوس مشیری
را از پر بودند و گاه زمزمه می گردند که
پدیدهشان زیست پاید پست -

نشاهای تازه ای در پر ابر شعر و شاعر گشودند
و این فرصت فراهم آمد تا شعر ایرانی از
بینانی چند صد سنه پیرون بیاید و در آسمان
روزگار خود نفس پکشند و حاصل این آزادی
و پرواز آثاری شد که بی اغراق می تواند آبروی
شعر معاصر ایران پاشد و شاهه این که شعر
در زادگاه حافظه و مولانا، اگر چه نا مز مرگ
رفت و به احتفل افتاد اما بمرد و به معجزه
دین مسیحیان نیما و پیروان راستین اش چنان
دوپهه گرفت و تناور شد

در میان شاعران پس از نیما و پیک نسل
بعد از پیرون بالغه پیرونده گستاخ هم
بودند که گرچه دیر آمده بیوند اما طاقت
ماندن نداشتند و عطش زود رفتن کلاغه شان
را به شعر سچاق گشته و به این شکل پسیاری
از اهل شعر عطا نمایند این نوع شعرها را
به تفاسیر پختند و شعرشان در مقایسه با
آثار گستاخی مثل شاملو نصرت، اخوان،
شاهرودی، فروغ و انتشاری را به
نمی انگیخت کوتاهی قد از اشان می داد هر
کدام از چارپایه ای بالا رفتند و پیرق را به
اعتراض در آورند که اینک تجربه ای دیگر و
اینک تیمالی دیگر -

پیک از شعر رنگ گفت و پیکی از شعر
حیجم پیکی پر بیشتر پائی نشست و آجرهای
را که احتفال اعلمه ای بالا می انداخت و با
انتخاخه بود شعره و آن دیگری مشغول
شعردن سوراخ های تقویم و آیام هفتین شد

و همه هم یا این دعوی که عرصه پر از
کبوتر شعر نامتناهی است و خلاقیت ها و آثار
مشدگار از تجربه های پی خیزد و در پشت
همه این شعبده های تنها یک هدف بود
همان هدفی که گویا پرادر حاتم طالی داشت
و به خاطر آن رفت کنار چاه زمزمه و گلاب به
روی بعضی از دکمه های شعر امروز -
در واقع جمله ای که با ادعای شاعری به
میان آمده بودند وقتی متوجه شدند کسی
به عنوان شاعر انتدابی به خودشان و اثاثشان
نبلود و حضور چند مینه ستیر در مرصه
شعر مجال عرض اندام به آنها نمی دهد
شروع کردن به نهضم عملیات آگر و باید
وازه ها و مثلاً تجربه های تازه زبانی و سره
این ترتیب شعر آرام، آرام از مردم فاصله
گرفت اینها که با افسله و های آدم های
تیما و شعرهای الحمد شاملو و نصرت رحمتی
با شعر نوالت پادشاه بودند و ازستان مهدی
اخوان ثالث را از حفظ می خوانند و پسیاری
از شعرهای حمید مصدق و فردوس مشیری
را از پر بودند و گاه زمزمه می گردند که
پدیدهشان زیست پاید پست -

حروف نیما این بود که شاعر امروز نمی تواند الدیشه و احساسش را در قالب های محدود قدر گذشته بیان گند





وقتی جهان بیرون شاعر زیباتر است

تریا داوودی حموه

در این یک مقوله دست کم چندان است که جدا از همه
دست دیگران نباشد و نسخه‌ای را که
دیگران در چایی دیگر برای درمان چاق
نوشته‌اند، اینجا برای معالجه کچلی و
زردخشم و تراخم فویجیم.
شاعران آمازونیک چا گرفته است.
شعر امروز و دکان‌های دوپیشی که بعضی
به نام «شاعر» یا ز کردواند فرضی دیگر
می‌طلبد اما یادداشتی که خانم تریا
داودی حموه نوشته‌اند من تواند آغازی
پاشدیرای پرداختن به این مقوله و دست
کم کوششی برای یافتن پاسخ این سوال
که شعر ما در کدام لحظه تاریخی سنگوب
کردا

پکد
چرا مردم از شعر فاصله گرفته‌اند؟ چرا
بعضی نفرات که دشمن تدرست و راستیخ

در این جلد
دهه در سملح
جهانی چه
کردہ‌ایم؟ مایه
سر به زیدی
حافظ و خیام و
فردوسی هم
شده‌ایم. اصلًا
آیا در داخل
کسی تحت
قایقرانی شعرت
قدار گرفته؟

مالیانی است که جدا از همه
گرفتاری‌های دیگری که در مقوله شعر
دچارش بودیم و آن چرخیدن‌های بی‌امان
حول سندک آسیاب که یعنی در حال
دویدنیم، شبیه طاعونی گریبان شعرو
شاعران آمازونیک چا گرفته است.
و شعر کارگاهی، و کارگاه شعر، و لابد
معلمین و متعلمن و جزوه‌هایی بر گرفته
از آندیشه‌های درینها و رولان بارت و میشل
فروکو، که یعنی مثل همیشه دستورالعمل
از چایی دیگر و کسانی هم مشغول
فرانکری که در نهایت پشویم صولی
سنایع موتناز یا کسی سازی در شعر، مثل
صنایع عظیم خودرو سازیمان!

به زبان دیگر یعنی این که با وجود
آن همه سایقه فرهنگی و بالین به
شاعرانی چون مولانا و حافظ و فردوسی و
دیگران، هست و عرضه آن را نداریم که

گذشته چه مولفه‌هایی داشت که ماندگار مانده است؟ چرا شاعران دیروز هنوز شخص‌اند؟ چرا خیلی از مجموعه‌های امروز شعر نیستند؟ در مورد نشر بودن آنها هم تردیدهایی هست اسوال این است که زبان در خدمت شعر یا شعر در خدمت زبان؟ حضرات با عنصری به نام (دروغ پسا مدنیت) گفتمند زبان پیزاروی است پیرای شاعر وای زبان شعر تو چیزهای دیگری هم هست گرفتار چنبره این و آن شده‌ای؟ عقاید فلسفی خیام، عقاید عرفانی مولانا، وند بازی‌های حافظه، خردورزی‌های ناصرخسرو، حمامه‌گری‌های فردوسی، طنز گزنه عبیدزاده‌کانی... چهان بینی فیدا زمان شعری شاملو... با چه زبانی شاخص شده‌اند؟

شعر این‌ها پلی است که هر جو برسش به چامعه و مردم راه دارد معنی و معنویه فکر و زبان و ساختار... تاره سخت به چهان نگاه می‌کرددند با عشق به عقاید خود احترام می‌گذاشتند ولی چرا این شعر به اصطلاح ساده فهمیانه تو فهمیده نمی‌شود بین مردم جانمی‌افتد، نه تو کوچک‌تر از شعری حتی تفاله توری‌ها را هضم نکرده‌ای؟ با این شعرهای اندیشه‌گریزی‌من خواهی بپیشروا پاشی، آن چنان بیش و فتعای که یا اک درینا پینیان گذار ساختار شکنی باشد بیاید بیش خیلی از کودکان شعر مانند

عقاید فلسفی خیام، عقاید عرفانی مولانا، وند بازی‌های حافظه، خردوزی‌های ناصرخسرو، حمامه‌گری‌های فردوسی، مللز گزنه عبیدزاده‌کانی... جهان بینی نیما، زبان شعری شاملو ... یا چه زبانی شده‌اند؟

امروز چه می‌دانی؟ این هدیهان گویی‌ها را کنار بگذار. تو به نسل من تعلق داری، من به نسل تو تعلق دارم، تو هم لفظ فلانی هستی. اری من بحران ساز هستم - نه به اشتباه امر فرموده‌ای؟ با ساختار آجنبانی! شکرده این چنینی؟ تکیک زبانی؟ شما یک یاک کن به دست پگیرید و بعضی نفرات را از کوچه‌هایی شعر حتف گندیده اگر خلابی احسان شد، پس تو وجود داریای پس نبوده پهنه از «بوده» است. آمد روزی که بدون شاعران چهان زیباتر است.

دو: چایی خواندم مردم سوزی‌بینی وقتی شعر شاعری را می‌شنیدند از بستر بیماری بر می‌خاستند درست پر عکس مردم ما که وقتی شعری تو را می‌شوند به بستر بیماری می‌روند شعایری که شعر نوما را هم سطح شعر دنیا می‌دانی، چرا سوز زیر برف گردهای؟

در این چند دمه در سطح چهانی چه کرده‌ایم؟ مایه مر به زیری حافظه و خیام و فردوسی هم شدمایم، اصلاً آیا در داخل کسی تحت تأثیر شعرت قرار گرفته؟ شعایری که چیزی کوکدکان شعر تکار گلعنی؟ هستی به کدام اترت شایسته انتخاب شده‌ای؟ دیدی افتاد مشکل‌ها؟ تو با ضربان ذهنی، زبانی درینا، ووکو، کوبسن، هایدگر هملعنه‌گ شده‌ای، چرا خار شتر را در شرعت نمی‌بینی؟ یا بهید و چه چه مشنی رند که مشاعر نمی‌شوی؟ حیف نیست که یا این همه پشت‌انه فرهنگی این «زبان» شعرت باشد؟ نه تو دیگر شبهه خودت نیستن لا تقلید پا تأثیر خیلی فرق دارد. دور شدن از عادت ذهنی خوب است اما تکرار اش ملل اور است. چرا جهانیان نگاه این شاعران را دوست دارند اچرا هنوز از پل الوار، پل والبری، لوی آرلاکون، مالارمه، بالتورودا، لیور کا، بانیس ریتسوس، آخمانتو و مایاکوفسکی، آدونیس، محمود درویش، شیرکو بی کن، آکتاوبویاز، شیمپورسکا، نظام حکمت، خیام، شاملو، نائیری، گیرنه، بهتر نیست خود را آن چنان که هستیم پهپاره، بهتر نیست شعرها برازنده فامت صاحبان اثر یاشد. بهتر نیست پیرای یک دفعه هم شده‌ما ایرانی‌ها از فعله‌ای نفسی دانیم، و امی خواهم بدانم، استفاده کنیم...
سه: نیما پیغمبر خوبی را کاشته لاما چرا امروز فقط سپاه دله‌هار امی بیسم؟ شعردهه‌های من گفند شعر خودشان این همه پیمار است؟ چرا شاعران دایه گم کرده بپرخان مازی را شغل شریفی می‌دانند؟ چرا نجوع پریشی‌ها و معنا گیریزی‌های نا متعارف و سه‌جمل گویی‌ها و از مرها را پاucht شهرت می‌دانند؟ چرا افرادی پا تولایی ذهنی بالا نیز رخ آبله گون از خود نشان می‌دهند؟ چرا کارگاه‌های شعر این همه پاپ شده؟ و آیا این شاعران پرورشگاهی را به چایی خواهند پرید؟ آیا فضای شعر امروز دچار «دانارشیسم زبانی» شده‌است؟ آهسته می‌گوییم لاما پلند پشنو. تو را می‌ش غول، کرده‌اند؟ تو قاعده پازی را نمی‌دانی تو نمی‌توانی متولی خوبی پیرای شعر یاشی. تو نمی‌دوی که برسی، میدوی که پذویا تو دچار توهین شده‌ای اگریم این که تو عقل سنجیزی می‌شیل فوکو را از پیرای شالوده شکنی درینا و نشانه‌تسلیمی بارت و زبان‌شناسی موسوسور. - با داشتنی‌های این و آن، ذهنی افتاد پر کرده‌ای، با کدام شرایط اجتماعی می‌خواهد پایان هر چیز فقط بیکناری؟ این و فشاری که تو با زبان داری برای من قابل هضم نیست. چرا زیرا در جامعه‌ای که من هستم هنوز تفکرات ایلی، عشیره‌ای حرف اول را می‌زنند و خود مدرنسیم در آن تاثی تاثی می‌کند پس برای زبان شعرت چه بیش فهمی، داشته‌ای یا داری؟ این حرفها پیش زمینه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، ذهنی، زبانی و حتی تاریخی می‌خواهند. گیریم این که اهل قلم در ذهنیات خود به پست مدرنسیم پرستند و همه ساختارهای پشت سر را بشکنند. سؤال این است که چند تا از ساختارهای سنتی جامعه را تصحیح خواهند کرد؟ پدعتاً بالعجب؟ همه می‌خواهند «ایسیم»، به تامشان رقم خورد با این انکار واردانی، به کجا خواهند رسید؟ تو شرایط درک مرآ به وجود پیاو، اگر خواننده شعرت نشدم حق داری دارم بزنی، آموزش شاعر! ریشه این تحولات از آشتبانی کی پیرون زده؟ تو مثل یک فتوکری هستی که هر روز کم رنگتر می‌شودیا شماپی که خود را مطرح ترین شاعر قلان دهه خواهی دید آیا شعر را هضم کرده‌ای؟ اصلًا به پاس کدام شعرت مطرحی؟ و یا کتابیت؟ هنوز شاعر بودن خودت مورد تقدیم است؟ شما بیان که فردا در تربیوتی گفته‌های امروزی را نقض می‌کنی پیرای شعر امروز تعیین گشته نیستی از نیازهای روحی و عاطفی جامعه

اگر فکر می کنی با این زبان می شود جامعه
و امتحان کردن نه زمینه می خواهد زمان
می خواهد بگذر از دفعه های گذار گذرا کنیم
تک و کربوه زیاد هست به کجا چنین
شتابی؟ قا شعر توییل پخواهد حرف به
تریبون های شلند و با دلیست از گلبم
میشل قوکو و دراز کنده با این شعرهای
شعری و گاه تر توییس طرح نخواهد
شد شاعر سال های نیامده به ده و هشت
نمی دهد چرا سرعک دخدا را می گیری؟

پنج

این هم عاقبت تابه خیری شعر امروز
که بود؟ بر روی سرگ میزانی توشنی بود
مردم از پس شعر بد خواندم
به ولستی هدف از این همه شعر نویس
چیست؟ چرا همه می خواهند خود را امینه
پک زبان و ساختار در شعر بنامند؟

این طبقی که در گیر بازی های زبانی
شده، تا کی و تا کجا آن داده خواهد داد؟ تا
کی در افکار این و آن پرسه می بزند؟ و
این طرح های پیشنهادی آیا مقبول طبع
مردم واقع خواهد شد؟ این راهمه می دانیم
که مشق توییل شتابیزه اسرور زود
می خواهد بیه موعود پرسند لایا با این
تسخه های بدلی باید منتظر دفعه های دیگر
شوند عجله برای چه؟ هیچ کیم در مرصد
فرهنگ و هنر جای دیگری را نیست
نمی کند از طرف دیگر شاعران انقدر
سریع می تازند که یا هیچ منتفعی (حتی
زمان) به گردشان تمیز سده در حالی که
پشت سر شاعر از موفق منتقدان خوب و با
سواد و دریافت چاید باشند بدون تعلار و
تائی قرض دادن، که لااقل آن ها را ووتگیری
کنند تا چامعه (صفحه) و خیزفها را یکی
ننلند مگر این که این دلستان پادشاه عنان
و خواطان پیش آید تا حلل زاده ها علیه
ستجی کنند

زمان زیادی می خواهد تا این شاعر که ها
از قوه به قفل در آیند استاد شعرای به قول
خانم شیمیروسکا (شاعر لهستانی) برینده
چارزه نوبل ۱۹۹۶ (چهزی به تمام استاد
شعر وجود ندارد) ای کلش ذهن و زبان
چامعه ما یا این هنجره ها و تیشتله ها
همراهی بود قابل هضم بود ای کلش ما
شرايط هضم این همه (شعریزی) حضرات
و داشتم (زاده) میر رسیده، کلش این
شعرها با معیارهای زمانی، مکانی، بدهنی،
اجتماعی، ما همراهی بودند چه می شد ما
هم مثل دنیا حرکت می کردیم؟

پندرادا
چهاره
چامعه ما با تمام شرايط و خلاهها در
هر حلقه گذاره استه حلاکی به چامعه
منعدن دلخواه می رسمیم، زمان می خواهد
مدربنیم را در ک تکرده و هضم تکرده
پرتاب شدن در پست مدرن بایان هر چیزی
را خواهان بودن از مشکلات اجتماعی
هنری چامعه ماست، حضرات تمدن شعر
دارند حالا حالاها باید مشق شعر پویسند
شماعی که پست مدربنیست تر از غرب فکر
می کنی و از عناصر و زبان از ما بهتران
استفاده می کنی، چقدر مردم را می فهمی؟
یا خود چامعه شعر خوان، تا چه لذتی با
این عنامر اشنازی دارند؟ دروغ بال در
آوردها دویاره می گوییم زبان و ذهنیت های
امروز پیش زمینه اجتماعی، فرهنگی
می خواهند با این اندیشه های وارداتی
نمی توانی تمیز نکننده باشی این
ویخته از مایی ها از آن بخت آزمایی های نیست
جغرافیای ذهنی چامعه باید متحول شود

**رهان زیادی
می خواهد تا
این شاعرها
از قوه به فعل
در آیند، استاد
شاعرها به قول
فائز
شیمیروسکا
شاعر
لهستانی بدلده
چارزه نوبل
(۱۹۹۶) «چیزی
به نام استاد
شعر و موز**
نداره»

شعر

«پاداش»

پروازی پر فراز دخمه تاریک
با پال زخم خون الود
قصب بدون آذریغ
در فصل بدون دریغ
پادان روح رخسته با
ناوان فشم رستان ابود
علی‌پا ساکیان سا هواز

له شعر از واهه آرمن

«هدایه»

در دستهایم

پرای تو عشق من! اتش من اورم

هر جا که باشی

در همسایه کن من

یا در گوشای تاریک از جهان

سرانجام

خانهات را خواهم یافت

و فرزند بی نامان را

به تو هدیه خواهم کرد انگاه که

روحمر پر دریاها شعله ور شود

و درون خورشید

خاموش.

شبی ابرالود

انگاه که یکوبم تمام درهای عالم را

و به خانه تو پرسم،

دستهای سوخته ام

تو را گرم خواهد کرد

«کابوس»

خیاء الدین ترابی

این گاری چرا این گونه یک ور افتاده
است با چرخ هاش در هوا
این گاری.

تمام بیابان را دور می زنم و پر می گردم
هنوز همان گاری همان جا افتاده است با
چرخ هاش در هوا.
کرکس ها و فته اند
اسکلت هایی بر جای گذاشتند و این
گاری.

* ... با تو ... بی تو ... *

تو را ز من

تو را ز ما

درین داشتند

چنان که

پرواز هم پرند

تصویر حسرت دیدار توست

و هر روزن

دریچهای به آسمان

پرای چشممان مشتاق

«افسون»

در آسمان،

دو چیز افسون می کنند

لی آسمان، چه بده

و خدا

آن را می بینم،

و می دانم که نیست،

لو رانم بینم

و می دانم که هست... مگر یه یه

اطرح،

پر کاغذ آمی

مشتی دله می باشم

لنه پرای کیوتان

و آمی

پرای عقاب ها

«چشم انداز»

حلوی باد و پر خوابان
بیشتر
باد می رقصد
کل زنان
در وسط اثاق

«سکه»

ای بودن را دوست دارم
گلخی سنجی در من اندختی
آنقدر، نرم نرمک در خودم موج می زنم
تا ظهری داغ روی کاشی های سردم
پنهانیت را به عمق آبی پسپاری

سنچاقی بر زمین افتاده
بی پنهان گیسوی در آغوش
دنهکنی پر او میکهای نمی اندازد
علی اتحاد

«مریمک»

صلنی،
خالی نشسته است
من اما
خشته نیستم
به ساعت نگاه می کنم
عقریها
هیچ وقت نمی نشینند.

صیغ است
مادرم، لبخند می خواهد
پدرم، نیزه بیوست
من،
عشق

نمای

به آین زودی خسته خواهم شد
و صلنی

حیچنان خالی خواهد نشست
سیما و خایی

با پیراهنی از اندوه

عشق،
واژه بی مقدار بست،
وقتی که تو،
گل های پیراهنست را
در پاد من مکانی،
با بوی مهربانی،
مرا به آشوب خاطره هایم پر گرداند
و اندوه،

شادمانه ترین واژه است
وقتی که تبریق چشمانت
از من پر می شود
و تو دوزهای گم شدهات را
با خاکستری موهای من
هاشور می زنی

«هر آس»

جاده های سوخته
سکوت گنجشک های مادر
زیر آفتاب و ابر
اندوه رفکان مان
به سنگ چین دیوارها محو شده است.

«مولود سوم»

پاد آمد
ترسیوان لیل را برد
چی روم
چوای پیچون پیاپان دیگری پسازم
لشور پیختا من ا
ازک مولود سوم بودم.
تیرا خاودی حموله

هوشیدن اهل سب



دوباره سیز خواهم شد

بده خاک پنگر
چه غمی است
و به انسان
که چه برو بار
چه افتخار می تايد
به کهکشان پنگر
چه خط و خالی بخشم نامدیت

«کلاع های سیاه»

گندم بودن را دوست درم
دو هلهلهه باد پراکنده شدن رام
پیرای روزی که شاید زیر دندان های تو نه
سوم...

پانی که تو سبعانهای
پنیرکی قاطق آن کنی ۰۰

پس چرا هرا درو تمن کنی ۰۱
من کلاع های سیاه تمام کردنداندا
مسعود شهرباری

خواب رفته نور

در پنهان کوچهها
من هراسما
خواب رفته باشی
در پوسیدگی لحظه ها
گفته بودم لحظه ها نمی ایستاد
بعد از فردا را
از این جامی رویم
می گمان
آنیشه همان را
با نقطه چین
به دریا می برد
تسهیم.



لرؤیا همین بود

درخت ایستاده در زیبایش ماه
بروف های این ونگ
و صدای قدیم هایی که نزدیک تو من شوند
...

حسن فیجار

نزدیک تو بیا خورشید سیاه من!
نزدیک تو بیا آرزوی برباد رفته
دو تاریک روشن این شب نیز
سیاهی چشمهاست و
خوب من شناسم.

«گمشده»

همیشه تو را کم می اورم
حتی آن لحظهای که
با تعلم خودت رو به رویم
نشسته ای
تا آنجا که
از کنارت پلند می شوم

و ماه در چشمهاست تو خیس من شود
به من خیره من شوی و
خوشید در قلب من هایی من افتاد
له دپگر نمی شود کاری کرد
شمه چیز رو به رایان است
ما برای هیشه تاریک شده ایم





لوییز گلوك شاعر زندگی

فیض الدین توابی

از سوی دیگر زن و زندگی مهم ترین موضوع شعرهای گلوك را تشکیل می‌دهد. زن، زندگی، ازدواج، طلاق، مثلاً شعر «ازرات» که درباره زندگی سه زن پس از درگذشت پدر و شوهر است و مجموعه شعر «چمنزارها» (۱۹۹۷)، که درباره اولیس و پیلوب و ازدواج و طلاق است و بالاخره اخیرین مجموعه شعر شاعرها نام ویانا (۱۹۹۱) که درباره زندگی زن پس از طلاق و جدی است. لوییز گلوك در سال ۱۹۹۲ به خاطر مجموعه شعر «زیب و حشی» برنده جایزه معروف پولیتزر شد و در سال ۱۹۹۴ جایزه اهل قلم را به خاطر چاپ و نشر مجموعه مقاالتش «آنام» (تجزیه و تجزیه) از آن خود ساخت.

شعرهای لوییز گلوك (م. ۱۹۶۲) شعر زندگی و مرگ است، شعرهایی که مستقیماً از زندگی، تجربه شده و از داشت شاعر سرچشمۀ می‌گیرند و به همین خاطر اغلب تخلخاندو در مناسک. گلوك شاعری را از نوجوانی آغاز کرد و نه تنها مجموعه شعرش را باتم «پیش زاد» در ۱۹۸۱ چاپ و منتشر کرد که میان دید و بینش روحلی شاعر به جهان و هستی است و به گونه‌ای ریشه در جهان بینی شعرهای چون تی لیس البوث دارد. حاصل چنین تکروشی به جهان، شعرهایی است چون شعرهای مجموعه «زیب و حشی» (۱۹۹۳) که شعرهایی درباره کل و حامل تفکر درباره زندگی و مرگ است.

**گلوك شاعری
را از وجود والی
آغاز گرد و
نشستین
مجموعه
شعرش را با
نام «پیش زاد»
در ۱۹۷۸ چاپ و
 منتشر گرد**



«چانه»

روانه خشکپده است
مثل روانی که در آتش افکنده باشد
اما نه کامل
و نه ناپود شده
پرشه شدهای
که دنیاله دارد



«لیايش هصره»

در غیبیه گستره است
لیغازه دادی از زمین پیره من شوم
دانتظار داشتی
از این سرمایه گفتاری به مردم
پاید بگوییم، در کارم شکست حوردم
به طور عمده از بکشت سیب پیمیشی
فکر می کنم تایید دلگرم کشی سیب
زمینی می شدم
و وقتی دلگرم هست
از بارش هاران دریغ می ورزی
و شباهای مردی که مغلوب به این چا
همه این ها از آن تو استند
از سوی دیگر
من کاملاً را کاشتم
و دیدم یک شخصیت جوانه ها
همانند پالی، زمین را شکافتند
و با پژمردن آن ها
ولکه های سیاهی که به سرعت
در ردیف کشترها تکثیر شد
این دل من بود که می شکستم

دانشی که دارم یقین ندارم که دل
دانشی پاشی
تویی که بین زندگی و مرگ
فرقی قابل تیشی
بس چه کسی می نویسد
از پیش گویی ها در آمان باند
تعی توایی تصور کنی
چه وحشتی را تحمل کردیم
برگهای لک دار
برگهای سرخ از راهی
خواز زده در تپه نپستان
در لغاز تاریکی
من در قبال این تاک ها مسنوم

فاسد شده

نه از انزواه که از پد گمانی
پس او ستم و سختی
روانی فراخوانده شده پرای توک تن
تا لحظه ای اس پناه بماند
لر زان، مثل پیش او این
در حضور الهی
روانی آسوده از انزوا
با وعده پخشایش

دیگر چونه می توان عشق دیگر را
باور کرد؟

روانی پزمرده و چروکیده است
و بروایش
چانه گشاد بزرگیست
قن.
و گاهی که باوره لمبیدی درخشد
ایمید دیگری بود کاملاً



«عشق ذہینی»

وسم روزگار
بد هم پیوستشان
دورانی بود (دورانی طولانی)
که در آن پیکاره
خواهان دلدادگی آزادنمای بودند
نشار مای قراردادی
جهت جیزان آزادی
وقتی در پک مرحله
و تدبیری پائی اور

از قلعه خودمان
خوشختانه

مالز این شرایط به دور ماندیم
و ولیقی بد پاد خودم افتادم
که زندگی از این وقتی بود
پس آن چه که زمانی خرید داشتم
کم و بیش، زندگی اختیاری بود
و تهیس از سال های میل
شروع کردم
به نوعی دیگران دیدشیدن
همه مانسانیم
غایلی که می توانیم
از خودمان جمیعت می کنیم
حتی تا حد انکلک اشکر
و فربت خوبیشته
مثل وقتی که بدان اشاره کردم
با وجود این

با چنین فریض است که
مشادی های واقعی پدید می آیند
چنانکه باور دارم
که دقیقاً این خطاهما را تکرار خواهیم

کرد
و یقین تدارم که پدایم
خواه ناخواه

چنین مشادی هایی زایده وهم و خجالت
و والعیت خود را دارند
و در هر صورت
هر چیزی پایانی دارد



قیلخ نه؟ شرم آور است

جهانگیر هدایت

هیشتی شبیه پسر شجاع باشجاعت بی نظیری دارند و روحه و ورجه من گشته این نقاشی روی دیوار کدام خانه است؟ این چادری است و سطح شهر تهران، که در پک محله سیار بر رفت و آمد قرار دارد. دیوار خانه را یک نقاشی زیبای است که روح کمال الملک را می گزیند در دو طرف ورودی نقاشی هایی کرده که دیدنی است یک طرف این دره دختر بجهانی در هیبت شاگرد مدرسه یا یک روپوشن آیی و گیف مدرسه در دست و خوشحال و شنگول و ظاهرآ دارد به این نصیحت که هر گهواره تا گور داش بجایه عمل می گند و می روید به مدرسه آن طرف در آسمان آیی استه بته و ماهور سیز است و گل و گیاه و پروانه هم به این صحنه چهره مسخره و مبنده داده اند بی حد و حساب و دو تا آقا پسر در در دنگ آن اطلاع دقیقی دارد با تعجبها

وقتی که خانه
نام آورترین
نویسنده ایران

را به
مهندگو دک
تبديل می کنیم
چگونه می توانیم
سرمان را به
عنوان یک
ملت
با فرهنگ از در
دنیا بالا بگیریم



نگاهی مسخره و بهت زده به دختری لگاه
می کند که خوشحال است از گهواره در
آمده و حلاهاره در مسیر چشتن داشت به
طرف در این خانه می رودنا این خانه بین
خانه سفیر دائمارک و پیک بیمارستان گیر
کرده است این خانه دارای خفه می شود
دیوارهای قدیمی خانه را که تقلیل
کشیده اند در واقع منفذهای نفس کشیدن
آجرها را مسدود کرده و بوی تمیز بوی
کهنه کی بوی بی توجهی و از همه پذیر
بوی تصفی ایتالی مسلم هر گذرنده ای را
ازار می دهد

این خانه صادق هدایت است صادق
هدایت قسمت اعظم هم خود را در این
خانه در اطاقی که در طرف غربی در خانه
است و پهنجره های آهنه رویه خیابان
کوشک دارد خوابیده مطالعه کرده توشنده
نفس کشیده و شاید از شمندترین آثار خود
را در همین خانه و همین اطاق خلق کرده
است

این خانه قرار بود مرکز ادبی صادق
هدایت شود و حتی برای این منظور هم
آمده شد ولی در اثر آشتهنگی های پذیر
نقلاپ پلاتکلیف مانده غافل از این که در
هماییکی آن مدیران زرنگ یک بیمارستان
وقتی پیش از این خانه گویند قعلا متوالی
درست و حسایی نشود روی آن دست
انداخته و آن را انشغال کرده اند و پیدا نیش
کردند به مهد کودک کارکنان بیمارستان
واسمن را گذاشتند و مهد کودک صادقه
و برای این که حاکمیت مهد کودک اعمال
شود در دیوار را همراه این تقلیل های
مسخره پوشانند و توی حیاط تلب و
سرسره و الکلنج تصب کردن حیاط
فرده کشی شد و در ماختمان این عمارت
قدیمی و مهم که قسمتی از میراث فرهنگ
این مملکت و در واقع مال همه مردم ایران
است دست برند خراب کردن تغییر داشتند
و هر کاری که داشتند خواست کردند چون
کسی نبود پکویند چه می کنی؟ و آیا
می ذاید چه کار می تزل و ظالمانه ای انجام
می دهید؟

اما کم کم سر و صدا پلند شد خانواده
صادق هدایت سازمان میراث فرهنگی،
روزنامه ها، خبرنگارها و عکاس ها متوجه
شدند خانه پزگترین داستان توصیس معاصر
ایران چلار هجومی پسیار تاگوار شده و
اقداماتی شروع شد
خانواده صادق هدایت دست به مکاتبات
مکرر با سازمان میراث فرهنگی و دانشگاه

صادق
هدایت
قسمت اعظم
عمر خود را
در این خانه در
اطاقی که در
طرف غربی در
خانه است و
بنجره های
آهنه رویه
کیابان کوشک
دارد خوابیده
مطالعه کرده
نوشته، نفس
کشیده و ...

علوم پزشکی استان تهران زده و در این
میان اداره کل میراث استان تهران که از
قضای سازمانی واقعاً فرهنگی است و
کارشناسی و منطقی عمل می کند این خانه
را جزوی از اینه میراث فرهنگی مملکت
شناخت این حرکت پسیار مه مود در اثر
مراجمات مکرر خبرنگاران و عکاسان و
دبور تازها و تصاویری که در جراید چاپ
شد و فشارهایی که از جانب خانواده صادق
هدایت به مسئولان بیمارستان وارد شد و
مکاتبات سازمان میراث فرهنگی بالاخره
بیمارستان مهد کودک را برچید و لی در
ساختمان را رویه تمام دنبایست و خانه را
تبدیل کرده به کتابخانه بیمارستان افتتاح
نه نهای برای رفع و درجع کارهای میتلن
قبلی هیچ اقدامی به عمل نیورده بلکه دست
به تحریب های چدید زده که شکافت دیوار
و برقرار ساختن ارتباط خیلی «خصوصی»
بین این خانه و بیمارستان از آن چله
است. به این ترتیب در تهیام زخم های
گذشته گلی بردالته نشده که سهل است

رفتاری در حد یک مسازی پژوهش را بهشه
کرده است رفتاری که از شدت این تدال
مشترک گشته است.

بخشی از لوازم و وسائل شخصی صادق
هدایت در آنبار موزه‌ای نگهداری می‌شود.
میز تحریر صادق هدایت در موزه کتابخانه دانشکده علوم اجتماعی نگهداری
می‌شود. بنگاه مطبوعاتی به نام امیر کبیر
که دست نوشته‌های صادق هدایت را از
 مؤسسه انتشاراتی امیر کبیر قیلی به امرath
 برد و آن‌ها را تصادفاً و ناگهانی در میان
 گروه غایل مخزن خود پاخته این دست
 نوشته‌های را مخفی کرده و دو قورت و نیمیش
 هم باقی آست و چنین شرایطی درست در
 زمانی وجود ندارد که ما منادی گفتگوی
 فرهنگ‌ها و تمدن‌ها هستیم. رفتار پرخس
 از مسئولان امور فرهنگی جان فرهنگ را
 خود و خمیر کرده و به این تدال کشیده و
 مبالغه کرده که بهتر است درباره فرهنگ
 ادب نگاشایم وقتی کارشناسان یوتیکو
 آمدند خانه صادق هدایت را به پرسته و
 حضرت مستقبل نگهبان به میرستان آن‌ها
 را راه ندادند می‌توانید حدین بزرگی این
 کارشناسان را چه اخبار فرهنگی سازنده
 دقیقی همراه خود پرخسی سازمان یوتیکو
 می‌برندند وقتی خبرنگاران از درباره این خانه
 می‌رانند و او به تاجر می‌رود از پایان پشت
 پام همسایه درباره این خانه و اوضاع و احوال
 آن جستجو می‌کند وقتی اهل محل و
 کسیه که متوجه شدماند این خانه از آن
 چه کسی بوده و حال دیوار چه سروش است
 شویی شده همه اظهار تلاست می‌کنند
 وقتی تمام مردم این سلطنت که به فرهنگ
 و لذت ایرانی و ایران توجه دارند از این
 بی‌توجهی توأم بازرنگی و این تدال متأثرند
 وقتی سک از جای خودش پلند می‌شود و
 می‌گوید اقایان خانه پرستیزین نویسنده
 معاصر را از چنگ این بی‌ملستان نجات
 پیدا می‌شوند این بی‌ملستان معاصر در تمام
 دنیا خالق یکی از شاهکارهای ادبی قرن
 پیشین یعنی دیوف کورو، هم شیلایی ظاهرا
 پرده که هر که از آن چه داشته پک جایی
 در گرو است!

به قول حافظه:
در همه دیر مثنا نیست چون من

شیلایی

خرقه چالی گرو پاده و دفتر جانبی
 خانه پدری انش را بی‌ملستان گرفته و
 همه دنیا را از دیدن آن محروم کرده و

بخشی از
لوازم و وسائل
شخصی صادق
هدایت در
آنبار موزه‌ای
نگهداری
می‌شود. میز
تحریر صادق
هدایت در
موزه کتابخانه
دانشکده
علوم اجتماعی
نگهداری
می‌شود



کبوتر

نویسنده: اورسولا هنک
مترجم: اسدالله امرانی

صدای برقی قوی نرم
آن‌ها توان گلوشن
قلل هارد و برای
جلب توجه جیغ و داد
نه کردند

بود، کبوترهایی با زنگ خاکستری که چشم را نیاز نداشتند کبوترهای که می‌خوردید دیگر نگران سکوت بیش از حد خودش نمی‌شد صدای برقی قوی نرم آن‌ها توی گلوشن قل می‌خورد و برای جلب توجه چیغ و داد تمی کردند شش تا زان‌ها توی قفس پاندی روی میله تشسته بودند نزدیک دیوار، دو تا شبان سفید بودند، با خالهای قهوه‌ای، بقیه خاکستری پانه و نگی از ارغوانی، بالای قفس تابلویی اویزان نکرده بودند، کبوتر طوی هفت دلار و نود و نه سنت، کبوترهایی از این جنس مراقبت زیادی لازم نداشتند دم غروب که گلبد می‌اندازی په در، سرشان را برو می‌گردانند به طرف در تابه آن‌ها توجه کنی، برای جلب توجه بسی و صدای راه

فرانسین روزی رمک داشت، از آن روزهایی که وقتی آسانسورچی عصر به خبر می‌گوید، آدم دلش می‌گیرد، از آن روزهایی که آدم را وای دارد تا دو ناکبوتر بخرد، بارانی اش را نگ خود می‌کشد، فرانسین دوازده خیابان پیاده راه می‌رود تا به منازه گل و نگیه و چاقوران خانگی پرناند پرسد از پنهانهای آفریقایی می‌گذرد، چیزهای پشمی را پشت مر می‌گذارد و از درخت انجر چشم می‌پوشد، از توله‌های پشملا و نازی و دمی شود، هامستر و لاک پشت را هم ول می‌کند به طوطی بر زرق و برق توی قفس وسط سالن توجیه نمی‌کند که جیغ من کنید و هی امیگو، هی امیگو، چیزی که فرانسین می‌خواسته کبوتر

نمی‌گذرد.

مطوطی جیج میر کشیده‌هی آبگو، هی آبکوه، هی آبکوه فرقین دوغا از کوچکترین کبوترها استخواب می‌گند و توی جمهه مقوایی محلی وسترن که بلند می‌شود، کبوترها از توی فوطی سرک می‌گشند، منقارشان را اول به این سمت پدیده‌ان سمت می‌چرخند و دلبره را کامل می‌گشند. صدای مخملی آنها توی گلوشن بالا می‌اید، فرانسین هیچ وقت به آهنگهای محلی وسترن گوش نداده است، به نظرش جلف می‌آمد، لما وقتی صدای گرم و گرفته زنی که می‌خواند واز دلنداهش می‌خواهد که بزرگرد و دل او را شکند با آهنگ حركت سر کبوترها سر نکان می‌دهد. صبح روز بعد پیش از این که راه پیفتند و سرکار خود را در کی مارت بروند وادیو را می‌گند. کنندگان لکن ظرفشویی آشیزخانه وان را برای کبوترها روشن می‌گند، آنها سمت چپ لکن ذو قلوبی آشیزخانه نشسته‌اند، که قلب دستمال‌های زرد را روی آن ایونخه کبوترها پنجه شان را فرو کرده بودند و توی پارچه، چشم دوخته‌اند به نور لرستان رادیو که هنوز روزی استگاه موسیقی وسترن چشمک می‌زنند واقعی پدید از پنک روز کار لر فروشگاه کفش به خانه بر من گردید آنها سوشن را تلب می‌دهند اول الو رانکه می‌گند، بعد پر می‌گردند سراغ رادیو لکار تمام روز همین تکرار می‌گردند.

توی کی مارت منوجه شد که خیلی‌ها کفشهایان را می‌گذارند اولی هفته‌ای یکی دو پار متوجه شده بود که یکا چفت کفش بی‌مدارد با زیر قفسه، گذاشته‌اند معمولاً یا کفش‌های غزدی تو می‌زند بیرون و کفش اکنه را می‌سرانند زیر قفسه، اما حالاً آنها را هر روز می‌دهند لکار یک لشکر مزد کفش ریخته‌اند توی پرتلند، کشان‌های با کف سوران، کفش‌های پاشته می‌بنند، کفش پاشته بلند با چرم مصنوعی، کفش‌های کارها کوکهای بیرون زده زیر قفسه را پر می‌گردند فرانسین، کفش‌های پاره و دور انتلاخه را بر من دارد توی جمهه هم شده پیدا شده‌اند، می‌گذارند، گرچه صاحب آنها پیدا نمی‌شود، لاما بعضی شان هنوز پدرد خیرات گردن می‌خورد، اب و دله کبوترها را که آمده می‌گند و توی جاصلیوی جهیز دله می‌برند، ماجرا ای کفش‌های ایرانی کبوترها زمزمه می‌گند خانه آمن برازی آنها عادت شده است و آوار و ترهه عشق‌های ناکام را هم می‌شناسند، که هر شب به او خوش‌آمد می‌گویند چند بار سعی نکرد همان پیستگاه قدیمی را چیزه‌ای

دو تلاطم تن هایی گه
از سالن ایران بیدون
می‌زنند، فرانسین به
شب ملایم لو اغیر
وازد می‌شود و
پشت سرشن لجیدی
از تاکسی‌های منتظر
را تویی خماری
می‌گذارد

کبوترهای قواری نشان دادند بروگشت سر استگاه موسیقی راک و آنکه های بازگشای تکرده است، اصل نیازی نیست بعضی از بیت‌های شعر و ترانه را می‌داند آخر ترانه‌ها را می‌شناسد می‌داند چطور تمام می‌شوند فرانسین اشتراک پرنسمهای ایران را بزرگرده است، بعد از غنا دادن به کبوترها می‌برند توی وان حمام بعد لباس سیاهی می‌پوشد توی صندلی عقب ناکسی کیف دستی اش را دوستی روی زانو نکه می‌دارد توی بالکن تاریک که می‌نشیند و به لازاروایان توی می‌خواهد حس می‌گند تا نمی‌است لازاروایان از ایرانی مورد علاقه‌اش است برای اولین بار حس می‌گند که آن هم دستان دل‌های شکسته و عشق‌های ناکام را روایت می‌گند.

دو تلاطم تن هایی که از سالن ایران بیرون می‌زنند، فرانسین به شب ملایم نوامبر وارد می‌شود و پشت سرمش زنجیری از تاکسی‌های منتظر راه وی خماری می‌گذارد پست‌وران‌های گرگان قیمت روبروی سالن ایران فروشگاه‌های اندیشه فروشی‌ها و نوشکاه‌های را رد می‌گند.

زوج جوانی دست در دست هم از بلومن تاورن تن می‌گشند و سلطه سلطانه می‌روند و در بلوک پهلوی ملاصد از اواز دلگیر با ضریحه‌گشکنند اکنند گم می‌شوند و لحظه‌ای بعد در دسته می‌شود فرانسین دستگیره را در می‌شست می‌گیرد می‌گشند ناپاژ شود و به روشنایی، فود زده می‌گذارند از آن زن‌هایی است که چکمه قرمز می‌پوشند و با یکی و عده گذاشته‌اند آن پایین قیر ساعته دو مرد روی صحنه گیتار می‌زندند و لز مشق‌های ناکام می‌خواهند.

دو چهار یاری پیشخان پیله‌فروشی که می‌شینند لباس پهلوی، ناروی زانو پلا می‌سرد، قوز می‌گند و نوشابه‌ای کرکانه‌زار می‌فارش می‌دهند که قوی یکی از فیلم‌های آخر شب بهده و پالش مانده است، طبع تایپستی زدآن و پرتفا اول او را دچار رخوت می‌گشند لکلر می‌خواهند تو پوست خود نگیرند.

مردی لاغر اندام با کلام گلچران‌ها از فرانسین می‌خواهد که به وسط پیاید فرانسین، که وسط چمیت جلوی او قایه می‌خورد، بده کبوترها را که آمده می‌گند و توی جاصلیوی جهیز دله می‌برند، ماجرا ای کفش‌های ایرانی کبوترها زمزمه می‌گند خانه آمن برازی آنها عادت شده است و آوار و ترهه عشق‌های ناکام را هم می‌شناسند، که هر شب به او خوش‌آمد می‌گویند چند بار سعی نکرد همان پیستگاه قدیمی را چیزه‌ای

«مری کالاهان»

به سال ۱۹۰۳ در تورنتو متولد شد. از

دانشگاه «سنتر میشل» فارغ التحصیل شد.

مانند همقطارانش «ارنست همینگوی» باکار

در روزنامه های مختلف تجربه های زیادی

کسب کرد. حتی، یک سال را در «آن موقع»

در جمع نویسندگان آمریکایی، «همینگوی»،

فیتز جرالد، واشنگتن بک و بقیه مقیم

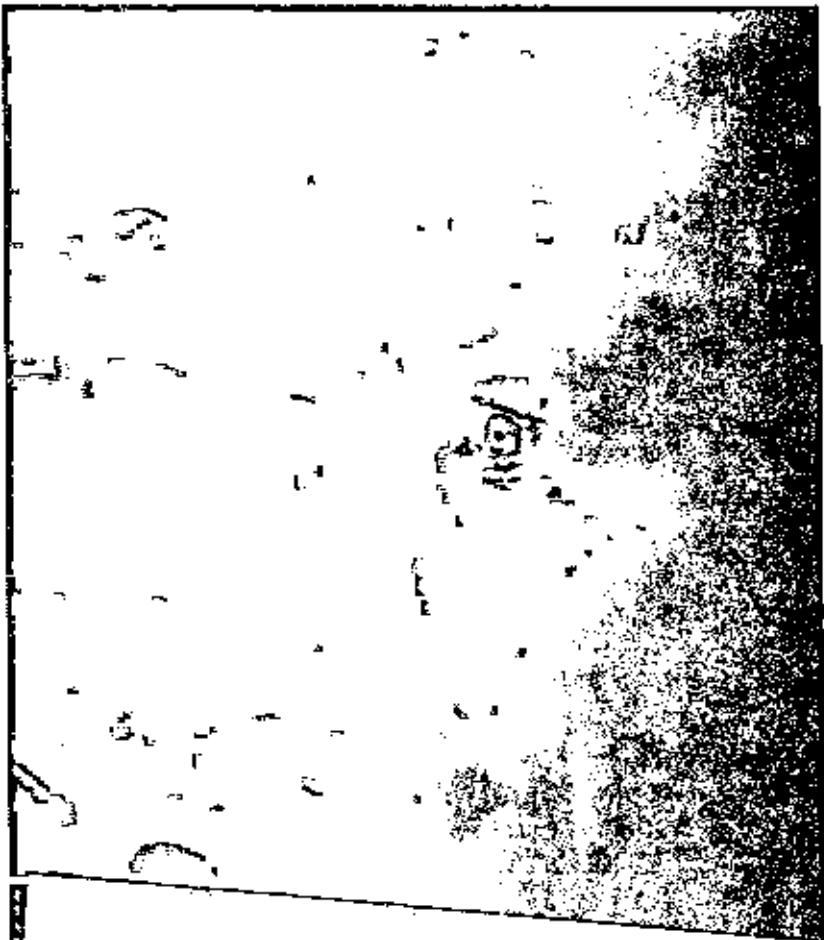
پاریس گذراند. آقای «کلاگن» رمان نویس،

دانستان کوتاه، و ژورنالیست و مفسر

رادیویی CBC، صاحب آثار زیادی است و

این داستان از مجموعه «آوریل هم آمد»

انتخاب شده است.



۳۷

مره آستین های پر اعن خاکی رنگش
را بالا زد و دست هایش را روی سینه چلپیا
تکرده کار و پلار کساد بوده هر روز بدتر از
دیروز، گاهی هفت هم چشم به راه مشتری
می ماند، کمی جان تراو قبیل تر شده بود و
خا دلت پخواهد کم حرفه منازه نامرب
بود و داخلش چای چمن خشکی برای
میوه ها و سبزی های بود، فقط در مغازه های
تاجر های خوش اقبال میوه ها تراو تازگی
خود را حفظ می کرد.

اگر بجهای که بیرون آیستاده بود پسر
گشنه با ازاده ای بود چو شش دانگ
حوالش را جمع می کرده ولی ظاهرش
نشان می دله، سرگرمی بدم هم نیست
کنار پنجه پنجه بنشیند و اندود کند می دند
پسرک چقدر برای سبب له له می زند
پنیر ایان بازی را شروع کرد، پکه بود
جلو خم شد و پسرک سر پایین آنرا خفت و
چند قدم عقب رفت، پلا فاسله جو سوت
ملایم زد یعنی که متوجه چیزی شده
است بلند شد و بیرون رفت، دستمالش را
برداشت و شروع به چلا دادن سبب های
روی طبق گردید سبب های پزشک و رسیده
بود فقط کمی مانده و لزم شده بود مرد تا
جالی که می شد آنها را کهنه کشید و زیر
آنتاب پرق آنرا خفت، بعد رو به پجه کرده
و چبه پسر، واستادی؟ مال این دور و

برایی آ!

۱۵۶

وقاوه آمدی، هان؟
پجه با خجالت سر تکان داد لز گفتن
آدرس خانه شان سر باز زد، به خاطر همین
چو هم پنه کرده با خودش خندیده خیالش
را حمیت بود، خوب می داشت چه اتفاقی
می افتاد، به منازه پرگشت و روی چاریاه
نشست پسرک دست هایش را به پشتش
برده و از مقابلش جیم شد، ولی چو
می داشت که نمی تواند از طبق میوه های زیاد
فاصله یکی کرده و این که پسرک دایم زیر
جلبکی بالا و پایین خیلیان را می پاید، آرام
دستش را جلو می برد، ولی دستش به میوه
ترسیده با ترس پس می کشد و همیشه
ذل می زند و دلش پیشتر و پیشتر غنچ
می رود.

چو پرخاست و با تبلی خمیزه کشیده
لب هایش را خیس کرد و با پشت دست
پاک کرد و بعد به عمد پیشتر را به پنجه
کرد ولی درست موقعی که اطمینان داشت



چو گوزن تینبو میوه فروش متوجه شد که
پسرک با ولع زیاد میوه ها و سبزی ها را
دید می زند چو مثل همیشه روی چاریاه
پلش پشت پیشخوان نشسته بود و مثل
هر پعطلاظه را از پشت پنجه مرافق
خشوه های موز و گل کلم ها و
اگوچه فرنگی های تلپار شده بیرون منازه
بود و مواظب بود که پجه ها موقع برگشتن
از مدرسه میوه ها را قاچ نزنند.

پسرکی لاغر و استخوانی، که گرم کن
سرخ پوشیده بوده نزد پک طبق سبب های
سرخ و رسیده ایستاد دسته ای به هم
چفت شده ایش از مقابلش اویزان بود و
چیزی موہای صاف و آشفته ایش به یک
ظرف تا چشم های آبیش پایین افتاده بود
اگر کمی به راست می رفت، از تبروس دور
می شد و لی باز اگر دستش را برداشتن
سبب دراز می کرده مردی که پشت
پیشخوان نشسته بود و مرافق بود، بی شک
او را می دید.

پدود من که نمی توانم بهش برسم و خود را تا کنار پنجه جلو کشید، تا اگر پسرک خواست جلو برود دست او را بینند «حالا وقتی است حسالی آمیدوارش کرده بود یا خود زمزمه کرده، پلز چه مرگش است؟» چون بجه دوباره عقیب کشید و تندی لازم کنار طبق میوه دور شدیکی از دست هایش شل شده و به پهلو افتاد بعد دید که دست شل او بوزان پسرک سبیی را از روی طبق انداخت و به پیاده رو غل باده و اولیا خوشحالی از جا پرخاست و صورتش را به شیشه چسباند پسرک با اختیاط دور و برش رانگاه کرد وقتی چشمش به صورت جو افتاد و حشته شد ترس امان پسرک را بزیده بود، شرمزده، با چه فرار گذاشت جو به پیاده رو دوید و فریاد زده «آهای!» پسرک دیوانه وار به اطرافش نگاه می کرد و لی آنی از دویدن باز نایستاد پاهاش در سرهم آیی رنگ بالا و پایین می شدند جو سبی را توی چنگش فشد و فریاد زده «آهای! آهای!» بجه، برش دار مال توها چند قدمی دنیالش دویده، ولی پسرک پیشتر صرش را هم نگاه نکرد، جو در پیاده رو ایستاده وقتی به سبی سرخ و پیران نگاه کرده، حس وحشتناکی در درونش شعله کشیده به سرنوشت پسرک فکر کرد و یقین داشت، هیچ وقت او را نمی بیند.

روی لنبر گذاشته به نظر قرص و محکم می آمد زن گفته «جوا فکر می کنم بجه دارد می خوابد تا الان که یک دقیقه هم آرام ندلشته»

چو گفت: «خوبه، امروز کمی بهتر شده»
«ازره»
اخودم کمی خسته ام، بهتر است کمی دراز بکشما
ولی به طرف پنجه رفت و به خیابان نگاه کرد.

بعد پلا فاصله گفت: «پک بجه نزدیک سبیها واپس آمد، دارد یکی بر می دارد»
جو با لحنی ساختگی گفت: «بولش را داده»

زن گفت: «حوالت باشد»
و به رختخوابش پرگشت
چو دوباره با ذوق و شوق پسرک را نگاه کرد که علیرغم نگاه کیمیه توز زن همانجا میخ شده بود جو با خود گفت: «فکر می کنم پل دیست چطور برش دارد»
با وجود این صورت درمانده و حریص پسر که قدری او را دست و چالقشی نشان می داد چو را از کوره به در می برد
قصد داشت علناً با پسرک دعوا کند با خود گفت: «رنگ صورتش را بین بین بیا بجه، یک وقت نزی زیر گرمه»
پس فکر کردی یه این راحتی است،

نه؟
چهره عاجز و پراز التناس پسرک په فبری توی ذوق می زد که جو را عصیانی می کرد، جو غرغر کرد، با این دیگه کیه؟
از اتاق پشت مقاذه صدای لرزه و فاله ضعیف بجه می آمد، جو با خود گفت: «پسر، اونجا رو نیگا کن!»، اینگار که بروای پسرک سخنرانی می کند: «بهجه قشنگی است، ولی پسر تیسته، می فهمی؟ وقتی چیزی را می خواهی و نتوانی بهش برسی، اگر مردم تو را با آن ریخت و قیاوه بینند، فقط قاه قاه بیه می خنندن!»، در این هنگام، پسرک هم بی قرار و تازارم دور مقاذه شلوغ پانع می گشت، گویی که سرگوشت به بازی ایش گرفته بود.

پسرک در پیاده رو، به قبری پس کشیده بود که جو دیگر لو رانی دیده، کم کم چلو رفت، جو هیجان زده شد و با خود گفت: «وقتی این همه دلش می خواهد، چرا پکی از آن ها را بفرمی دارد؟ اگر بردارد و

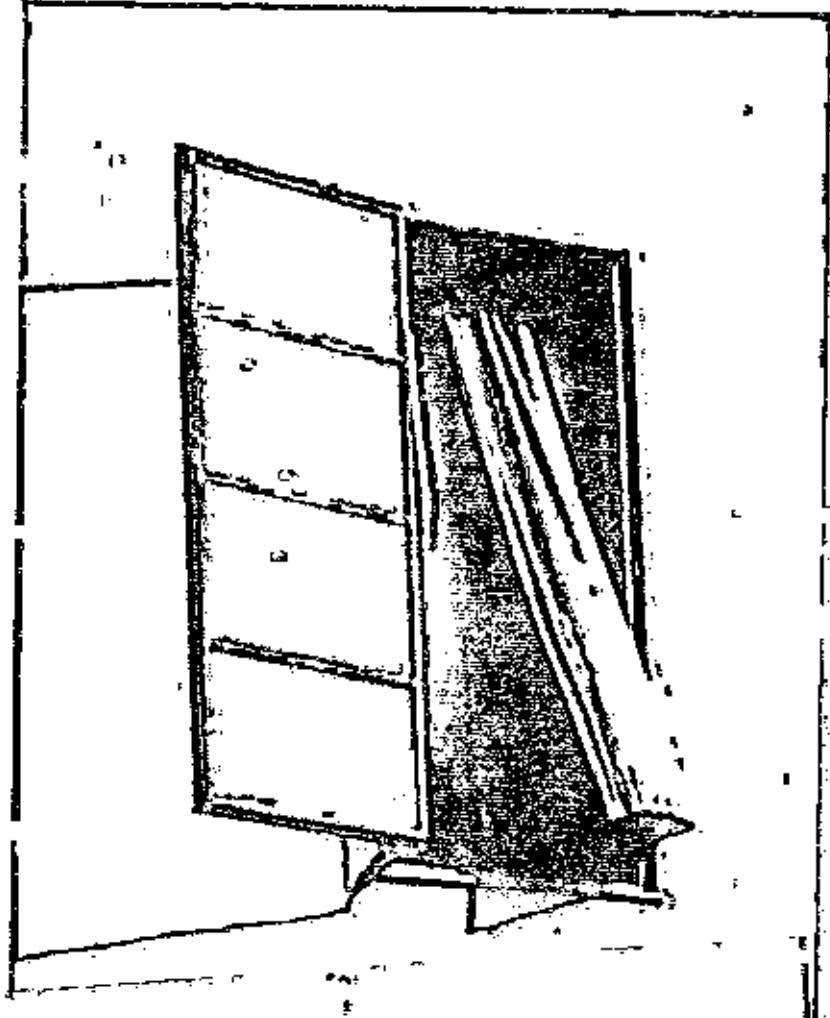
پسرک حواسش را جمیع می کند و دست دراز می کند پسرک دور خود می چرخید و وقتی دید که چه طور دست پسرک خالی می خوابد تا الان که یک دقیقه هم آرام خود گفت: «امتل روز برايم روشن است می داشم چه کار می کند سبب رامی خواهد ولی نمی دانم چه طور پرسش دارد، پرای بین که وحشت کرده است، کم کم هوایی می شود و به قدری که مجبور می شود سبب را بیر دارد من هم مجش را می گیرم، چز این نمی شود»
پوز خندی زد

ولی اندکی بعد چو حس کرد که شاید هرای بجه کار مشکلی استه چون سبیها تازه و گران هستند لز این روکاری کرد که هندرات از او سر می زد، وقت به خیابان و بین این که توجهی به پسرک بکند که با چندن او وحشتزده عقب رفت، دستی په پیشانی برافش کشید، ولب و دهانش را پاک کرد و با اکراه یکی از سبیها روی طیق را پرداخته طوری که انگلار گرفته هاترین چیز دنیا را توی دستش دارد، نرم تبر و مزه کنان آن را جوید، تفاله سرخش را به پیرون تف کرد، و آن قدر خورد تا به هسته سبی رسید، پسرک انگلار خیلی گرسته اش بود، چون لب و لوجه ایشان شده و یاس و فالمیدی در چشمهاي آیش موج زد.

چو بعد از این که هسته سبی را زیر طاقی گوشه خیابان انداخت و دو مگس گنده هم روی آن نشست، به مقاذه پرگشت و با خود گفت: «حالا حتماً یکی از سبی را لز می دارد حتی یک دقیقه هم معطل نمی گنده، جو درست حملن زده بود با وجود این چیزی آزارش می دارد، چلو مقاذه لحظه ای درنگ کرده پرگشت و به آسمان نگاه کرد لیری بود.

پسرک دست پاچه بود و جداً قصد داشت سبیها را بر تاره و به قدری آماده بود که قادر نبود سر برگرداند، ولو اینکه می داشت لو را می پاید، فهمیده بود که لو صاحب مقاذه است، با این حال فرمی عالی بود و سبی درست دم دستش بود.

چو نیشش وا شده بود وار هوشیاری خودش حسالی مکیف بود که، زنش از اتاق پشت مقاذه داخل شد، زن مو سپاه بود با چشم های قهوه ای و مثل لردک راه می رفت و وقتی کنار شوهرش ایستاده با دسته ای



اشارة:

گریس پالی (Grace Paley) در سال ۱۹۲۲ در شهر نیویورک به دنیا آمد و هنوز هم ساکن آنجاست. این شهر مکان شکل‌گیری تقریباً تمام داستان‌های اوست.

شهرتش بیشتر به سپک معاوره‌ای شوختی، چدی و روایت به ظاهر روان و ساده اوست. آثار عمده‌اش عبارتند از: اضطراب‌های ناچیز بشن، دگرگونی‌های بزرگ در آخرین لحظه و اواخر همان روز.



می گویند دشما کی هستید؟
کل ها را کنار می زنم، یکمی بیشتر به
بیرون خم می شوم تا کاملاً دیده شوم «تا
همین چند وقت پیش ها خانم هایی مثل
من ناطیقه پیجوم آپارتمان ها پشت مر
پنجه را ایستادند و بچه های در حال بازی
را برای گلکارهای مختلف صدا می زدند و به
آن ها امروزه می کردند آقایان کم سر
و سال این خاطره باعث می شود تا با
فقطیت پگوین که سنه پیشتر از شماست
و همین به من اجازه می دهد تا شما را

تصیحت کنم.
می گویند: «راستی؟ و می خنده بیا
حجب و حبا و به دوستش می گوید: «گیر
عجب آدمی افتادیم؟» می دانم که شوخی
می کند چون یاهایش را کمی باز و
دستهایش را در پشت کمرش به هم قلاب
کرده و سرش را بالا گرفته تا مرا بینند و
صدایم را پشنوده
می گویند: «چند سالان است؟ حدود

مسی و سمه

تاول پکویم که شمالی لحظ طرز فکرو
رفتار با چه ها حدود یک تسلی از پدرهاتون
چلوترید.

«راستی؟ خب دیگه چی؟»
خطر کردم و چند ساعت هم بیشتر
دولاشدم و گفت: «پسوس، پسرم عدمی
دیوانه قصد دارند این سیاره زیبا را لازم
پهنه رفتار این آدم کش های با چه هایمان
پاعت و حشت و ناراحتی شم شده و از این
به بعد هم نمی گذارند آب خوش لز گلیمان
پایین بروند.

گفته: «ادامه بدھیده.
کمی مکت کردم اما او همچنان پالا را
نگاه می کرد. گفت: «از قیافه تان پیداست
که با حرف های من موافقیده.
چشمکی به دوستش زد و گفته: «بله،
و بعد با چهره ای جدی به سمت من پر گشت
و دواره گفت: «بله، بله، موافقم»
«خب اگر موافقید، چرا از دست
دخترتان این قدر تصیغی شدید، دختر
بچه ای که آینده اش مثل فیلمی است که
هر لحظه امکان دارد باره شود، چرا این
محکوم کوچولو را این چور محکم بولازمین
گوییده؟»

گفت: «به من حق بدھید روی
شانه های نجیف من بالا و پایین می برد و

پدران چوان بیرون مدرسه منتظرند
چه موهای فری قشنگی دارند اچه
سبیل های قهوه ای خوش ترکیبی اروی
زین نشسته اند و پیترزا می خورند و گیپ
می بزند منتظرند تا ساعت سه بعد از ظهر
زنگ پخورد پنجه را باز و بیرون را تعلشان کرد
در گلستان پشت پنجره مام جنفری
کاشتمان آن ها را ازین برگ های سرخ
مانند گل ها می بینم.

زنگ خورد پنجه ها که از سر و کول هم
بالا می روند از مدرسه بیرون می آیند و چه
الم شنگه ای به پا کردند و یکی از پدرها
پیچه اش را می بینند دختر کی کوچکه
قیافه اش شبیه چیزی هاست تا اندام ای
پدرش می گویند: «بپر بالا، واو را روی
شانه هایش می گذارد دیگری هم یه پسر
کوچکش می گذارد پس پیچه ابتدا چند
لحظه روی سر پدرش می ماند و بعد سر
می خورد و روی شانه های او می نشینند
پدرش می گویند: «ای شیطون!» روبه پایین
خیلیان به راه می افتدند درست از زیر پنجه
خانه من می گذزند پنجه های هنوز من خنند
و سعی می کنند با هم پچ کنند. گه
زدن پدرها هنوز تمام نشده استه یکی از
پدرها که چشیدن ضعیف است از وول
خوردن های زیاد دخترش تراحت می شود.
په دختر می گویند: «این قدر وول نخور،
دختر کوچولو می گویند: «اینک
اوینک!»

«چی گفتی؟»
می گویند: «اینک اینکه
پدرش می گویند: «چشم روشن!» بعد
او را بلند می کند و از روی سرش محکم
روی پاهای پر زمین می گویند
دختر بچه که قوزکش را می مالد
می گویند: «مکه کار بدی کردم؟»
پدر ضعیف جله و عصباتی با فریاد
می گویند: «دستم را پکیر و حرف نزن!»
از پنجه به بیرون خم می شوم و با
صلای یلنند می گویند: «چه خبر ما چه خبر ما»
پدر دختر بچه که دستش را بالای
چشمتش سایه بیان کرده به سمت من بر
می گردد و مرا می بیند می گویند: «چی
گفتی؟» دوستش می گویند: «اون کیه؟
احتمالاً خیال می کند که دوست پا شاید
هم معلمی باشند.

خوب خورده؟

اعلت عصیانیم از دست روزی آینه بود
که احساس بگرد مرا از آدمهای حکومت
می‌نالند من خواب چنین کارهای را هم
نمی‌بینم نه اصلاً علاقه دارم نه داشتم و
نه خواهم داشتم.

وقتی آینه حرف‌ها را می‌زد شادی و
لبخندل و رامی دیدم

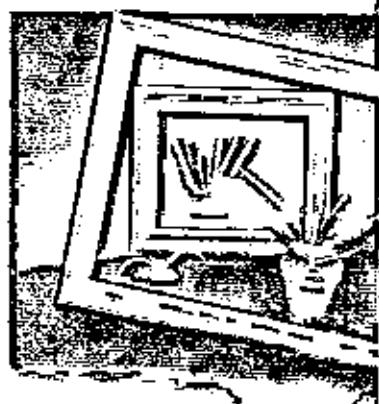
آدامه دادم و حالا که آین بجهه‌های زیبا
و دوست‌داشتنی به احسان زیاد جزو
آخرین نسل پسراند، چرا از اول شروع
نمی‌گذرد از در در مدرسه، انگار که
اسلاچیزی شده

گفت: «منونه، منونه، چه قدر خوبه
که آدم اسب یافته و دست روزی کوچولو
را گاز بگیرم، بسیار زی، تو دیاش، وقت
نیازم، بیرون بالا و پندر دومی هم گفت:
ایپریالا»

بجهه‌ها داد می‌زنند، هی، با پهدها مثل
اسپ شیشه می‌کشند، بجهه‌ها همیز می‌زنند
و فریاد هی اهی، سر جانه‌اند و پندها
شتاب‌زده به تاخت به سمت غرب روانه
می‌شوند

بیشتر خم می‌شون تایک، بار دیگر پا
صدای یلنگ بگویم: «مولطب یاشیدن آرام توها
اما خیلی فاصله گرفته‌اند، ولستی که
همه دوست دارند تا اسب سرگش تیز باشی
پاشند و چنین سوارکاران زیبا و دلنشی با
پا خود پیرند، اما آن‌ها به تاخت به سمت
پیکی از خطیرناکترین مقاطعه‌های دنیا
می‌روند و اگر از آین تفاطع هم به سلامت
پیکرند راه‌های غالمون دیگری پیش رو
خواهند داشت

حالا دیگر پس از نواوش کردن
گل‌های چهارمی که پا خود خفگی مام
اوربل و بوی مانده تاپستان را دارند پاپد
پیچره را پیندم و بعد در زیر نور دلچسب
می‌نشینم، دلم شور می‌زند و نمی‌دانم
که آیا از آین ازدحام و شلوغی که حاصل
خواب و خیال‌های وحشت‌انگیز و پوچ
دانشمندان و خواب و خواب و خیال‌های دست و
ها گیر سازندگان اتومبیل است بسیار سلامت
به در می‌برند کاش می‌توانستم آن‌ها را
که دور هم نشسته‌اند و عمرانه (اپ
پرتفال یا شیر و شیرینی) می‌خورند و
پس می‌خواهند برای پازی در بعدازظهر
یکی از روزهای بهار نورسیده بیرون بروند
از تزدیک پیشیم.



پا صدای یلنگ اوزاینک اینک سر دله بوده

کی پیشتر عصیانی شدیده وقتی وول
می‌خورد و بالا یا پین می‌بریده با وقتی اینک

اینک می‌گردد؟

سرش را که موهای گوته و مخفکی
پیشگی داشت خارجند، به نظر و وقتی اینک

اینک می‌گردد،

اتا حالا خودت اینک اینکه نکرده‌ای؟
خوب فکر کن، احتمالاً خیلی وقت پیش همه

نه، خوبه شاید،

وقتی اینک اینک می‌گردد منظورت
به کی بوده؟

خندیده دوستش را مذاکرده، هی اکن،
این خانم ظاهراً خیلی جالبیه، پاسبان‌هد

تو تظاهراته، با یادآوری خاطرات گذشته
خندیده بی اختیار گفت: «اینک اینکه

دخترش لبخندی زد و گفت: «اینک
اینک»،

گفت: «خده شو»،
اینک اینک کردن این کوچولو جوا به



مجسمه های فرشت

هادی حکیمیان

هر راهش رفتم بلنگاه کنار زمین
چمن نشستم تار زدم خواندم و او هی
سپگار کشید ...
استین هارایلا زده بود دست هایش
خیس گچ سپگار را گذاشت گوشه لپش
کیریت که کشیدم گفتند می گن دختره
رو با اسید این دیختی گردن هان؟ ...
استاد چشم گفت پریو پرای خود دخمه
مسابقه بود مثلا یا منحنان چواد اول شد
موتورش را پشت پک چینه بشکسته قایم
گرده بود و حالا داشت از سپته یکشی کوه
پلا می رفت ...
نکیه داده بود به دیوار دجنه و سپگار
می کشید چواد زد پس کله اش سپگارش
صادف افساد چلی پای استاد چشمی که
ردهای سوختگی تو صورتی در هم دوید
بلکه های سوخته این رایه هم زد سپگار
کرد بود پجه کرمانشاه وقتی که می
زدم زیر آواز همین طوری سپگار می کشید
ولشک می ریخت، لریام آراه بی صدا ...
پجه ها دیر گرده بودند که بار زمین
چمن تار دستم بود، داشتم می خواندم
پهلویم نشست و سپگار تمارف کرد گفتمن
نمی اکشم ...
دلش گرفته بود خواندم ...
قواتقش مجسمه ها را ردیف گرده
بود لب طاقچه، مجسمه استاد چشمی، آن
دختره بی ریخت پریشکی، مجسمه هزادک
و پیرمردی که لب نداشت دم بازار دیده
بودمش وقتی که می خندید آدم چندیش
می شد ...
از حوضخانه زندان لشکنده بالا می
آمدیم، تو پله ها پر گشت کند تو می گی
خواجه حافظ ...

هر اهت پشم اما آیشون نج
وقتی که سرم را برده بودم تو کتاب
پرسیده بود: این مزدک چطور شده؟
و جواد زیر لب گفته بود: تصادف
دوباره. گفته بود: من سه بار عمل
کرده... چرا جی پلاستیک هان؟
هیچکس چواش را نناده بود: جواد
خر خرمی کرد: غلطیه بود و سط لستکان
ها و قندها را...
فلکس افتاده بود و اخرين تم چایی
داشت...
.

کتاب را گذاشت: بود زیر سر که: گفت:
اگه می خوای بروم، من بدم. خندیده بود و
چشم هایش را پسته بود که: خیال...
وقتی که توی سرخانه چنانه تکه پاره
اش را دیده بودم... جواد عق زده بود
یک پارچه سیاه کوبیده بودند سر در
دشکده شان که: فرزند هترمند و...
پساطش را چیزی کردند بود و می گفتند
صرف چاده ام، دم آنبوس...
راتنه می گفتند پیله کرده که پاید
پایده شوم

درست مقابله کارخانه گیج، ماسکش را
انداخته بود رو دوش...
برفه بود طرف دخمه و گم شده بود تو
سیاهی ها...
.

جواد می گفت: اگه او نشیب همراهی
رقه بودم...
تازم را کوبیده بودم زمین که: کدوم
می پدری نشونش دادم؟
جواد تار شکسته ام را تیبا زده بود که
آخر نفهم کور نبوده که برج دخمه پایه
حال چرا اونجا، دخمه الله باید؟
چخشش تر کنید بود که: اگه رفته بودم
باهاش رفته بودم دخمه پشت داشتگاه
...

نشسته بودم کنار زمین چمن و بلند
بلند: خوانده بودم...
همه کله شان را از پنجه پیرون اورده
بودند که: هی آقا...
زده بودم زیر گیره از پله های خوابگاه
دویده بودم بالا...
.

ماقفلش را بینه بودم به همیزی کی شان
مجسم را گرفته بود کوبیده بودم تو گوشش
مجسمه های بود. هیچ گدامشان نبود: یک
مشت گیج خشک شده بود توی...
رفته بودم پایین کنار زمین چمن، تار
شکسته ام را بغل زده بودم آسمان فرمته
شده بود و حق هق گریه ام...
.

از زیر باله کرد و یک تکه گوشت سرخ
زیر گلوبیش ور قلبیده بود
نیزه و رزش ات صفر او فقط خندیده
بود...
می گفتند: دلم ازت بیک، مجسمه می
سازم هنوز مونده که تموم بشه...
وسط حلقه های پنزیل مانده بودم که
گفتند: بروم اون بالا و امتداد سیاه کشیده
اثر به موی قرص ماه...
جواد خندیده که: آپولو خراشه و گرنه...
لیوان از دستش افتد و خرد شد: جواد
که ضرب کرفت و بعد تندش کرد همه از
پنجه گردند کشیدند که...
جواد گفت: یا با دامون گرفته شما هم
...

از زیر نور پهروز کتورها دویده بود، وسط
زمین چمن دراز شده بود و همه کله
هایشان را برده بودند تو...
جواد آرام بالا سرش ضرب انگرفته بود
ماندوبیج را دادم دستش
گفتند: بروم اون بالا...، بالای دخمه
جواد گفت: من اونقدر خر هستم که



آنپیکونه، و روایتی از ورداوینی گاتب مرزبان فامه

احمد سوده

«آنپیکونه»
پیکار میان
احکام مقدس
و تقضی ناپذیر
الاھی را بر
روی صحنہ
فرآورد

انسانی حاکم است موضوع نمایشنامه های ادبی شهریار، آنتیکون، ادبی در کولونوس به هم مرتبط است و گویای مراحلی است از پایان تواریک خاندان شاهی شهر تبری که درین آنها نمایشنامه «آنپیکونه» شخص تر و مورده اشاره این نوشته، بوده است تألیف بیش از یکصد و پیست نمایشنامه را به او نسبت میدهند که آنها از این تعداد فقط هفت نمایشنامه به جای مانده کست، با نام های؛ آزکس^۱، الکترا^۲، فیلوکتتس^۳، زنان تراخیس^۴، ادبی شهریار^۵، آنتیکون^۶، ادبی در کولونوس^۷، شخصیت های آثار سوفوکل نجیب‌باد اما بنده نیستند آنان سرانجام در من تابند که در ورای حوالد، قوانین فراتر از قولین

سوفوکل^۸- درام تویس هرجسته یونانی است که به مال ۴۹۶ پ.م. در کولونوس^۹ تزدیک آتن به دنبی آمد و در سال ۴۰۶ پ.م. نیز در آتن^{۱۰} دیده از جهان فروپست. در موردن نوشته‌اند که در زندگی شخص خود، آدمی مردم خوشگذران و با نشاط بوده است تألیف بیش از یکصد و پیست نمایشنامه را به او نسبت میدهند که آنها از این تعداد فقط هفت نمایشنامه به جای مانده کست، با نام های؛ آزکس^{۱۱}، الکترا^{۱۲}، فیلوکتتس^{۱۳}، زنان تراخیس^{۱۴}، ادبی شهریار^{۱۵}، آنتیکون^{۱۶}، ادبی در کولونوس^{۱۷}، شخصیت های آثار سوفوکل نجیب‌باد اما بنده نیستند آنان سرانجام در من تابند که در ورای حوالد، قوانین فراتر از قولین

«انتیگون» اثر ازان کوکتو^{۱۰} هم چنین آثار موسیقایی بسیاری نیز ملهم از این تراژدی قصنیف شده که در رده دید بهترین مصنفات موسیقایی به شمار می‌بیند که می‌توان از آثار فلیکس مندلسون^{۱۱} و «من مان»^{۱۲} نام برد.^{۱۳}

اما نکته طریق این است که پیش از جدای از خیل تویستنگان غربی^{۱۴} تویستنگان ایرانی به نام «واروینی»^{۱۵} نیز داستانی پالین تم نگاشته است یا نام «حکایت هنری»^{۱۶} که این داستان در کتاب مرزبان نامه آمده است.

مرزبان نامه کتابی است مشتمل بر حکایات و تمثیلات و افسانه‌های حکمت آمیز که به طرز و اسلوب کلیه و دمنه تالیف شده است. مؤلف آن «اسمهید مرزبان بن رستم بن شروین» از شاهزادگان طبرستان است و کتاب را در اواخر قرن چهارم هجری به زبان طبری نوشته است و در اواخر قرن هفتم هجری^{۱۷} سعدالدین و راوینی^{۱۸} یتکی از فضلای عراق عجم، آن را زبان طبری به زبان فارسی معمول عصر خود درآورد و انسار و امثال فارسی و عربی بدان افزود.^{۱۹}

حکایت چنین نست؛ قلت سبب فرمود که اورا مخیر کنند چاپکی لزمه گلنه که او خواهد معاف بگذراند و بدو باز دهنده، هنبوی رایه در زندان سرای برداشته اول چشمش به شوهر افتاده، مهر موالفت و موافقت در نهاد او بجهیز و شفاقت ازدواج در ضمیر او اختلاج کرد، خواست که اورا اختیار کند، باز نظرش بر پسر افتاد غرددیک بود که دست در چگر خوش بود و به جای پسر چگر گوش خوششتن را در محل عقل افت اندیزد و اورا به سلامت پیرون برد، همی تاکاه برادر را دید در همان قید اسماز گرفتار سر در پیش افتکند، خوناب حسرت بر رخسار وزان، با خود اندیشید که هر چند در ورطه حریت فرو مانده لکم نسبیدنام که از «شوزدیده» و «آرامش دل»^{۲۰} و «آرایش زندگانی»^{۲۱} کلام اختیار کنم و دل بقرار را برچه قراردهم، اما چه کنم که قطع پیوند برادری دل به هیچ تأثیل رخصت نمی‌دهد، برعی بدل چگونه گزینند کسی بدل.

تیکس بر آن است که همراه با نجام کامل مراسم دینی برادر رایه خاک سپارد و شبهه چنین می‌گند، در نتیجه «کرتون» فرمان قتل او را صادر می‌گند، سرانجام آنتیگونه در غاری که دهنه ایش را استهان خودگشی می‌گند، در فوجام داستان، کرتون شاهد فرو پاشی خاندان خویش استه (هم چون نمایشنامه آیاکس که آنها ممnon و مثلاً los دیگر جوانه از تدفین او لفتخانع می‌ورزند، اما سرانجام لو دیسون^{۲۲} کبر و بخوت را از ذهن آنها می‌زداید و آیاکس به خاک سپرده می‌شود).

آن چه آنتیگونه، از جان و دل بدان پاییند است حفظ حرمت خانواده و پاسداری از اصل مذهبی رفتار شایسته یا مردگان است و نه فردیت در مقام فردیت.

آنتیگونه چه از نظر اخلاقی و چه از منظر روشنگری، محظوظ و کانون نمایشنامه است، او یا نضادی تراژدیک رویروست، انتخاب نهایی مرگ و صادق ماندن به عمیق ترین فمهانش (یعنی په خاک سپاری برادر) پا انتخاب زندگی در سکوت و پذیرش کاری که می‌داند خطاست.^{۲۳}

عمل آنتیگونه را پیش از آن که تقدیر خدایان بقم زند طبیعتش موجب می‌گردد، در او عشق، اولیه و مادرزاد است و این به سبب مجتبی است که وی به برادرش دارد قوانین رایه هیچ روى از جهان پرورن شنی کرده، این‌ها قوانین قلب او هستند^{۲۴}، موهبت زندگی و عشق به برادر در آنتیگونه ابدی است.

«سوفوکل»^{۲۵} یا گسترش اعمال پسری در آنتیگونه زیان تراژدی و ادبی تر و نیز دنیای تراژدیک را وسیمه رسانه است، شاید این هزار جمله دلایل پاشد برای پدید آمدن آثار پیشار دیگری به همین تهم در درام‌های اروپایی از چلمه نمایشنامه‌های پیشار که با همین عنوان نگارش یافته اند توان به آثار ذیل شناسه کرد، آنتیگون اثر ازان دور و تر^{۲۶} نمایشنامه پیوس فرانسوی - آنتیگونه اثر ویترویو الفری^{۲۷} تویستنده ایتالیایی - آنتیگون اثر پیر سیمون بالائش^{۲۸} تویستنده فرانسوی - آنتیگون اثر ازان لوبی^{۲۹} - آنتیگون اثر روبر اکارزیه^{۳۰} - آنتیگونه اثر لوچیجی الامانی^{۳۱} - آنتیگون اثر دومینک اسمول^{۳۲} تویستنده لسلو -



متاسفانه در زهیله
ادبیات تطبیقی و
به ویژه در هورد
ادبیات نهایشنا
چندان گاری نشده
و به همین دلیل
گوشه‌های بسیاری
از تاریخ فرهنگ
ایران ناشناخته
مالده



همسانی ریشه
 داستانی بدختی
 از آثار نمایشی
 یونان و متنون
 نوشته شده
 فارسی، ضرورت
 انجام پژوهش‌های
 بنیادی برای
 شناخت ریشه‌های
 واقعی این
 همسانی را اختناب
 ناپذیر می‌کند

به مرزبان نامه واه پافته است و احتمالاً در زمان‌های بسیار دورتر به یونان نیز واه پافته و خالق یک تراژدی زیبا در تزد سوفوکل شده است، ها وجوده این که تویستگان یونانی به صراحت پادی از منشاء این انگیزه نکرده‌اند.

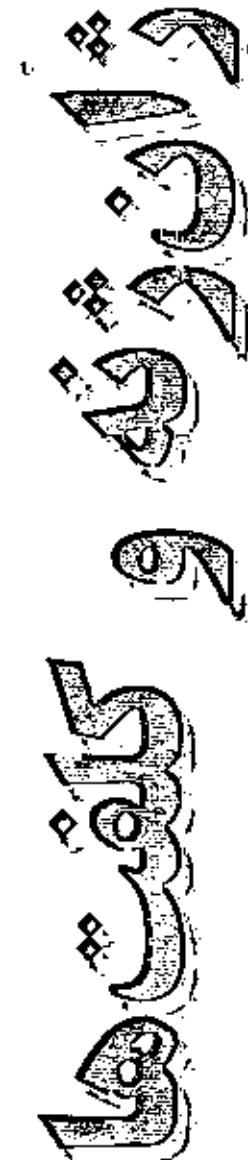
به هر تقدیر مبحث تأثیر متقابل فرهنگ‌ها بر پذیریگر همواره می‌تواند مورد برخوشن و تحقیق پاشده به ویژه در زمینه ادبیات تطبیقی اکه واقعاً کار اندکی انجام شده و در زمینه ادبیات دراماتیک تطبیقی، متسفانه پاید گفت هنوز پژوهشی صورت نکرفته استه امید است که شاهد پویایی پژوهش‌های تطبیقی در این زمینه‌ها باشیم.

و تواند بود که از او فرزندی آید، که آتش فراق را حتی به آب وصال او بشناسم و زهر فراق این را به تربیک بقلای او مدلوات کنم، لیکن ممکن تیست که مواز آن مادر پدر که گذشتند، بیان مهر برو لفکم بیان مهر بیان دیگر آید، تا لین مهر برو لفکم ناکام و ناچار طبع از شوهر و فرزند برگرفت و دست برادر برداشت و از زنان به در آورد" و در آنتیگون سوفوکل آمده است و اگر شوهری می‌مرد می‌توانستم دیگری را پرگزینم و فیز می‌توانستم به فرزند دیگری زندگی پخشیم ولی تو راه برادر نازنینم پا پدر و مادری مرده، پرای اید از دست دادم برای همین است که حتی بیشتر از پیکر خودم پیکری هستای برادرم را دوست دارم

از آن جا که « Sofokle » از لحاظ زمانی، بسیار بیشتر از « وراوینی » بوده، می‌شود توجه گیری کرد که داستان مزبور از « Sofokle » منشاء گرفته است، ولی از آن جا که قبل از مرزبان نامه در ادبیات ایرانی و عرب متأثر از یونان، به چشم داستانی برخورده تمیز نکند و از آن جا که داستان مزبور از واه فرهنگ عامیله به فرهنگ ایران باستان مربوط می‌شود، احتمالاً از آن جاست که به یونان راه پافته است، « فرانچسکو گایریلی »^{۱۳} که به مقایسه این داستان و اثر سوفوکل پرداخته است اگرچه خودداری میکند از این که رابطه ای میان سوفوکل و متای مرزبان نامه برقرار کند ولی پاداواری می‌کند که هر دو داستان مربوط می‌شود به محیط ایرانی، صرفظر از این که این محیط تاریخی است یا افسانه‌ای^{۱۴}

اپتزری^{۱۵} نویسنده ایتالیایی، در مقاله‌ای یازمینه مقایسه روابطی از آنتیگونه سوفوکل با مرزبان نامه و روابطی از آنتیگونه بیان می‌کند که تنشان می‌دهد چگونه لذتگیری‌های اندیشه و فرهنگ ایران باستان

- 1-Sophocles
- 2-Colonus.
- 3-Athenas.
- 4-Ajax.
- 5-Philoctetes.
- 6-Trachinian women.
- 7-Oedipus.
- 8-Antigone.
- 9-Oedipus et colonus..
- 10-Sophocles، چارلز سیگال، خشایار دیدیمی،
- ۱۱-انسانه‌های تیایی، شاهرج مسکوب
- ۱۲-creon
- ۱۳-polyinices..
- ۱۴-Jean de Rotrou.
- ۱۵-Vitorio Alfieri.
- ۱۶-Pierre-simon Ballanche.
- ۱۷-Jean Anouï,
- ۱۸-Robert gaynier.
- ۱۹-Luigi Alamannt.
- ۲۰-Dominik smoke.
- ۲۱-Jan Cocteau.
- ۲۲-Felix Mendelssohn.
- ۲۳-Camille Saintsaens,
- ۲۴-فرهنگ اثاریج ۲- انتشارات مروش
- ۲۵-فرهنگ معین مجلد ۲
- ۲۶-مرزبان نامه- وراوینی - تصحیح استاد دیر صهیون
- ۲۷-انسانه‌ای تیایی- شاهرج مسکوب
- ۲۸-Francesco Gabrielli.
- ۲۹-« تأثیر فرهنگ و جهان نیس ایران بر افلاتون- استان پاتوسی
- ۳۱-Pizzi.



اجرای نمایش کلفت‌ها اثر «زان زنه» به کارگردانی محمد عاقبی و با بازی الهام شکیب، ناز شادمان و آسیده ضیایی در تأثیر شهر، فرصتی شد پرای دیدن اجرای دیگر از این اثر معروف «زان زنه» که پیش از این و در سال‌های گذشته بارها در ایران به روی صحنه رفته بود و تقریباً در تمامی کشورهای جهان اجرای متفاوت از آن ارائه شده است.

این اثر به نوعی نمایانگر نگاه «زان زنه» به تأثیر و در کل نسبت به زندگی است.

«زان زنه» در پیشواری از آثارش خواننده پا تماشاگر را در مرز بین حقیقت و دروغ سرگردان می‌سازد، از نظر او هر چیزی همانقدر حقیقی است که دروغین است و یا همان قدر دروغین می‌نماید که ما می‌پنداشیم حقیقت است.

آن چه می‌خوانید بخش‌هایی است از نقدی که سال‌ها پیش «زان پل سارتو» به هنرگام اجرای «کلفت‌ها» در پاریس در مورد این نمایش نوشت و از آن‌جا که می‌تواند تا حد زیادی روشنگر نوع نگاه «زن» به زندگی و تأثیر پاشد درج آن را بمناسبت نماییم. این نوشته را محمود کیانوش ترجمه کرده است.

چاپی در مردم گیج میان حقیقت و دروغ

دان پل سارتر



اگر بنا می‌بود
که من تماشنهای
را بروی صحنه
بیاورم که زنان
در آن نقش
داشتم باشند
می‌خواستم که
این نقش‌ها
یوسیله پسران
اجرا شود

کارشن بر ملاخته‌های شده تصمیم می‌گیرد
همادام را پشتند از عهدہ این کاربر
نمی‌ایند و می‌خواهند خودشان را پشتند
بالاخره یکی از آن دویه زندگیش خاتمه
می‌دهد و جیگری که تنها مانده و مست
شهرت و جلال است سی می‌کند که یا
چلوه حرکت و زبانش خود را به چای
سروش است پاشکوهی که در انتظار اوست
برساند.

در این چاپی درنگ نخستین چرخه را
نشان می‌دهیم، زن در کتاب «عادونای
گل‌های» می‌گوید: «اگر بنا می‌بود که من
تماشنهای را به روی صحنه بیاورم که
زنان در آن نقش هایی داشته باشند
می‌خواستم که این نقش‌ها یوسیله پسران
یالخ اجرا شود و این موضوع را یا کوید
اعلایی درست راست با چه صحنه در
تمام مدت اجرای تماش در مدت نظر
تماشگران می‌گذاشتم».

حقیقت موضوع این است که زن
می‌خواهد از همان آغاز خریدای کاری بر
رسانه ظاهر فرود بیاورد، شکی نیست که
یک زن هنریشه می‌تواند نقش سولانژ
Solange را بازی کند، ولی چیزی که
 بشود آن را اتفاق واقعیت نامیده، ذاتی
نخواهد بود چون هنریشه زن نیازی
نخواهد داشت که زن بودن را تقلید کند
لطاقت انعام، ظرافت ملایم حرکات و لفک
شیرین صدایش موهبت‌هایی ملیحی است
این‌ها به وجود آورده ماده‌ای است که او
هر طور که مناسب بداند آن را به قالب در
می‌آورد تا ظاهر سولانژ را به آن پختند، زنی
می‌خواهد که این مایه زنانه نفساً به یک
ظاهر، یعنی تپجه یک «وامداد» مبدل شود
این سولانژ نیست بلکه بیشتر سولانژ زن،

است که باید توهی، تناحری باشد
برای رسیدن به این حالت مطابق ترفند
نخستین کاری که باید کرد حذف طبیعت
استه خشونت صدایی شکسته، سختی سرد

«ایمینیدس Epimenides می‌گوید
که مردم کرت همه دروغگوند، ولی او خود
از مردم کوت است، پس دروغ می‌گوید
پس مردم کرت دروغگو نیستند، پس او
راس است می‌گوید، پس مردم کرت دروغگوند
پس او دروغگو می‌گوید و غیره، این
استدلال ایمینیدس است نمونه سفسطه
جستی بر دور و نسلی است که از شکایت
قدیم به میراث مانده است حقیقت به دروغ
می‌رسد و بالعکس.

ذهبی، که وارد مکتب از این دور و
تسلیل‌ها می‌شود همچنان دور می‌زند و
نمی‌تواند متوقف شود، یعنی زن بانجربیه
توانسته است چیزی دوی و تسلیل په
اندیشه خود راه دهد که همواره بر سرعت
آن افزوده می‌شود تصوری دارد از گردشی
با سرعت لایتنافی درست شیوه موقعي
که صفحه مدور چندرنگهای را می‌نماید
کاتی می‌چرخاند و زنگ‌های قوس و فرجی
واهم می‌آورند، زن چنین چرخه‌های را تا
صد می‌رسانند این‌ها به صورت شیوه
مطلوب تفکر او در می‌آیند، لو آگاهانه خود
را به استدلال دروغین می‌سیارند.

خارق العاده‌ترین نمونه چرخه‌های بود
و تمود، و خجال و واقع را باید در تماشنهای
و کلفت‌هایی او بافت، در تاثیر عامل دروغ
و فریب و تصنیع است که زن را مجدوب
خواهد می‌گستد لوبه این چهست
تماشنهای نویس شده است که دروغین
بودن صحنه از هر چیز دیگر آشکارتر و
فریب‌تر است شاید در هیچ‌جای دیگر
به اندازه تماشنهای و کلفت‌های گستاخانه
دروغ نگفته است.

کلفت‌ها هر دو، پشوی خود را دوست
می‌دارند و از او مستفربند، یا نامه‌های ناشناس
موضوع فاسق او را به پلیس خبر می‌دهند
موقعی، که آگاه می‌شوند که فاسق بواسطه
عدم مذرک آزاد می‌گردد، می‌فهمند که

چیزی است که استفاده شایسته از نمایش را ممکن می سازد، برای زن، روش مجرای تئاتری گفته شده است جولدوپی.

نمایش که همواره نزدیک به پذیراندن خود به صورت واقعیت است، باید همواره بجز اتفاق بودن عمق خود را آشکار کند. همه چیزها باید چنان دروغین باشد که اغلب را کش بپارو. اما زن، بواسطه دروغین بودن تراکمی شمری کسب می کند زلزلگی موقعی که تراپلانت و ترکیب خود چند می شود و ماهیت مطلق می باید به تئاتر احالت پارهای مبدل می گردد تا آن جا که طبیعتی بوده تئاتر احالت زنانه در زن به جا مانده است این تئاتر احالت موقعی که مجرد شود، مقوله ای تخیل و سیله ای برای وجود پخشیدن به خیال های واهی می شود هر چیز می تواند زن باشد.

پک گل، پک حیوان، یک دواته در جایی از نمایش مولائز به خواهش کمک می کند که ممکن از پیرامون های پابلوش را بروشد، و کلر، که نقش خود را در حالت تعالی، آماده و تکیخته، مانند خود زن های زاری می کند، مثل هر شب به سولائز آنهاست می کند تا این که سولائز که مثل هر شب به سنته می آیده به لو میلی می زند. البته این مراسمی است، بازی مقدسی است که با یکتواختی کلیشه شده رویاهای لسکیز و فرنیک تکرار می شود به طور خلاصه زن که او هاشمش خود اغلب خشک و تشریفاتی است و او روزی پس از روز دیگر آن ها را تکرار می کند تا فرمیانی آن ها بی خاصیت شود؛ تماشاگر را به خلوت خاص روندگی درونیش می برد.

او من گذازد که در یک لحظه جادوی تماشاگران حدای و چوپش را ناخواسته بخوبتد خودش را لو می دهد خودش را تسلیم می کنند چیزی از آن یکتواختی و پیچگانگی را که شادمانی های پنهانی او را ضایع می کند، او از آن کاملاً آگاه است، پنهان نمی کارد او حقن مازادعوت می کند چیزی را پیشیم که او خود هرگز تخریب دید چون کو قمی تواند از خودش بیرون بپاید، گرون و بیرون، با واقعیت (اگر واقعیت باشد) و سیمای مبدل آن، در مورد ماهیت نقش به انسان موضوع های دلخواه زن را تشخیص می دعیم؛ اولاً کلفت های احمد پائیں و وحشت وضع خادمانهای را که بر آن ها تحمیل شده است می خواهند و



آن پر می گیرد، و بازیگر که می بیند فریبکاریش بر ملامی شود، خود را در وضع مقصری می باید که شناخته شده است و مم، افشاء، شکست، همه مقوله های مهمی که بر رویاهای زن فرماتروانی می کند در این جا دیده می شود، او به همین طریق قهرمانانش را در داستان آمادونای گل ها و مراسم تقدیم، لومی دهد به این معنی که هر گام خواسته در شرف تسلیم شدین به فریب داشتن نیست به او اعلام می کند که ماکاہ پلش، اینان افریده های خجال من هستند، وجود تئاتر، چیزی که بیشتر از همه باید از آن اجتناب کرده درگیر شدن تماشاگر در پاریز است مانند کودکان در سینما که چیزی می کشند و آن را نخورد، سه استهه با مانند مردم ماده های که در آستهه تو صحنه به انتظار فردریک لومتر Frederic Lemaitre مانندند تا اورا کنک برند پودن را از محمل نمایش خواستن

کلفت ها تا حد
یاس و وحشت
وضع
خادمانهای را
که بر آنها
تعجیل شده
است
می خواهند

کلر شخصیت می‌دهد، و از این‌جا تجربه جدیدی پیش می‌آید روابط مادام دغلی با کلر دغلی مبنای سه‌گانه یا چهارگانه دارد. در این‌تعداد کلر خود را و امنی دارد که مادام پاشد چون او را دوست می‌دارد از نظر زن‌ه دوست داشتن معنی تمایل به بودن می‌دهد او به صورت مادام شکوفان گذشته او خود را امنی دارد که مادام پاشد چون از او مشترک است: نفرت، نفی واقعیت می‌کند؛ مادام فقط یک توهم بی‌اثر است؛ که با گونه‌های کلر سیلی می‌خورد.



هنرپیشه برای حقیقت بودن باید دروغین بازی کند. این چیزی است که از آن راه می‌توارد

معنی دیگری هم دارد: این سیاه است: چیزی که هر شب بازی می‌شود قتل مادام است، قتلی که همیشه قطع می‌شود همینه نا تمام می‌ماند این موردمی است از آنکه بدترین: مادام خیر خواه است: مادام مهریان است، آن دو خیر خواه را خواهند کشت، مزیح‌آ به این دلیل که او نسبت به ایشان خوب بوده است، عمل تخیلی خواهد بوده، چون شرارت تخیل است، لاما حتی در عالم تخیل پیش‌بایش دغلی بوده است، کلفت‌ها می‌دانند که فرصن کافی برای دوست زدن به چنایت خواهند داشت.

(سولاتر) هر دفعه همان اتفاق می‌افتد و همه‌اش تعمیر تو است: تو هیچ وقت آمده نیستی، من نمی‌توانم کار تو را تمام کنم، کلر: مادر مقدمات خیلی وقت نلف می‌کنیم.

به این ترتیب بازی کفر در رفتار شکستی را پنهان می‌نارد تا درجه دوم تخیلی است: کلر و سولاتر حتی قتل ساختگی را هم بازی نمی‌کنند، بازی آن را واتمود می‌کنند، به این وسیله فقط به تقلید افرینشده خود می‌پردازند، چنان که در جای دیگر منذر شده‌اند، آن‌هه قتل خیالی را به قتل واقعی نزدیج می‌ذعد، چون در قتل خیالی میل به شرارت، با این که کامل می‌ماند، عشق به هیچی را به چایی سوق می‌دهد که این عشق خود را تا حد ناتوانی تضعیف می‌کند، در آخرین تعطیل سولاتر و کلر کاملاً از این شود چنایت راضی هستند: در این مورد آن چه پیشتر از هر چیز دیگر برای آن دو خوشابند است طعم هیچی است که به آنان می‌دهد و این می‌گذردشان، ولی هر دو به وسیله دروغی دیگر واتمود می‌کنند که چون کار را به آخر ترسانده‌اند، مایوسند و از این گذشته (در آخر کلر) حاصل چه می‌بود؟ قتل حقیقی مادام درغین؟ قتل دروغین کلر؟ شاید آنان حتی خویشتن را نمی‌شناسند این واقعیت باقی می‌ماند که در این آذا بازی توهمنی آنکه حتی به عنوان بازی لختی هرگز به نتیجه نمی‌رسد، نقش بزرگ برای کلر حفظ شده است: این کار اوست که به مادام شخصیت پردازد و به سولاتر بفهماند که می‌تواند مرتفک چنایت شود و به این ترتیب او را به خشم بپاورد، ولی سولاتر به

همین نحو زن‌ه می‌خواهد که حملزاده باشد: مطرودی باشد که جامعه از او ساخته: کسی قادر نیست بخواهد چیزی پاشد که در صورت متخیل خود است، برای آن که فرومایگی خود را تا حد شوره تا قبر لجن گونگی، زندگی کنند باید خود را به علت آن فرومایگی مبدل کنند، به این ترتیب سولاتر نقش خدمتکار را بازی می‌کنند ولی اگر او سولاتر می‌ماند سخت به واقعیت می‌چسبید، به هیچ وجه نمی‌توان گفت که آیا او وضع چاکره‌اش را بر خود تحملی خدمتکار خود را ترجیم می‌دهد سولاتر برای این که به لراهه خود خویشتن را به یک کلفت مبدل کند تقدیم سولاتر بودن وادر می‌آورد، او نمی‌تواند بخواهد که سولاتر کلفت پاشد، چون او سولاتر است پنایران می‌خواهد یک کلر متخیل باشد تا بتواند یکی از بزرگترین خصوصیات این کلر را که خدمتکار بودن است کسب کند یک کلر توهمنی یک مادام تخیلی را بلسان می‌پوشاند در این جا یک چرخش کوچک موضوع ایجاد می‌شود هنرپیشه‌ای نقش خدمتکاری را بازی می‌کند دروغین ترین نمودهای حقیقتی ترین بود می‌پیوندد، چون تقلید کلفت بودن را در آوردن حقیقت هنرپیشه و صورت خجالی سولاتر است نتیجه این است (و این نتیجه در شاد کردن زن‌ه می‌تأثیر نیست) که هنرپیشه برای حقیقتی بودن باید دروغین بازی کند واقعیت این است که سولاتر که هنرپیشه‌ای حرفا‌ای نیست، نقش کلفت بودن را بد بازی می‌کند، به این ترتیب هر چه هنرپیشه به واقعیت خود به عنوان هنرپیشه نزدیکتر می‌شود، ویشتراز آن وا پس می‌رود، گوهرهای دغلی، مرواریدهای دروغی، عشق‌های فریب‌آمیز زن، هنرپیشه‌ای تقلید هنرپیشه بودن را کلتفت تقلید کلفت بودن را در می‌آورد، حقیقت آنان دروغ آنان و دروغشان حقیقت ایشان است، همین موضوع را می‌توان در مباره هنرپیشه‌ای گفت که نقش «کلر در بازی مادام» را بازی می‌کنند، زن‌ه این را در راهنمایی‌های صحنه تایید می‌کنند، حالات و حرکات و لحن او به حد اغراق آمیزی ترازیک است، دلیل این امر این است که آن مراسم



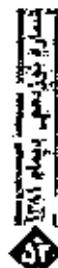
فرهنگ علمیانه مردم ایران پژوهش‌های صادق هدایت در باورهای ایرانیان

جهانگیر هدایت

ذایمان، ناخوشی، حاجت، اعفاء بدین،
خواب، مزگ، گیامان، حیولات، خاصیت
چیزهای ساخت، احکام عمومی و ...
پسیاری از باورهای مرسوم در میان
مردم ایران در این پخش آمده است مثله
آن آیینی که سویی را یا گونه‌اش گلی بزرگدا
بروید لب پیچماش چال می‌افتد.
پچه که زیاد گریه کند خوش اواز
می‌شود
پیری آن که پخت دختر باز شود او را
به حمام جهودها می‌برند
ناکردن خواب حسام پروند زیارت
خواهد رفت.
کف پا که پخاره راه دور می‌روند
هر که دارد خال سینه آن نشانه وصله

کتاب فرهنگ علمیانه مردم ایران
سرنگاجم برای پارچه‌گرم تجدید چاپ شد
این کتاب مجموعه کاملی از ۲۰۰ مقاله
کوشش و مطالعه و تحقیق صادق هدایت
است و انسنتی از آن شامل آثاری از صادق
هدایت می‌شود که برای تخریبین پارمنیون
نشده‌اند
کتاب دارای مددی پخش است. پخش
پاپرگستانه، کتابی که قبلایه همروز
مستقل چاپ شده بود ولی در این مجموعه
که تمام کل راهی هدایت در زمینه فرهنگ
علمیانه ایران را در چه می‌گیرد به عنوان
پخش تحسین‌کتاب آمده است. پاپرگستان
شامل پسیاری از باورهای دوچشی زندگانی
روزمره مردم است. پناشویی، حاملاکی،

هر که دارد خال
سینه آن نشانه
وصله پینه - هر
کس دندان صد و
بیست ساله را
بینند عذرش
زیاد می‌شود



پیشه، هر کس دندان صد و بیست ساله را
 پیشنهاد می‌زیاد می‌شود
 آب چاله می‌بلند تهران را هر کس
 پنجه نماید در می‌آورد و
 در ایران ما افسنه‌های کوتاه و پیمار
 زیبایی داریم که در بافت دره‌های از تاریخ
 و دین و سنت و باورهای مردم ایران گردید
 خود را نهاد از سرو گل‌شمر گرفته تا گرز
 رسته، سیله نمک، حمام پنجه علی،
 سنگشیر، پیر پالان دوز، چنان‌امرازه صلح
 مورچه خود، هارون ولایت تا پایاکوهی و
 پیغمبرای تقویت پیرنگستان صدق هدایت
 برای شناخت فرهنگ عامیانه به منابع و
 مأخذ پیمار چه در خرج از ایران و چه در
 داخل ایران نوجه داشته و در این زمینه
 مطالعات پیمار وسیعی کرده است. پیمار
 مثال هکل، ای تپلار، اوستا (فرگرد)، هند
 هشن، افه نژاد، فرهنگ جهانگیری،
 کتب‌الخبر، تاریخ طبری، افسنه‌های اپرائی
 شاهنامه فردوسی، دین کرت، مروج،
 عجائب المخلوقات، نزهت‌القلوب، هزار
 اسرار، رهنمای عشرت، نوروزنامه، کلثوم
 تنه، برهان قاطع، فرهنگ انجمن ارا و
 جزو منابع مورد استفاده او بوده‌اند.

پخش دوم کتاب فرهنگ عالیانه شامل
 اوسانه، ترانه‌ها، مثل‌های فارسی، فلکلور و
 فرهنگ توده و طرح کلی برای کاوش
 فلکلوریک می‌باشد. اوسانه یک توشه
 تحقیقی هدایت درباره ترانه‌های عامیانه
 مردم است، ترانه بهجه‌های ترانه دایه‌ها و
 امادرها و ترانه‌های عالیانه، صدق هدایت
 در مورد ترانه‌های کودکان می‌تویست.
 «ترانه‌های کودکان به لذای از بازی و
 زندگی بهجه متناسب است که همیشه تو و
 تازه مانده و چیز دیگری تقویت‌شده جانشین
 آن پشوده»

در جای دیگر هدایت می‌گویند: «چیزی
 که آشکار است ساختن این ترانه‌ها این
 تراوش روح ملی و توده عوام است که بدون
 تکلف و بدون رعایت قواعد شعری و عروض
 سروه‌اند»

«هاجسم و واجسم
 تو حوض نقره چشم
 خانوی په قربوم شد
 نقره نمک دونم شده
 و کچل کچل کلاچه»



ترانه‌های عامیانه
 را می‌توان مرحله
 ابتدایی شعر و
 موسیقی دانست
 ... سرچشمه
 ترانه‌های عامیانه
 پیمار قدیمی و
 هم زمان
 نخستین
 تراوش‌های
 معنوی می‌باشد

روغن کله پاچه
 کچل رفته به آردو
 پیمار نصف گردو
 گردو رو آیش پرده
 کچل رو خوابش برده
 هدایت در زیر عنوان ترانه‌های عامیانه
 می‌نویسد: «ترانه‌های عامیانه را می‌توان
 مرحله ابتدایی شعر و موسیقی دانست».
 سرچشمه ترانه‌های عامیانه پیمار قدیمی
 و هم زمان نخستین تراوش‌های معنوی
 می‌باشد. «لطف و گپرندگی طبیعی،
 صفات در احساسات، سادگی، تشبیهات و
 طراوت شاعرانه».
 آن گاه انواع ترانه‌های علمپنهان را مطرح
 می‌گند که در حد خود تحقیقی شایان
 توجه است.
 مثل‌های فارسی قسمتی دیگر از همین
 پخش لسته صدق هدایت می‌تویست.
 قمی‌های اپرائی نیکی از گران‌بهای‌ترین و
 زندگان‌ترین نمونه تئر فارسی است که از حيث

زو کروکی، هاری ماسه، مسیدنیپسی،
کومی کلی

پخش سوم این مجموعه را شاید
مهترین پخش آن باشد چه در این پخش
آنرا از صادق هدایت چه به صورت آثار
جمع آوری شده با نوشت خود او امده که
ناکنون چاپ و منتشر نشده و نخستین بار
است که در اختیار همگان قرار می‌گیرد.
این پختن چاپ نشده فرهنگ عامیانه
مردم ایران در نزد خواهود هدایت محفوظ
بوده و اکنون چهانگیر هدایت (برابر زاده
صادق هدایت) این پخش را در این کتاب
تجانده است در این پخش تعدادی افسانه
دانستن و قصه وجود دارد اکثر آن افسانه‌ها
پایه‌ای خوشحال اکننه دارند پتویس‌ها
مریوط به این قسمت نیز در خود توجه
است چون تصحیح اصلی این اسناد در دست
بوده حتی نوع کاغذ و رنگ مرکب هم در
هر مورد آمده است. ترجمه‌هایی که در این
پختن آورده شده مریوط به نقاط مختلف
کشور است

در این پخش همچنین نامای از هاری
کوربین Henry Corbin شرق‌شناس
معروف فرانسوی آمده که (شناخت) تناس
معلوم هدایت در مورد فرهنگ عامیانه‌ها
ایران شناسان معروف جهان می‌باشد و
همچنین در منن و پتویس‌ها اشاره‌های
بسیاری به آن‌طور که‌یستین سن و هاری
ماسه، پیر آر گالونف، گریم، لوریم، دکتر
بیلی و آثار آن‌ها در این زمینه ذکر شده
است.

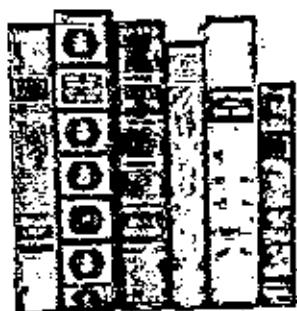
ضمناً بسیاری متاع ایرانی و زرتشتی
و عربی و اسلامی تیز در متون و پتویس‌ها
آمده که تسان دهنده مطالعه و تحقیق
صادق هدایت در این‌جا پسیار وسیع در
زمینه فرهنگ، عامیانه مردم این موز و بوم
است در پخش آثار چاپ نشده پتویس‌ها
و هزار ابراهیمی، مریم هدایت، صحی
مهندی، طلمت کیانوش تزاد، هرم ماهوند
پرسلطان شهرملی، شرف الدین ابوریاضان،
شورینده شاهروodi، حسام مصطفوی،
علیرضا چهار نظم بزندی، گیوان ساکت و
سبه عنوان گسلانی که در چمیع اوری
مجموعه فرهنگ عامیانه نقشی داشته‌اند
اشارة شده است این مجموعه به کوشش
جهانگیر هدایت و از سوی نشر چشم
منتشر شده است.



موضوع، تاریکی و قیمت در خور معرفی به
دیما می‌باشد و قادر است با بهترین آثار
ایرانی برای این کند و پسند مثل‌های پسیار
چالیمه، چون دانه میوه‌های، ششگول و
منگول، الچک، کوچولوی قرمزی و استگ
میوره را آورده است.

مطلوبی که صادق هدایت زیر عنوان
افکلر با فرهنگ نوده، اورده دقیقاً یک
روش علمی است و روش جمیع اوری و
قدون فرهنگ بوده ره به مردم می‌آموزد
و پس از طرح کلی برای کاوش افکلر در
یک منطقه آدم است که با روش پسیار
استادیانه یاد نظر گرفتن عوامل دقیق
جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، جمیع اوری
اطلاعات، بحثه طلائع گیری و تسلیم با مردم
به شکلی مشروح در این زمینه بر ارشح
داده شد در همین قسمت نیوی الفیابی
صوتی پیشنهاد شده که تحقیق اکننه با
گردآورنده بتوله مصالحه‌ای در لفظ عوام
و طور دقیق تسان بعد پتویس‌ها در گیری
پخش نیز می‌باشد که مطالعه گسترده هدایت
در زمینه افسانه‌ها تراکمها و مثل‌های فارسی
است پیشیع و اشخاص مورد اشاره در این
پخش عبارتند از: ایران اکووده، فادرایس،
میرزا محمدخان قزوینی، مجله موسیقی -

پاپویس‌ها در
این پخش نیز
نمایانگر
همالله
گسترده
هدایت در
زمینه
افسانه‌ها
تداهنده و
قتل‌های
فارسی است



روزها و نامه‌ها
شاعر: فرشته ساری
ناشر: نشر چشم
چاپ اول ۱۳۸۱
قیمت ۴۰۰ تومان

روزها و نامه‌ها عنوان تازه‌ترین مجموعه شعر شاعر و نویسنده معاصر فرشته ساری است. زبان به‌آکار رفته در این کتاب آبداره همان زبان کتاب‌های پیشین اوست. با این تفاوت که پخته‌تر می‌نماید، کارت پستال (دریا) در صندوق پست صندوقچه‌ای از یک اکتشتی غرق شده (دریا) دریا هر دو همان گونه‌اند که من (در کتاب‌هایم و کتاب‌هایم ادر من).

انسان و حیوان

صادق هدایت

گردآورنده: جهانگیر هدایت

ناشر: نشر چشم

چاپ دوم ۱۳۸۱

قیمت ۷۰۰ تومان

این کتاب از نخستین کوشش‌های یک نویسنده معاصر در حفاظت از محیط زیست و توجه به زندگی تمام موجودات زنده است که ۲۶ مال پیش به نگارش در آمده است.

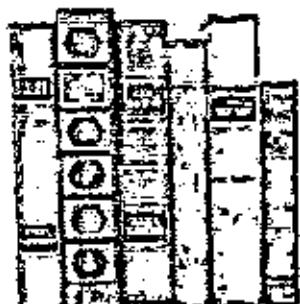


نام‌های از دست و فه
نویسنده: ریچارد ای. کیم
ترجمه: شهلا طهماسبی
ناشر: چشم
چاپ اول ۱۳۸۱
قیمت ۱۷۰۰ تومان

این کتاب مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه نویسنده آمریکایی ریچارد ای. کیم است که مخاطب آن کودکان و نوجوانان هستند.



هیلی !!!
شاعر: محسن نعمت‌الله
ناشر: انتشارات چغا
چاپ اول ۱۳۸۱
قیمت ۴۵۰ تومان
می‌افشیم و در عشق و بی ربطترین سوال
بنیاد / او می‌افشیم / او می‌افشیم / او
می‌خواهم پیکده شوم



آوازی برای سنجاق‌های ...
نویسنده: سعید محسنی
ناشر: انتشارات نقش خوب قم
چاپ اول ۱۳۸۱
قیمت ۵۰۰۰ ریال

آوازی برای سنجاق‌های مرده یک داستان تپمه بلند است که نمونه نیز این تومونم اشتباهی بود که آسمتو گذاشت زندگی برای همین په عنوان پدرست می‌خوام تو سعادتمند باشی پسرم ...



بوی دود (سینما به زبان ساده)
نویسنده: بویک رواد
ناشر: نشر چشم
چاپ اول ۱۳۸۱
قیمت ۲۲۰۰ تومان

جهان از راه ارتباط است که دریافتنه می‌شود ارتباً از اینکه اکبر یا انسجام و اعتماد همراه شود استقلال را نمود می‌دهد مؤلف در این کتاب کوشیده است پا آماده سازی توشته‌های ماده با روش غیر مستقیم و طرح داستانی، اطلاعات کلی، عمومی و پایه را درباره هنرهای گوناگون در اختیار همگان به ویژه جوانان قرار داده و راه ارتباط با جوانان را مهوار ثور نماید. دست تکان می‌دهم، اعزّت زیاده صدای رادیو هنوز می‌آید (اطالیان را از هرات بیرون می‌کنند) دور می‌شوند پاد عروسی خوبان محملات می‌افشیم

نامه‌هایتان رسید

انتظار داشت که این روز را یکشنبه‌ای آزمایش
مجله، جدول و سرگرمی نیست

مهرداد چوانپخت - تهران
جناب آقای دکتر چوانپخت متأسفم
از بیان که پیاپی در مقاله را مطالعه
نمی‌کنید و یا شاید شماره ۲۱ مجله را
نیدیماید در اینمیلی که برای مازدیدگله
کرده بودید که چرا اکتابات معرفی شده
در حالی که در شماره ۱۲ مجله که عکس
مرحوم احمد شاملو هم زینت پخش روی
جلد آن است و لز شاهراه‌های تایپی مجله
است در صفحه ۴۶ کتاب ایرانی از عکس
ایرانی معرفی شده است.

روح الله سیف - فوستان
اشعارتان را دریافت کردیم، عکستان
هم رسید و عکس بدی هم نبود در نامه
بعدی بیشتر از خودتان برایمان پنوسید

حسن فردی - دزفول
جناب فردی عزیز خوشحالیم که
دانسته‌ایتان را برای ما می‌فرستید، تقدیم
دانسته‌ای جوانان، پیشنهاد خوبی است
و در تدارک آن هستیم.

مسلم سرتک - شاهین شهر
خوشحالیم که همچنان با ما هستید
ما هم مشتاق دیدار شما و دریافت اثرات
یعنی تان هستیم انشالله به تهران که
امید دهنما مجله خودتان را زیاد تبریز

حسن نجات - کوهانشاه
شما از باران قدیمی ما هستید از
شماره سه تا به حال و لاید باید بدانید
که کار فرهنگی کردن در این و اتفاقاً و
تحمل مشکلات متعدد و از جمله
فشارهای ملی باعث بروز ضعف‌هایی در
کلیه می‌شود که خود ما به این ضعف‌ها
مغایریم، اما می‌می‌کنیم که به تدریج
به نقطه دلخواه پرسیم، شما هم بیشتر
برایمان پنوسید و خسته تباشید از کار
سخت، لاما لذت پخش تدریس

لکنید

علیرضا سالکیان - اهواز
دوست عزیز، پسیار خوشحالیم از این
که آزمایشگاه شما دانستید تا تخصصین
مجله‌ای باشد که پس از سال‌ها تخلیش
کنید برای آن که محروم شعرهایتان باشد
امیدوارم همواره در کتاب آزمایشید.

محمد وضایی - مسجد سليمان
شعرهایتان رسید، پا تشكیر و آزوی
برخی تشبیه‌های المکان چاپ دو تا از آن
ها را در صفحات مجله نظریم از شما به
عنوان یک خوشنده حرفه‌ای مجله انتظار
پیشتری در مورد شناخت ساخت شعر و
محله هاریم و از توصیه مهریانه شما هم
که یه نام های آشنا و تکراری بسته
نکنیم پسیار تشکر می‌کنیم، به دیده
منته آرج و حرمت پیشکوستان و پزگان
به جای خود اما آزمایشگاه چاپگاه طرح
آنلار ارزشمند چولان است.

هادی حکیمیان - بیزد

دوست قدیمی آزمایشگاه از همین بعد
از ظهرها اگر فرصت کردید ملکی پادشاهی
محله پگیرید و اگر هم نه شماره تلفنی
که پتوان به شما دسترسی پیدا کرد و
برایمان پفرستید، به ایندی پاری و همکاری
همیشگی شما.

فریمن ایلکایی - تهران

شعرهایتان رسید، پا تشكیر و آزوی
موقوفیت برای شما اگر تو استید سری به
ما بزنید خوشحال خواهیم شد

محمد رضا پهادری - اسلام

شعرهایتان را دریافت کردیم و حتی
تمدادی از آن‌ها در شماره‌های بعد آزمایش
چاپ خواهد شد ارتباط خود را با ما مقطع

سعید محسنی

سعید محسنی عزیز نمی‌دانم، چرا
چنین حساسیتی به واژه شهرستانی، پیشانی
کرده ایند شاید هم بی راه نمی‌گویند اما
این ماجرا تا انعرو در مورد آزمایشگاه
ما صدقی نیوید، که اگر بود از وقت هنی
مختلف محله‌های گوناگون استفاده
می‌کردیم و مجله به سبب مشکلات مالی
لرآوان دو مامنیکار و آن هم یا مشقت
چلپ نمی‌شد بقدم همه عزیزانی که در
هر یک از بصره‌های فرهنگی و هنری
حرفي برای گفتن دارند، برای آزمایشگاه
لست.

ملهمات

۲۳۶

مکتبه میرزا آقان القاسم العربی
مکتبه میرزا آقان القاسم العربی

مکتبه میرزا آقان القاسم العربی
مکتبه میرزا آقان القاسم العربی

قاسم عیاسی نفر دیس کرج
خوشحالیم که خوشنده ایما هستید
و این مجله را به عنوان همدم ماعت‌های
نتها بی انتخاب کردیده اما همچ کدام از
بعضی تحریریه متوجه شدند که چرا
پايد مقاماتی را نهیه کرد و بعد آن را به
تشکل رمز در آورد و بعد از خوشنده‌گان

پاسخی به حرفهای از سر صمیمیت

از میان گود تا حاشیه

و قید و بند درست کنیم لاما معیارها و خوبی‌تر را هم که در زمینه شعر و داستان وجود دارد باید رعایت کرد و شاید اگر این معیارها از مسوی همه، یا اکثر نشریات فرهنگی، رعایت می‌شد امروز وضع آثار ادبی ما سپار پیش از حالا بود. پس توضیح هر یار این نکته که از پین همه آثار رسیده آن‌ها را برای چاپ انتخاب می‌کنیم که از مرحله خیلی هم پرت باشد.

لما یک سوال هم در اینجا طرح است. آیا از نظر پیام عبدالصمدی و همه آنها که برای آزمایش و مطلب می‌فرستند، شرکت در مسابقه‌الهمیت دارد یا خلق اثر و ارتباط پا مخاطب هنر و ادبیات فرق دارد یا بخت آزمایی و حل کردن چندول برای چایزه و آن‌جهه را مایه مدون مسابقه انتخاب اثیر زمینه پرور مطرح کردیم در واقع قراهم آوردن زمینه تشییقی بود برای جوانان و انگیزه‌ای برای خلاقیت به عبارت دیگر این مسابقه وسیله است نه هدف و آیا همین کافی نیست که بک تشريع، می‌خواهد مجلی برای طرح آثار نسل چوان فراهم آورد؟ آما ظاهراً فعلاً بازار مسابقه تکمیل نیست و انگیزه‌ها برای شرکت در مسابقه قوی تو، چشم، منظیر آثار تان، هستیم. یا قی مقاینه - نمایند.

در طول تاریخ
آثار پسپاری به
دفتر مجله
صادر نشد،
بیشتر هم
شعر، اما
انتخاب آثار
باید مبتدا بر
معیارهای
خشکمی باشد.

بیشکوستان و بزرگان عرصه ادب و هنر این کشور را نگه داشتن بر همه ما واجب است. چرا که فرهنگ و ادبیات ما و امنیت اینان نیست اما برج عاج نشینی، قبیله گرانی و... در ادبیات و سده واه جوانان ها شدن مسابقه ای نیست که به آزمایش ادعامی کند از این‌ها دوری گزیده و تاویش را هم داده است. کاغذ مجله خوب نیست، چلد مجله گلاسه نیست مجله نامزد منتشر می‌شود و... همه این‌ها بخش کوچکی از دردهای ماست و مهم تراز آن تحمل اعترافات دوستان آزمایم که چرا مجله به موقع منتشر نمی‌شود و... من و شما هر دو می‌دانیم که ما هم می‌توانیم مجله را به عنوان تربیوتی در اختیار یکی از همین محفل ها بگذاریم و از میزبانی آن هم پرهمند شویم. آما ما از همان لینداگفتم که آزمایش تربیوت هیچ گزیروه و محظی نیست و مجله‌ای است برای همه آن‌ها که حرفی برای گفتن دارند چه جوان چه پیشکشوت و به خاطر همین پاور خیلی‌ها که دوست دارند قبیله‌های کنار گشته و به خاطر همین پاور خیلی‌ها که دوست دارند و مراد بازی دل بسته‌اند از اکارمان رفته‌ند و مانندیم با اعتمادمان و یا مشکلات پسپار که تحملش کردیم و من کنیم و از پاورمان دست بور نمی‌ذاریم. این مجله خیلی سخت می‌شود

خیلی سخت، و این واژه سخت واقعاً بیانگر حال و هوای اکثر روزهای ما در تحریریم است. آما همه این سخن‌ها پاک طرف آین نگاه‌های یک طرفه و برشی قضایات‌های دور از انصاف هم یک طرفه پنگزیم که به این‌ها هم شاید پیشود گفت تمکن، این دیوانه‌گی که ما داریم اما درباره مسابقه! شعر و داستان، چوان لشاره و گله شما درست که درباره آن هم توضیح خواهیم داشت.

لما یک توضیح ضروری دیگر این که در طول ماه آثار پسپاری به دفتر مجله می‌رسند، بیشتر هم شیر، اما انتخاب آثار باید تبلو غصب کرد و یا حداقل اگر همه ماین طور عادت کرده‌ایم، آزمایش قرار نیست بودن کویستندگاش یک اثر قابل چاپ تلقی کنیم و لرزش‌ها و معیارها را نادیده پنگزیم. نمی‌خواهیم برای خلاقیتها چار چوب

دوست پرگوار و عزیز آزما پیام عبدالصمدی ماه گذشته ایمیلی را برای مجله فرمودند که انگیزه‌ای شد برای گفتن یخشی از ناگفته‌هایی که در این چند سال پر ما رفت و توضیحی در باب سرمهقاله شماره گذشته نهاده. قطعاً کلیه‌های پیام عبدالصمدی از روزی دلسوزی لست نهاده بآنکاهی کل نگر و دقیق، ایشان گلایه کرده‌اند که چرا صفحات خامی شعر و داستان چوشن اند نداریم، چرا فقط ادعای بها دادن به چوشن را داریم و در عمل به اسامی بزرگان ادب و هنر پیشتر اهمیت می‌دهیم و در این صورت پس سرمهقاله شماره قبل چیست و دست آخراً هم گلایه از نیمه کاره ماندن پژوهش پژوهی و آثار پرتر این که قرار بود هر ماهه پاشه و بزرگزار شدن مسابقه‌ایه زعم ایشان. اینها فقط می‌خواهیم از این دوست عزیز خواهش گنیم که به برخی از اسامی چاپ شده در هر شماره مجله نگاهی پیشاندازند و فقط یک نگاه گذره ماحتی سعادت دیگر این عزیزان را که همه چوشن هستند و آثارشان در مجله چاپ شده است نداشته‌ایم و فقط به حضور خط اندیشه و احساس‌شون در آزمایشخانه می‌کنیم و طبعی است که حضور این عزیزان و پسپاری دیگر در آزمایه خاطر مسابقاتی بوده همچوکدام لعنت‌لا به این سودا چهاری نتوشته‌اند.

و اما این که آزمایش شماره قبل صفحات ویژه‌ای با عنوان «نشر جوان» و «دانستن جوان» داشت اما بعد فکر کردیم این مزمندی شاید به گونه‌ای جدنا کردن این استعدادهای ارزشمند باشد از نامداران عرصه داستان و شعر و احتمالاً شاید دست کم

گرفتند و... پس این عنوان را هم برداشتیم. اما دوست عزیز بالای سر هر کاری که نباید تبلو غصب کرد و یا حداقل اگر همه ماین عادت کرده‌ایم، آزمایش قرار نیست این عادت را غایب نکند و نکردم. دوم این که پیام عزیز یک نکته را فراموش کرده است ظاهراً که حرمت



مولفه‌های کارساز در اعتلای میرهنگ عصوس

واقع‌بینی و تفکر انتقادی

های کنیجکاو و خلاق هستند. باید همینه
به بهتر و برتر از آن چه هست پیشنهادیم
و زیارت‌اندیشی و فراتر از اندیشی را وظیفه و
ویژگی انسانی خود تلقی کنیم. مدیریت
توانیم دینه‌ها و شنیده‌های خود را به
درستی تحلیل، و تبیین کنیم. تفکر
انتقادی است که مازایه این واقعیت
را فهمایی می‌کند که: هم چنان که
پاسخ‌نمایی داشتند و زیبارا شخصی می‌گویند
از تحصیل و تجربه عملی لازم برخوردار
باشد و مدیریت موفق دارای این ویژگی
هست:

- حساس و فعال و خلاق باشد.
- چرات تدبیش‌پذیر انتقادی داشته باشد
- چهاری و کشوری پیشنهاد و منطقه ای با محلی عمل کند.
- محبت را مقابله و از ضرورت‌های مدیریت آموزشی و سالم و موثر بداند.

تفکر انتقادی و جانشین تفکر نی
طرف یا تفکر سفارشی کنیم.
زیرا در تفکر انتقادی است که ما امن
نماییم دینه‌ها و شنیده‌های خود را به
درستی تحلیل، و تبیین کنیم. تفکر
انتقادی است که مازایه این واقعیت
را فهمایی می‌کند که: هم چنان که
سخنان درست و زیبارا شخصی می‌گویند
و پا همان طوری که سخنان درست و
زیبارا در کتاب‌های اسایر انتشاریه‌ها می‌
نویسند و پس تاکریزیم، در همه آن‌هایی
که می‌خواهیم یا می‌شنویم نقادانه
پیشنهادیم و تفکر خلاق را جانشین تفکر
تفلیدی کنیم.

علم و فلسفه و هنر، یا به طور کلی
تمدن و تفکر، بدون تردید افزایده ذهن

تربیت که در «گوشش
بدای تغییر و تبدیل
وضع موجود به وضع
مطلوب، زنگی آدمی»
خلاصه می‌شود، بدای
اهداز، مخصوصاً بدای
افراد، هنگامی موقوف و
موفق شواهد شد که:



همه فعالیت های تربیتی باید زیربنای اندیشه ای و نظری داشته باشند که بدون آن، حتی بعد هنری مطلوب هم نخواهد داشت

«خداآبد متعال هر فرد آدمی را « واحد » و « حتی واحدی هم نباشد » آفریده است و معلم با این « واحد » سرو کار دارد تا با روح (روان) و جسم (بدن) آنها معلم پرای تغییر رفتار (به مشکل رفتار، اصلاحی، تکلیلی، تلاش می کند) و رفتار از کل « واحد » یعنی قریب سر می زند و به همه اعمال او اخلاقی می شود.

**یادگیری معلم را بر یادگیری
محصل مقدم بشماریم**
پرای معلمی، « حد کفاوت » مثومات وجود نثارد و نمی توان حتی بالاترین مقطع تحصیلات رسمی را برای « معلم مؤثر » شدن مشخص کرد و آن را کافی پذاشته معلم، با توجه به فرآیند زندگی انسان، ناگزیر است مدام یاد گیرد و به باز اندیشه و فراتر اندیشه بپردازد که در این صورت، می تواند محصلانش را به « آموختن » بزنگزید تا معلم خودش یاد نگیرد و مطالعه مداوم تداشته باشد ناگزیر است محصلان را از یادگیری معدوم درده.

توجه همیشگی به فرهنگ عمومی ضروری است

برای لحاظهایی به رفتارها و عقاید مردم کشورمان بیاندیشید، تصویری که به آرایی شکل بی گیرد مجموعه ویژگیهای علم از لرزشها، پاورها و مگوهایی است که همه در زندگی، روابط و رفتار اجتماعی آنها را به کار می گیرند، تصویری که روش و شیوه زندگی مردم است که می توان به آن فرهنگ عمومی نام نهاد قلمرو گسترده ای که به کلیه شئون زندگی کشیده شده است و نمود عمومی و قابل متابعه دارد. شما به این موارد چه نام خواهید داد، اصول انتقادی، مذهبی مودن، خوش رفتاری و انصاف در زندگی، شهامت اخلاقی، احترام به بزرگسالان، میهمان دوستی، مشارکت سیاسی و اجتماعی، کمک رسانی، نظام و انتظام اجتماعی، پوشش و وضع لباس، چگونگی مصرف، وضعیت معاش، رعایت مقررات، خودپاوری، آدب و رسوم، کار و تلاش، تعاون و همکاری، وضعیت بهداشت و پاکیزگی، تغیرحالت، اخلاق و عواطف و

واقع یعنی « اجانشین خوش یعنی و پدیده یعنی بیمار گونه » کنیم تربیت فرآیندی است که ذاتاً باید واقع بین باشد و به واقعیت های پردازد، و در غیر این صورت به هدف که تغییر رفتار و تبدیل وضع موجود (غیر مطلوب) به مطلوب می باشد، نخواهد رسید هرگز نمی توان واقعیت ها را با تعبیه تغییر داد و خوش بیتی پا پدیده یعنی هم هرگز مشکنی را حل نخواهد کرد، جز این که پرآمادگی شخص پرای حل مشکل موثر ندارد برای این منظور، باید « دیدن » را جانشین « شنیدن » کنیم یعنی هرگز به آن چه خود می نویسیم و ضرورت دارد پیش از شنیدن از دیگران اکتفا نکنیم تا واقعیت را آن چنان که هست در پاییم زیرا ذهن ادمی، به طور طبیعی، در آن چه احساس می کند، می شنود و در حالت می کند و در توجه شخص نمی تواند عین آن چه را که دیده باشند است نقل کند، پس ما ناگزیریم خود پیش از این روز، دیدن و شنیدن پا تکام کردن و گوش دادن را « مهارت » تلقی می کنند که مستلزم یادگیری هستند.

پذیرش فعال و منتقدانه و « اجانشین پذیرش انفعالی و مطیعانه » کنیم همه فعالیت های تربیتی باید زیر بنای اندیشه ای و نظری داشته باشند که بدون آن، حتی بعد هنری مطلوب هم نخواهد داشت، و این بعد فلسفی فرآیند آموزش و پرورش است به عبارت دیگر، هر عمل ترجیحتی یا آموزشی دارای، به اصطلاح، حکمتی است، چنین معلمی طبعاً آگاهانه فعالیت می کند، مدام اعمال تربیتی خود را ارزشیابی می کند، پیوسته در حال مطالعه و افزایش معلومات از طرق مختلف، و باز اندیشه و فراتر اندیشه است، به همین سبب، از چمله ویژگی های معلمی « فیلسوف » یا « حکیم » بودن و نام می برند.

آموزش و پرورش یا تعلیم و تربیت را فرآیند « واحدی » بدانیم به جای آن که آن را دو امر یا دو فرآیند متفاوت تصور کنیم و حتی به تقدم و تاخر بیان آنها قابل باشیم و برای هر کدام سازمان پا تشکیلات اداری ویژه ای به وجود آوریم



۱. آیا در فرهنگ عمومی کشور نقاط مشترک فراوان وجود دارد؟
۲. تغییرات ایجاد شده در فرهنگ عمومی کشور کدام است؟
۳. عوامل ایجاد تغییر در فرهنگ عمومی کشور کدامند؟
۴. آیا فرهنگ عمومی چامعه نیازمند اصلاح و حدایت است؟
۵. امیزات و ضعفهای موجود در فرهنگ عمومی کشور چگونه است؟
۶. تداوم و دگرگونی در فرهنگ عمومی کشور چگونه است؟ مطابقاً فرهنگ ایستا و ساکن تیست و همواره شکل می‌پذیرد تغییر در هر یک از عنصر فرهنگی موجود ایجاد تغییر در عنصر دیگری می‌شود و اگر چنین ای از یک فرهنگ با گروش به دگرگونی گند تو و یا صریعتر از دیگر جنبه ها جرئت کند، چامعه دچار تنش، اضطراب و نگرانی می‌شود.

مشیرهای لاسی همچون ارزشها، هدفها و وسائل مشروع رسیدن به آن درک از حقیقت و واقعیت نقش معنی کننده ای دارد، مسایلی که مراجع مسئول باید دایماً به آن پردازشند، زندگی اجتماعی با همکاری در زمینه هدفهای مشترک امکان پذیر می‌شود، داشتن اهداف مشترک لعم از مادی و معنوی همواره لازم است و نقش اهداف معنوی پا لرزشها معنوی بسیار مهم است.

چامعه به طور دائم نیازمند ارزشها معنوی است و ظهور قانون، تنکرو و اندیشه وحدت و اتحاد، عمل صالح، کار و عایت حقوق مستضيقین، گسب دانش و فنون، عبادت تقوا و شکریابی کوچمه مواردی است که در طول تاریخ هر گاه در فرهنگ عمومی هر چامعه نمود پافته، موجب سریلاندی آن شده است.

تووجه به اصول سیاست فرهنگی کشور که از سال ۷۱ به تصویب شورای عالی اقلیات فرهنگی رسیده است، محور مناسبی برای هر گونه فعالیت فرهنگی است که اگر به صورت اساسی به آن توجه شود فرهنگ عمومی بهلان و چربان مطلوب و کمال خوبی را به دست خواهد آورد.

نمونه های این چنین همکی از مصاديق فرهنگ عمومی هستند فرهنگ عمومی کشور، چگونه زندگی کردن مردم آن کشور است که هر کدام در گروه با سازمانی از روابط اجتماعی، خرد فرهنگها و توجهات ها و مناطق مختلف، وحدت و مصالح مشترک دارند روابط متقابل، تنگانگ و یکپارچه عناصر فرهنگی موجب سهولت در کارکردهای ضروری چامعه و برآوردن نیازهای حیاتی فردی و مجموعی آن می شود و به عبارت دیگر چنچهای یک چامعه، آن گله روان تر خواهد چرخید که مردم از طریق الگوی رفتاری موجود در فرهنگ عمومی، فهم مشترک - چارچوب تعالیت همانگ - ارتباط مناسب با هم نوع و درک رفتار یکدیگر و احساس تعلق به یک چامعه را داشته باشند.

در فرهنگ عمومی ما، زندگی اجتماعی و قوانین پا روابط بین انسانها، یعنی تعلیمی ای ای که آدمی موضعه و پیش از انجام آن لست و پایانپذیر و اجازه ندارد دست به انجام آن زندگی کشونه است؟

در فرهنگ عمومی ما کدام چارچوب و شکل زندگی توصیه و مورد حمایت قرار دارد؟

مردم در ارتباطها تجیط مسکونی و همسایگان چه نیازهایی دارند و به چه چیزهایی اهمیت می دهند؟

کار در زندگی، دوران استغاث و مدت زمان کلو در نظر مردم کشور چگونه است؟

در چه اموری بیان گسانان پایستی نقش پیشتر و پرگزیری را داشته باشند؟

مردم برای قوانین و مقررات چه اندازه اختیار و احترام قائلند؟

لرزش های اخلاقی و مورد توجه کدام است؟

وجه موضوعی بیش از هر چیز مردم را نگران می کنند؟... و صدها نمونه دیگر از این گونه مسایل بروشن کننده وضع فرهنگ عمومی کشور است و درک و فهم مشترک مردم از آنها، چامعه را به آن میست و سو جرئت خواهد داشد در اینجا چند سوال مطرح می شود:

۱. وضعی فرهنگ عمومی کشور چگونه است؟

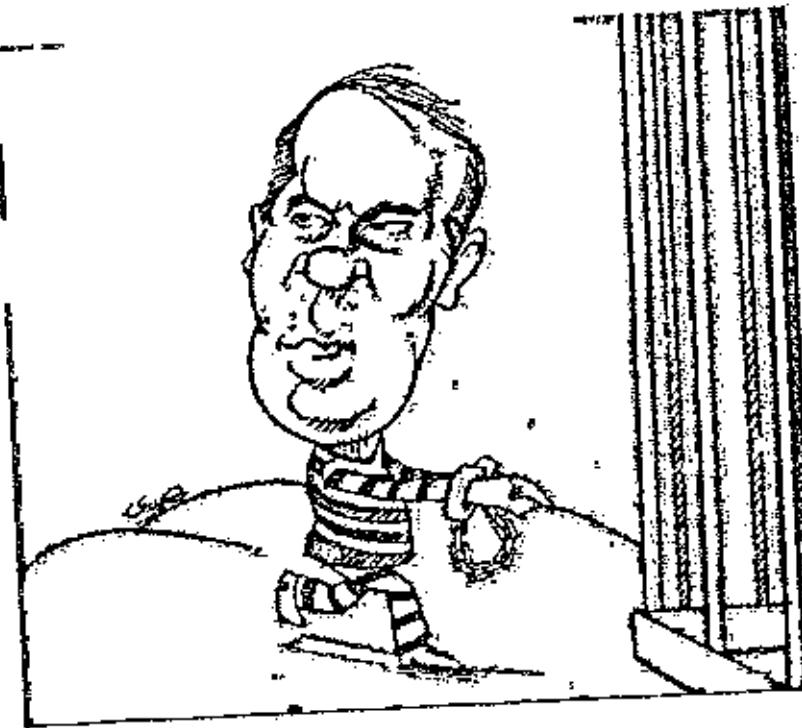
داشتن اهداف مشترک اعم از مادی و معنوی همواره لازم است و نقش اهداف معنوی یا ارزشها معنوی بسیار مهم است



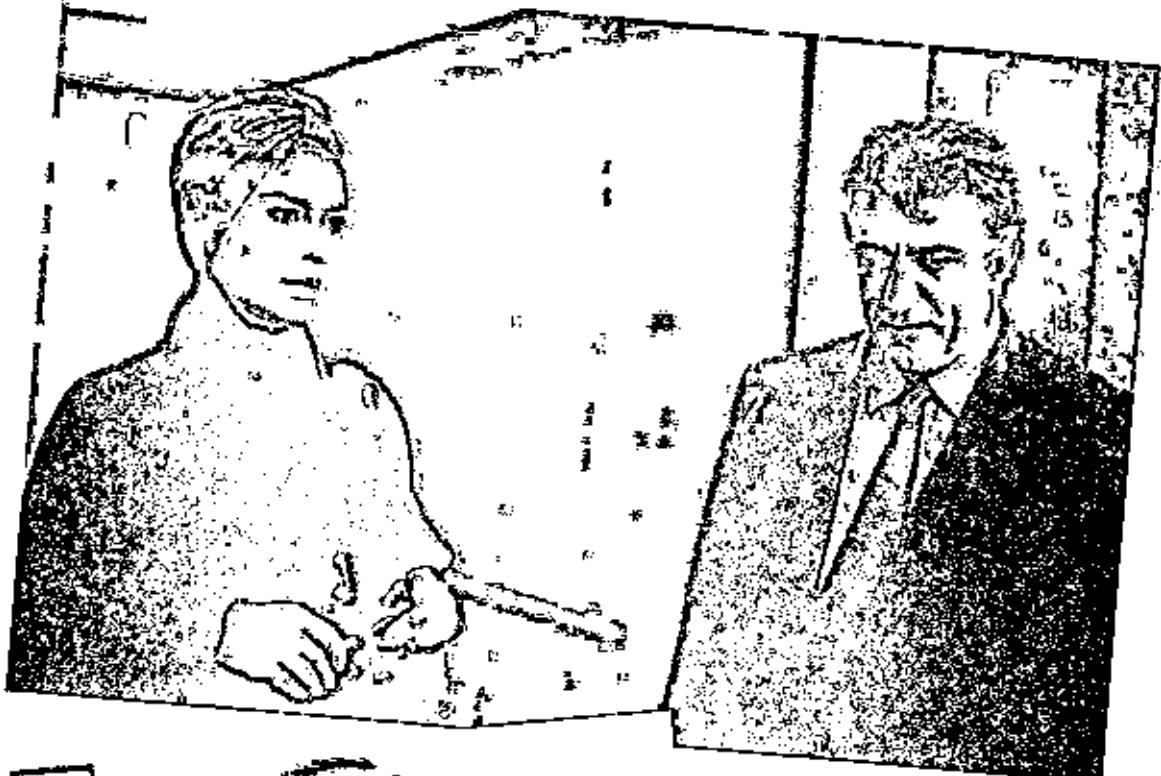


به زبان تصویر و اگویی حرفهایی است که
قالب واژه‌ها را بر نمی‌تابند.

عبای عبدي، متهم
صاحب نام پر و نده
نظر سنجي، شخصيت
اطلاعاتي ديرور، اينك به
همکاري با دشمن متهم
شده است.

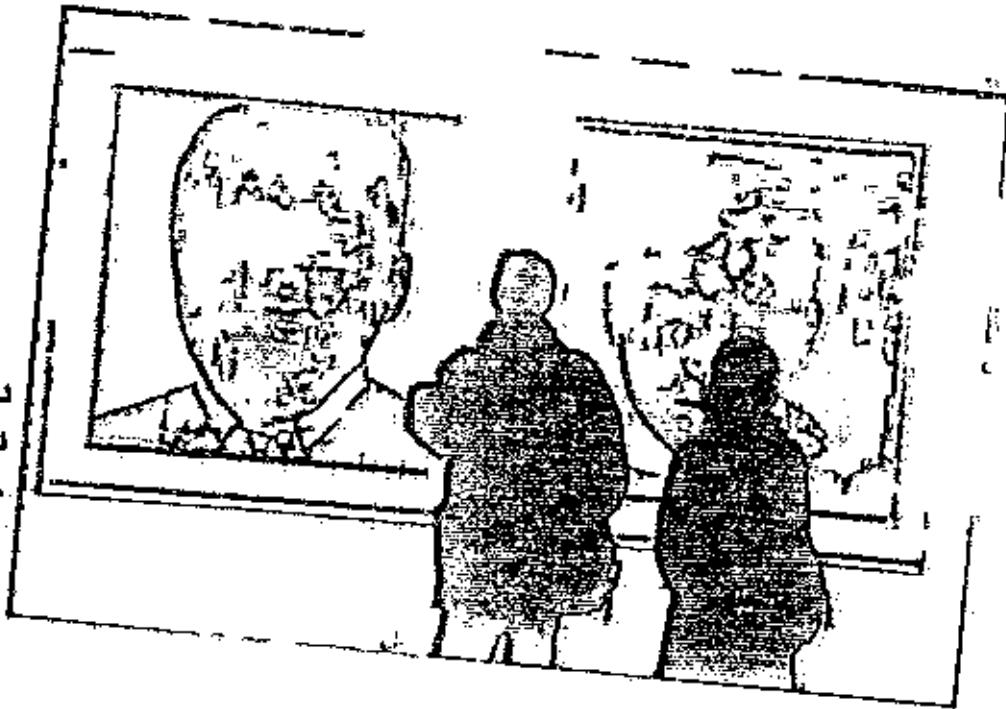


بهران هاي کارگري، تضاد
منافع کارگر و کارفرما، تلاش
پرای تشکيل مجدد سندیکاهای
ساختارها در حال
دگرگونی است.

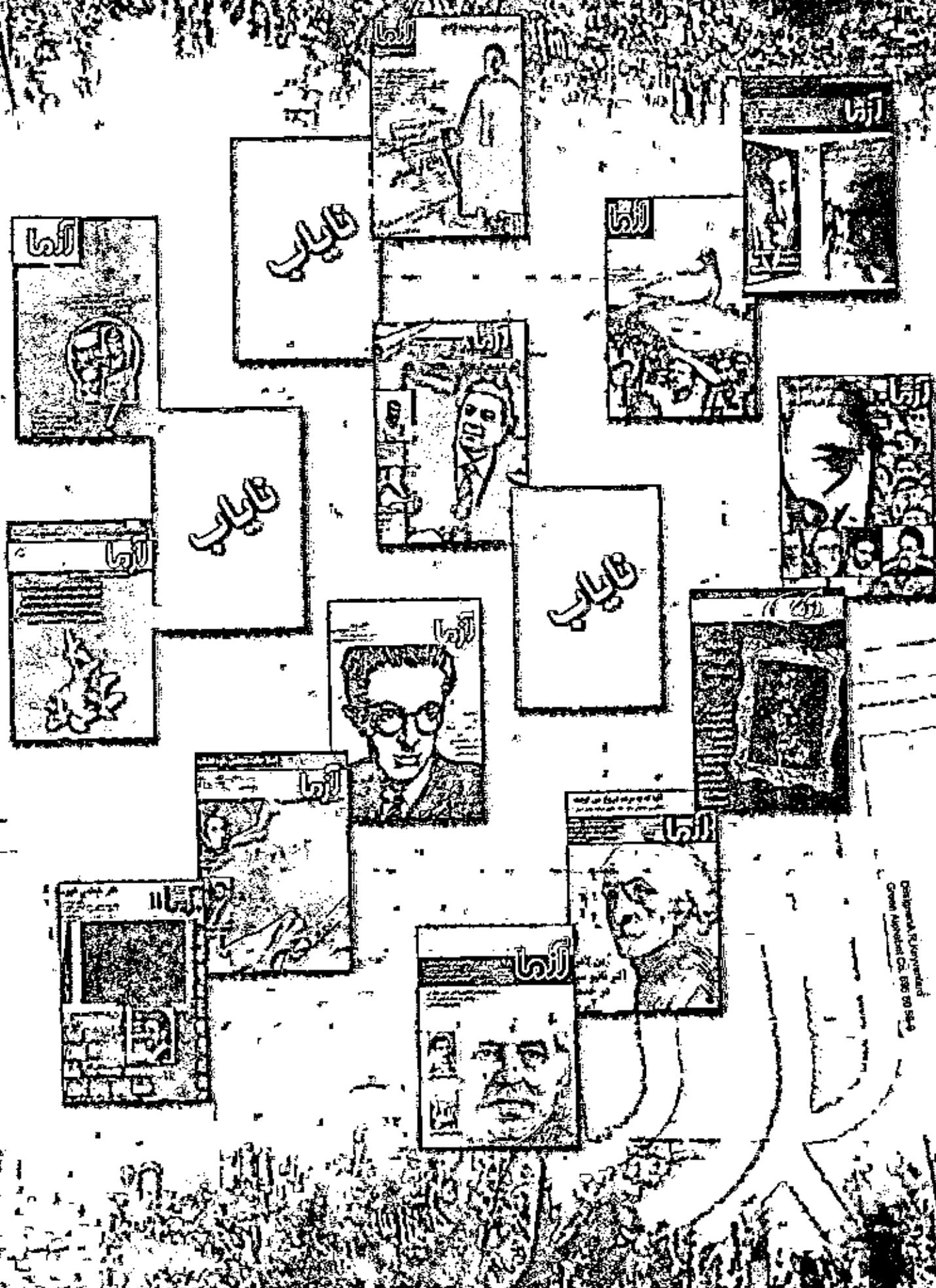


سیاست‌های فرهنگی،
خانه‌ای بر روی آب
توقیف فیلم بهمن فرمان آرا
چالشی میان یک قاضی
وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی
و یک کارگر

دومین نمایشگاه
دو سالانه نقاشی
جهان اسلام،
گزینش‌ها بازم
حدودیت آفرید.



تولد نخستین انسان
شبیه‌سازی شده در هفته
اول دی‌ماه، رویدادی که
محافل علمی و سیاسی جهان
را تکان داد، بشریت به کجا
می‌رود؟





فرم اشتراک ماهنامه

نام نامزد	آدرس بلوار	آدرس بلوار
آدرس بلوار	آدرس بلوار	آدرس بلوار
شیراز	شیراز	شیراز
تهران	تهران	تهران
آذربایجان	آذربایجان	آذربایجان

لطفاً بهای اشتراک مجله را به حساب جاوی ۱۱۸۰۰ بانک ملی شعبه فلسطین شمالی واریز و لیش آن را همراه با فرم اشتراک و نشانی دقیق خود پرای ما پفرستید تا مجله برای شما ارسال گردد.

نام و نام خانوادگی:

سن:

تحصیلات:

شغل:

مدت اشتراک:

تلفن:

ادرس؛ استان:

ادرس دقیق پستی:

شهرستان:

موسسه خیریه حمایت از کودکان مبتلایه سرطان (محک)

ما را یاری دهید و از ما یاری بخواهید

۴۳

شماره حساب ۲۲۴۲ بانک صادرات شعبه قائم مقام طراحانی

آدرس: شیراز - میدان انقلاب - میدان چیدر - ماخنمان پرشکان ۲۶ - تلفن: ۰۷۱۲۰۳۱۲ فاکس: ۰۷۱۲۰۳۱۲

از ما تلاش می‌کند تا در حد توان و هر طریق ممکن یاری رسان محک باشد شما هم اگر می‌توانید

برای حمایت از کودکان بیمار ما را یاری کنید

آزمایشگاه

پذیرای آگهی های فرهنگی
شماست

با دادن آگهی به آزمایشگاه فرهنگ و اندیشه ارتباط برقرار می کنید

تلفن تماس: ۸۹۰۹۵۷۳

جديد
انتك
شهره کش
از گروه پاير و تروئيدها
قوى و موثر
ضد حساسیت
تحت نظارت فنی موسسه BVCC
انگلستان



پياده راه و محیط زیست سالم، گام نخست



محصول جديد شيمي قهرمان

تلفن: ۲۰۰۰۳۸۷
۲۰۰۶۰۴۲ - ۲۰۰۲۵۰۰